

فضل الہمی

طاہرہ سادات زرگر مرادی

[کتاب فضل الهی]
{تفسیر معنوی و عرفانی و تربیتی}
سوره مبارکه جمعه

طاهره سادات زرگمرادی

فضل الهی

بنام خداوند هستی آفرین ذوالجلال و الاکرام و ذوالفضل العظیم

کتاب فضل الهی تفسیر معنوی و تربیتی و عرفانی سوره مبارکه جمعه است که در ۴۹ جلسه صوتی برای درسهای گروه معرفت القاء شد و با ویرایشی بصورت متنی برای استفاده عموم در فضای مجازی قرار داده می شود. این تفسیر اشاره به مطالبی دارد که از فضل الهی بر بندگان و هدف بعثت پیامبر اکرم (ص) و رساندن امت به سعادت و رستگاری را در بر دارد، که با بیانی ساده برای شاگرانی تدریس شد. و این مطالب و تفاسیر تربیتی را برای عموم مفید می دانم که امیدوارم موجب قبول حق و استفاده علاقمندان قرار گیرد.

طاهره سادات زرگرمرادی

استفاده شده از تفاسیری چون

[نسیم جمعه: تفسیر سوره جمعه ، علی مهدوی دامغانی ؛ تهیه و تنظیم مکتبه مهدویه (مشهد). نشر تهران دلیل ما ، ۱۳۹۴

تفسیر معنوی قرآن کریم - مصطفی نیک اقبال ، مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت روح الجنان - نشر لواسان: نسیم جانان ، ۱۴۰۰

تفسیر مخزن العرفان ، بانو مجتهده امین - انتشارات انجمن حمایت از خانواده های بی سر پرست اصفهان

تفسیر سوره جمعه ، علامه طباطبایی .

ترجمه تفسیر المیزان

و از تفاسیر دیگر و سوره های مستبحات استفاده شده .

۱۰ / ۲۰۲۳ ، مهر ۱۴۰۲ / ربیع الثانی ۱۴۴۵

فهرست مطالب

فصل اول

پیامبر رحمت

علم حقیقی

بصیرت و شناخت در دین

علم و تزکیه

اوصاف علم و عالم

علم و عمل

فصل دوم

اهمیت سور مسبّحات

سوره‌های مسبّحات

اسرار و عجایبی درباره ی عدد هفت

الف – عدد هفت در قرآن

ب – هفت طبقه ی آسمان

ج – عدد هفت در فرهنگ دین اسلام

عدد هفت در روایات

فصل سوم

بحثی راجع به [تسبیح]

شرح تسبیح کبری و صغری

سوره‌های مسبّحات

سؤال؟

اشاره به آیات تسبیح

تسبیح حمد خدای سبحان

کار برد تسبیح

بالاترین تسبیح

حقیقت تسبیح چیست؟

مراتب تسبیح موجودات :

آیاتی اشاره به نمازهای روزانه است

نظر به موجودات عالم

با دو دید

مکاشفه ای راجع به تسبیحات اربعه

فصل چهارم

صفات خداوند متعال

علت تسبیح موجودات ؟

نکته قابل توجه

تسبیح منشا خلقت و نجات بخش است

فرمان به تسبیح

تسبیح نوعی تشکر از خداست:

تسبیح عامل نجات است
بحث تکمیلی راجع به تسبیح
عبادت آگاهانه
روش مردان خدا
نماز و تسبیحات بعد از نماز
تسبیح کنار تحمید
نکاتی قابل تأمل

فصل پنجم

آیه دوم
جهت اول: توضیح معنای امّی
سخنان مفسرین در بیان امیین
جهات مورد بحث در آیه ی مذکور
[وجه اتصاف پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بامی]
عصر جاهلیت
دوران سیاه جاهلیت

فصل ششم

نکاتی در آیه ی مذکور
اهداف و فواید بعثت انبیا علیهم السلام
معنی تلاوت

نکته ها

مردم چهار صنف و گروه هستند.

فصل هفتم

تعلیم و تربیت

۱- تلاوت آیات الهی

۲- تزکیه و تعلیم و تربیت

نکته ای تربیتی

مراد از تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت

اول تزکیه نفوس بشر:

دوم تعلیم معارف

سوم تعلیم حکمت:

حکمت نظری و حکمت عملی در قرآن

فرق کتاب و حکمت

فصل هشتم

حکمت در زندگی

خطبه فدکیه و فلسفه احکام

چکیده ای از خطبه

زمانه عجیبی شده

فصل نهم

فلسفه احکام و ایمان

گفتار ملاصدرا در معنای ایمان
تطهیر شرک با ایمان
شرک فقط با توبه بخشیده می‌شود
توجه به نکاتی از مولا علی (ع)
تذکر و یاد قیامت

فصل دهم

حکمت به ما می‌آموزد
نکته ای مهم و قابل تأمل
جمع بندی مطلب
فرق کتاب و حکمت
فرق موعظه و حکمت

فصل یازدهم

رابطه ی منطقی بین کتاب و حکمت
۱ - در مقام تشریح:
۲ - در مقام اجرا:
از وظایف انبیاء
۳ - دعوت به یکتاپرستی:
۴ - حکومت و داوری به حق:
۵ - برپایی قسط و عدل در جامعه ی بشری
۶ - دعوت به حیات و زندگی کامل واقعی

۷ - اتمام حجت بر مردم

۸ - بشارت و انذار

فصل دوازدهم

ایه سوم

مردم دو دسته می شوند

فصل سیزدهم

توضیحی درباره رابطه سنت های عملی با مبانی اعتقادی
نمونه های از معارف قرآنی در رد اعتقادات باطل منکرین ادیان و بت
پرستان

فصل چهاردهم

ایه پنجم

اشاره به نکاتی

فصل پانزدهم

ایه ششم

و ایه هفتم

فصل شانزدهم

ایه هشتم

هر موجودی چهار علت دارد

علت فرار از مرگ

تصور صحیح از مرگ

ماهیت مرگ

مرگ انعدام نیست بلکه انتقالی است از دنیایی به دنیای دیگر

فصل هفدهم

آیت خواب و شباهت آن با مرگ

یادآوری :

خواب نشانه توحید است

فصل هجدهم

آیه نهم

در اینکه چرا جمعه را جمعه نامیده اند بین مفسرین گفتاری است:

فصل نوزدهم

آیه دهم

القاب دنیا در قرآن

فصل بیستم

نتیجه ذکر

بیان تعیین ذکر و نتایج آن

فصل بیست و یکم

اولین منزل : توبه - و استغفار

اقسام و مراتب توبه

مراحل توبه حقیقی در کلام حضرت امیر(ع)

تفاوت بین "عفو" و "غفران یا مغفرت" چیست؟

نکته ای قابل توجه

تجلی این صفات در انسان

فصل بیست و دوم

بحثی تکمیلی

توبه، ذکر، تلقین

آثار گناه فردی در اجتماع

تلقین ذکر_

فصل بیست و سوم

آیه یازدهم

فضل الهی بر بندگان

فصل بیست و چهارم

اشاره به نکاتی در این سوره

درسی در معرفت

تمثیلات قرآن

اولیای الهی مشتاق لقاء محبوبند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{تفسیر عرفانی و تربیتی}

سوره جمعه

آیات ۱ - ۸، سوره جمعه

سوره جمعه مدنی است و یازده آیه دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲)

وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)

ثَلِ الَّذِينَ حُمِّلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)

ترجمه آیات

به نام خداوند بخشاینده مهربان . هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا که پادشاهی منزه و پاک و مقتدر و داناست مشغولند (۱).

اوست خدایی که میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آنکه پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند (۲).

و نیز قوم دیگری را (که به روایت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مراد عجمند) چون به عرب (در اسلام) ملحق شوند هدایت فرماید که او خدای مقتدر و همه کارش به حکمت و مصلحت است (۳).

این (رسالت و نزول قرآن) فضل و کرامت خداست که آن لطف را در حق هر که بخواهد می کند و خدا را (بر خلق) فضل و رحمت نامنتهاست (۴).

وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری ماند که بار کتابها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) آری قومی که مثل حالشان این که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز (براه سعادت) ستمکاران را رهبری نخواهد کرد (۵).

پیامبر رحمت

خداوند در قرآن کریم درباره‌ی پیامبر مکرّم اسلام (ص) این‌گونه می‌فرماید :

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (و ما تو را تنها به عنوان رحمتی بر جهانیان فرستادیم. راهنمای شب‌های ظلمانی جهل و نادانی، وجود مقدّس حضرت رسول اکرم است که انسان‌ها را از تاریکی و گمراهی به سوی روشنایی هدایت، و راهنمایی می‌کند. پس در قبال پیامبر اکرم (ص) امت هم وظایفی دارد . آنها مبعوث شده اند که فطرت‌ها را شکوفا کنند تا مردم به کمال لایق خود برسند .

و یکی از تمایلات و غرائزی که در وجود بشر نهفته است و در تأمین سعادت و خوشبختی او نقش اساسی دارد غریزه حقیقت‌جویی است که او را از سایر موجودات ممتاز می‌سازد. بدین جهت انسان دانش و آگاهی را تنها از آن جهت که او را بر طبیعت مسلط می‌کند و به سود زندگی مادی او است نمی‌خواهد، بلکه نفس دانایی و آگاهی برای انسان مطلوب و لذت بخش است.

علم و دانش نه تنها آدمی را از سایر موجودات ممتاز می‌سازد، بلکه یکی از معیارهای فضیلت در بین انسان‌ها نیز، علم و آگاهی است که افراد را با میزان علم و دانش می‌سنجند. در حوزه دین نیز معیار ثواب و عقاب، فضیلت و رذیلت، سعادت و شقاوت بر علم و شناخت استوار است و به وسیله علم و آگاهی، راه تهذیب و رسیدن به سعادت و کمال واقعی مشخص می‌شود. همچنین بعثت پیامبران، برای تکمیل و توسعه علم و تزکیه بوده است.^۱

اساساً در هیچ مکتب و آیینی همانند اسلام به علم سفارش نشده است
علم و دانش موهبت ارزشمندی است که خداوند از آغاز خلقت به انسان ارزانی داشته است و اگر با تزکیه توأم باشد، انسان را برای پی‌گیری مقامات عالیه و

^۱ سوره بقره، آیه ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران، آیه ۱۶۴ و سوره جمعه، آیه ۲

اهداف بلند انسانی یاری می‌دهد و حسّ آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی را در انسان تقویت نموده و حلّ مشکلاتی را که بر سر راه او قرار گرفته آسان می‌سازد و از بسیاری از گرفتاری‌هایی که در زندگی او پدید می‌آید، جلوگیری می‌نماید.^۲

توجه اسلام به انسان از جهات مختلف است، هم از جنبه طبیعی و ملکی و هم از جنبه الهی و ملکوتی مورد توجه قرار گرفته است. قرآن همان گونه که در خلقت انسان از «تراب»، «نطفه»، «علقه»، «مضغه»، «عظام»، و «لحم» نام می‌برد، و نیز از جنبه‌های الهی و ملکوتی او، نفخه الهی، روح خدایی و مقام خلیفه‌اللهی نیز سخن به میان آورده و در سایه این تحوّل در خلقت، انسان را به علم و آگاهی ممتاز می‌سازد.

قرآن پس از مطرح ساختن خلقت خاکی و ملکی انسان می‌فرماید:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (= آن چه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت)^۳
و در داستان حضرت آدم می‌فرماید:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (= و همه اسما را به آدم آموخت).^۴

علم حقیقی

خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: «... وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۵ (... بگو: پروردگارا! بر علم و دانشم بیفزای). از این که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن روح ملکوتی و سرشار از علم و آگاهی - که حضرتش از علوم اولین و آخرین آگاه است - مأمور می‌شود که از خداوند درخواست علم و دانش نماید، روشن می‌شود که این علم، آن دانشی نیست که در بین مردم رایج است.

^۲ [در استانه سلوک - علم و دانش - صفحه ۲۵]

^۳ سوره علق، آیه ۵

^۴ سوره بقره، آیه ۳۱

^۵ سوره طه، آیه ۱۱۴

و نیز آموختن علم، حدّ و مرزی ندارد؛ نه دارای مرز مکانی است (چرا که باید تا چین و ثریا در طلبش بود) و نه دارای مرز زمانی است (که ز گهواره تا گور ادامه دارد). در منطق اسلام، «فارغ التحصیل» بی معنی است. زیرا همواره مؤمن تا پایان عمر باید در طلب علم کوشش نماید و انسان تحت هر شرایطی محتاج آموختن علم است. البته علوم پیامبران و اوصیا علیهم السلام از آموخته‌های این و آن حاصل نمی شود، بلکه از تجلیات ربوبی است؛

در باره علوم معنوی: امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «... وَ أَلَزَّمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ...»^۶ (ضروری ترین علم آن است که تو را به خیر و صلاح دل (و پاکسازی آن) راهنمایی کند و فساد و تباهی دل را بر تو آشکار سازد).

بصیرت و شناخت در دین

دین‌شناسی و آگاهی در دین، در رأس علوم قرار دارد که دارای ارزش مثبت است. برخلاف بی‌توجهی‌هایی که در فرهنگ‌ها و مکاتب بشری نسبت به انسان در بُعد روحانی وجود دارد، - و اغلب در بستری کاملاً محدود و آن هم در بُعد مادی به تعلیم اکتفا می‌شود و مسأله انسانیت، معنویت و تربیت و سازندگی انسان که اساسی‌ترین مسأله است، به کلی فراموش شده است - و اغلب در بستری کاملاً محدود و آن هم در بُعد مادی به تعلیم اکتفا می‌شود و مسأله انسانیت، معنویت و تربیت و سازندگی انسان که اساسی‌ترین مسأله است، به کلی فراموش شده است -

بر خلاف اسلام، زیرا که در اسلام، به تمام معنی و در همه ابعاد، به انسان توجه کامل شده و تعلیم و تربیت، در حوزه‌های کاملاً وسیع و آن هم در بُعد مادی و معنوی، فردی و اجتماعی مورد توجه کامل قرار گرفته است.

علم دین‌شناسی، مشعل و راهنمایی است برای شناخت حقایق، و آموزه‌های دینی، و حلال و حرام و سلاحی در برابر دشمنان است. مذاکره چنین علمی،

^۶ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۳۳

لازم و تسبیح و تقدیس پروردگار است و چراغی است فروزان فراسوی بهشت و مونس و همدمی است به هنگام وحشت. تعلیم آن به کسانی که از علم بهره ای ندارند، صدقه محسوب می‌شود و بذل چنین علمی، وسیله تقرب به خداوند است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۷.

و «شایسته نیست که مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند، پس چرا از هر گروهی دسته ای از آنان کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنان را اذار نمایند، باشد که آنان (از مخالفت فرمان خداوند) بترسند؟».

گرچه پیکار در راه خداوند پر اهمیت بوده و دارای نقش اساسی است، لکن لازم است که گروهی به تحصیل علوم دینی روی آورده، معارف و احکام دین را بیاموزند و به دیگران نیز تعلیم دهند تا امت اسلامی در مسیر سعادت، خیر و فضیلت سوق داده شود. بنابراین برای گروهی فراگیری آموزه‌های دینی و رساندن آن به دیگران، از اهم واجبات است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در امر دین، تفقه نموده و صاحب بصیرت و بینش شوید، زیرا اگر کسی تفقه نکند و بصیر و آگاه در دین نشود، همچون بادیه نشینان جاهل است. آن گاه آیه فوق را تلاوت کردند».

علم و تزکیه

اسلام برای تعلیم و خودسازی و اصلاح نفس اهمیت زیادی قائل است. چنان که هر جا سخن از ارسال پیامبران علیهم السلام به میان آمده است، تعلیم و تزکیه

^۷ . سوره توبه، آیه ۱۲۲.

را از برنامه‌های اصلی آن به شمار آورده است^۸ زیرا علم بدون تزکیه نه تنها به صاحبش نفع نمی بخشد، بلکه موجب خسران و عامل بدبختی او خواهد شد. عالمی که مهذب است، درون خود را پاک سازی نموده از دام شیطان و نفس رهایی یافته و دارای فضل و کمالات معنوی است بعکس عالمی که درون خود را از رذایل پاک نساخته اسیر هوی و هوس بوده و از آخرت غافل گشته و بدنیای ناپایدار دل بسته است در نتیجه درون او از حقایق تهی و از قرب الهی محروم است.

امیرالمؤمنان (ع) می فرماید:

«قَصَمَ ظَهْرِي عَالِمٌ مُتَهَيِّتٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ فَالْجَاهِلُ يَعْشُ النَّاسَ بِتَنَسُّكِهِ
وَ الْعَالِمُ يَعْزُهُمْ بِتَهَيُّتِهِ»^۹.

(دو گروه کمر مرا شکستند. عالم پرده در (و فاسد) و جاهل مقدس مآب، اما جاهل از راه عبادت به مردم خیانت می کند (زیرا مردم فکر می کنند دین همین است) و عالم با پرده دری مردم را مغرور و از دین خارج میکند).

اوصاف علم و عالم

خدای تعالی می فرماید:

«... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ»^{۱۰}

(از بندگان خدا تنها عالمان از او خشیت دارند، خداوند عزیز و آمرزنده است).
خشیت» ترسی است که آمیخته با تعظیم باشد و غالباً در مواردی به کار می رود که از علم و آگاهی نسبت به چیزی که از آن خشیت دارد، سرچشمه گیرد و لذا

۸ .سوره بقره، آیه ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران، آیه ۱۶۴ و جمعه، آیه ۲
۹ . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۱ نظیر آن غرر الحکم ج ۲، ص ۷۵۰، ف ۷۹، ح ۲۱۳.
۱۰ .سوره فاطر، آیه ۲۸

در آیه این مقام را مخصوص عالمان دانسته است.^{۱۱} آری تنها عالمان واقعی به خاطر درک عظمت مقام پروردگار و نیز احساس مسئولیتی که دارند، به مقام عالی خشیت نایل آیند. پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

«إِذَا أَتَى عَلَى يَوْمٍ لَا أُرَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرَّبُنِي إِلَى اللَّهِ، فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ».^{۱۲}

(اگر روزی بر من فرا رسد که در آن روز بر علم و دانش خویش نیفزوده باشم که مرا به خداوند نزدیک سازد، خداوند طلوع آن روز را بر من مبارک نساخته است)^{۱۳}. براساس آیه ی مبارکه ی سوره نحل ۴۴ که می‌فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^{۱۴}

(و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن‌ها روشن سازی، و شاید اندیشه کنند).

یکی از مهم ترین وظایفی که از جانب خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده، تبیین و تفسیر قرآن است؛ لذا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نخستین کسی است که به تفسیر و تبیین قرآن مامور بودند. چنانچه حضرتش در حدیث متفق علیه بین الفریقین به آن اشاره فرمود که:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ النَّقْلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعَنْرَتِي، لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ»^{۱۵}

^{۱۱} مفردات راغب ص ۱۴۹

^{۱۲} ۳۵. مجمع البیان ج ۷، ص ۳۲، ذیل آیه فوق، نظیر آن نهج الفصاحه ص ۲۳، ش ۱۲۶

^{۱۳} [تسیم جمعه: صفحه ۱۹]

^{۱۴} سوره ی نحل آیه ی ۴۴

^{۱۵} معانی الاخبار ص ۹۰ حدیث ۲، کمال الدین ص ۲۳۵، امالی شیخ طوسی ص ۲۵۵ حدیث ۴۶۰، این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود جلد سوم از ابو سعید خدری از دو طریق نقل کرده: اول در صفحه ی ۱۷ و دوم در آخر صفحه ی ۲۶، و هم چنین در طبقات الکبری: ۱۹۴/۲ و مصادر دیگر با اختلاف کمی آمده است.

(و خود تضمین فرمود عدم ضلالت را برای متمسک به آن دو، قرآن از طرف خدا و تبیین قرآن از طرف معصومین - پیامبر (ص) و معصومین (ع). و در آیات متعدّد بشر را مأمور به تأمل و تدبّر در آن فرمود تا به واسطه ی عبارات و اشارات و لطائفش طریق را بر طالبین هدایت بگشاید، و میفرماید:

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^{۱۶}

(آیا تدبّر در قرآن می کنید یا بر قلب ها قفلهایی است). که دلالت دارد که : ترک تدبّر و تأمل در آیات منشأش منحصر است در وجود اقفال بر نفوس، و این نباشد جز به حوایج معاصی و اهواء نفسانی که سبب سستی و سوء عقیده و در نتیجه خروج از استعداد قبول هدایت است، و بر همگان لازم است تا با دور کردن حُجُب، طریق تدبّر و تأمل در آیات هدایت را بر خود بگشایند.

علم و عمل

پس گرچه تعلیم و آموختن، موهبت ارزشمندی است که خدای تعالی به انسان ارزانی داشته و تعلیم، نخستین گام در پیمودن طریق کمال و سعادت است، لکن پس از آموختن، نوبت به عمل می رسد تا آموخته ها در وجود آدمی به ثمر رسد و انسان با پیروی از دستورات پیام آوران الهی و برنامه های آسمانی به مقام شایسته انسانی نائل آید.

در چنین نگرشی، علم با بُعد والایی که دارد، و با همه شرافتی که از آن برخوردار است، نه تنها مقدمه عمل است بلکه خود، وظیفه ای است شرعی و تکلیفی است الهی .

^{۱۶} سوره ی محمد صلی الله علیه و آله آیه ی ۲۴.

فصل دوم

سوره ی مبارکه ی جمعه شصت و دومین سوره از سور قرآن مجید است و در مدینه ی منوره نازل شده و یازده آیه دارد، و از سوره‌های مسبّحات می‌باشد، یعنی با تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می‌شود، و به قسمتی از صفات جمال و جلال و اسمای حسناى خدای متعال اشاره می‌کند که در حقیقت مقّمه ای است برای بحث‌های آینده . در اولین آیه می فرماید:

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

به نام خداوند بخشاینده مهربان . هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا که پادشاهی منزّه و پاک و مقتدر و داناست مشغولند.

در بین سور قرآن مجید سوره ی مبارکه ی جمعه از جهاتی ممتاز است، بدء به تسبیح جمیع مخلوقات الهی برای آن ذات قدّوس عزیز حکیم، که حقیقت تسبیح خود بحری است عمیق که به گُنه آن نتوان رسید مگر لطف او مدد نماید که آن هم به قدر طاقت بشری و مراتب استعداد افراد، بعد آن حکمت لا یتناهی مقتضی بعث رسولی است تا سبب تزکیه و تعلیم نفوس بشریه تا قیامت گردد، و در نهایت امر فرموده به صلاة جمعه و سعی در ذکر، که هر یک بایی از ابواب رحمت الهیه است.^{۱۷}

اهمیت سور مسبّحات

این سور مسبّحات و هفت گانه اهمّیت خاصی دارند، این مسبّحات سبب ایام هفته هستند. این‌ها همه رموز و اسراری هستند که فکر بشر کوتاه تر از آن است که بتواند آن‌ها را درک نماید. خلاصه این که این سوره از اهمّیت ویژه ای برخوردار است، و از سوره‌هایی است که مباحث توحید و نبوت را بیان

^{۱۷} از بیانات حجة الاسلام حاج شیخ محمد جواد - حفظه الله تعالی و آئیده فی الدارین - در صدد نشر این اثر برآمده است - [تسبیح جمعه صفحه ۲۳]

می‌فرماید، و اعمال خاصه ای را برای مؤمنین و معاد انسان‌ها در این سوره ذکر می‌فرماید.^{۱۸}

سوره‌های مستحبات

همان‌طور که بیان شد این سوره از سور مستحبات است که با تسبیح و تقدیس ذات احدیت شروع شد، و در قرآن کریم هفت سوره با تسبیحات شروع می‌شوند:

۱ - سوره ی اسرا که با مصدر تسبیح شروع شده می‌فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^{۱۹}.

تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده‌ی خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت‌المقدس) برد، آنجا که دور و بر آن را پربرکت (از اقوات مادی و معنوی) ساخته‌ایم. تا (در این کوچ یک شبه‌ی زمینی و آسمانی) برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت خداوندی) خود را بدو بنمایانیم (و با نشان دادن فراخی گستره‌ی جهان و بخشی از شگفتیهای آن، او را از بند دردها و رنجهای زمینیان برهانیم و با دل و جرأت بیشتر به میدان مبارزه‌ی حق و باطل روانه گردانیم). بی‌گمان خداوند بس شنوا و بینا است. (نه سخنی از او پنهان و نه کاری از او نهان می‌ماند)

۲ - سوره ی حدید آیه ۱- که می‌فرماید:

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» .

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می‌جویند) و خدا چیره‌ی کاردان است.

^{۱۸} نسیم جمعه صفحه ۳۲

^{۱۹} سوره ی اسرا آیه ی ۱.

۳ - سوره ی حشر آیه ۱- است که فرمود:

«سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

به تسبیح و تقدیس خدا مشغولند تمام چیزهایی که در آسمانها و در زمین هستند، و خدا چیره‌ی کار بجا است.

۴ - سوره ی صف که همان آیه ی مبارکه ی سوره ی حشر در آن آمده است.

همان طور که ملاحظه می‌شود سوره‌های حدید و حشر و صف با فعل ماضی «سَبِّحْ» شروع شدند، فقط در سوره ی حدید کلمه ی «ما» موصوله کم دارد.

۵ - سوره ی جمعه آیه ۱ - یا همین آیه ی مورد بحث:

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ».

هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا که پادشاهی منزّه و پاك و مقتدر و داناست مشغولند.

۶ - و در سوره ی تغابن آیه ۱- که در آن فرمود:

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیت و مالکیت از آن او است، و سپاس و ستایش خاصّ او است. او بر هر چیزی توانا است .

این دو سوره ی جمعه و تغابن با فعل مضارع «يسبِّحْ» شروع شدند .

۷ - سوره ی اعلی آیه ۱- که با صیغه ی امر تسبیح آمده است:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والا مقام خود را.

این آیات بیانگر جایگاه تسبیح هستند که خدای تبارک و تعالی هفت سوره ی قرآن را با صیغه‌های مختلف مصدر، ماضی، مضارع و امر آغاز کرده و مقام و منزلت تسبیح و تقدیس خود را بیان فرموده است.

اسرار و عجایبی در باره ی عدد هفت

عدد هفت عددی است که شاید مثل همه ی عددهای دیگر در نظر ما عادی جلوه کند، اما نگرش ما وقتی متبلور می‌شود که خواصّ عدد هفت را بدانیم و ببینیم چه «هفت»هایی در زندگی ما وجود دارند، و ما در گیر و دار زندگی ماشینی با بی تفاوتی از کنار آن‌ها رد می‌شویم، در این بخش به صورت اجمالی به گوشه‌هایی از اسرار عدد هفت اشاره می‌شود:

الف – عدد هفت در قرآن

در قرآن کریم ۲۰ بار واژه ی «سبع» و چهار بار واژه ی «سبعة» استعمال شده، و به بعضی از عددها مانند ۳، ۷، ۷۰ و ۴۰ توجه ویژه ای شده است، کاربرد هر یک از این عددها حکمتی دارد که بعضی را قرآن کریم و روایات یادآور شده و بعضی را هم علوم جدید کشف کرده است.

در کتاب‌های لغت عربی عدد هفت را مانند عدد هزار در زبان فارسی نمادی از کثرت و فراوانی می‌دانند، شاید انتخاب عدد هفت برای کثرت به خاطر بسیاری از امور هفتگانه ی ثابت در جهان هستی باشد هم چون یک دوره ی کامل هفت روزه ی زمان که به هفته معروف است، به همین دلیل، این شماره صرفاً یک عدد ریاضی نیست، بلکه نشانه ی کمال یک چیز است.

با یکی دو مثال می‌توان نشانه ی کمال بودن این عدد را در قرآن بیش تر و بهتر بشناسیم.

مثلاً در سوره ی مبارکه ی لقمان فرمود:

«وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^{۲۰}

و اگر همه ی درختان روی زمین قلم شوند و دریا برای آن مرگب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این ها همه تمام می شوند ولی کلمات خداوند پایان نمی گیرد ؛ خداوند عزیز و حکیم است.

در این آیه ی مبارکه خدای متعال به جای این که بفرماید: مخلوقات در پهنه ی هستی عددی بسیار بسیار بزرگ دارند، می فرماید: اگر تمام درختان روی زمین قلم و همه ی دریاها مرگب شوند، تمام قلم ها می شکند و از بین می روند ولی حقایق عالم هستی و معلومات پروردگار جهان پایان نمی پذیرد.

عظمت سخن آن گاه روشن تر می شود که عدد هفت نمادی از کثرت باشد، در این آیه برای مجسم ساختن عدد بی نهایت و نزدیک ساختن معنای علم بی پایان خداوند و گستردگی فوق العاده جهان هستی به افکار ما، از عدد زنده ای مانند هفت استفاده شده است.

ب - هفت طبقه ی آسمان

در این زمینه آیات فراوانی در قرآن آمده که به آن ها اشاره می شود:

۱ - «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^{۲۱} پس آن (آسمان) را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه است.

۲ - «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»^{۲۲} آسمان های هفت گانه و زمین و کسانی که در آن ها هستند همه تسبیح او می گویند.

^{۲۰} سوره ی لقمان آیه ی ۲۷.

^{۲۱} سوره ی بقره آیه ی ۲۹.

^{۲۲} سوره ی اسرا آیه ی ۴۴.

۳ - «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ»^{۲۳} ما بر بالای سر شما هفت راه (طبقات هفت گانه ی آسمان) قرار دادیم.

۴ - «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»^{۲۴} بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفت گانه و پروردگار عرش عظیم است؟

۵ - «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنٍ»^{۲۵} در این هنگام آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید.

۶ - «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»^{۲۶} آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟

۷ - «وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا»^{۲۷} و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم.

ج - عدد هفت در فرهنگ دین اسلام

معادل عدد «هفت» در زبان عربی واژه‌های «سبع» و «سبعة» می‌باشند که بیست و چهار مرتبه در قرآن کریم آمده، و بسیاری از آن‌ها در آیات مذکوره بیان شدند. در دین مبین اسلام عدد هفت با ویژگی‌هایی پذیرفته شد که قسمت‌هایی از آن‌ها عبارتند از:

۱ - وجود مبارک معصومین علیهم السلام چهارده تا هستند، و مجموع اسامی آن بزرگواران هفت تا است؛ زیرا چهار تا از آن انوار پاک به نام محمد علیه السلام هستند که آن‌ها عبارتند از: حضرت ختمی مرتبت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، حضرت باقر العلوم علیه السلام، حضرت جواد الائمه علیه

^{۲۳} سوره ی مومنون آیه ی ۱۷.

^{۲۴} سوره ی مومنون آیه ی ۸۶.

^{۲۵} سوره ی فصلت آیه ی ۱۲.

^{۲۶} سوره ی نوح آیه ی ۱۵.

^{۲۷} سوره ی نبا آیه ی ۱۲.

السلام و حضرت بقیة الله الاعظم مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، و چهار نفر از آنها مسمی به نام علی علیه السلام هستند که عبارتند از: حضرت امیر المومنین علیه السلام، سید الساجدین امام سجّاد علیه السلام، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و امام دهم حضرت هادی علیه السلام، اینها هشت معصومند.

اما دو معصوم هستند که نام آنها حسن است، یکی سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام و دیگری خورشید یازدهم امام حسن عسکری علیه السلام است. ولی چهار دردانه ی عالم هستی هستند که اسم جداگانه دارند، این چهار بزرگوار عبارتند از: وجود نازنین حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام، و حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام، و و ربیب مذهب جعفری امام جعفر صادق علیه السلام و نام مبارک امام هفتم حضرت کاظم علیه السلام.

این چهارده تا نور که نام چهار نفر از آنها تک هستند و سه تا از آنها مشترکند، سبب خلقت عالم هستی و تکمیل و پذیرفته شدن ایمان دیگرانند، همان طوری که از نبی گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نقل شده فرمود: **«هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَفْضَلُ النَّبِيِّينَ، وَأَنَّ وَصِيَّيَ أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ»**.

خلاصه ی بحث این که هر چه در عالم هستی وجود دارد از وجود اقدس و تابناک این خورشیدهای عالم تاب هستند که همه ی عالم به طفیل وجود مبارک اینها خلق شده اند

۲ – آسمان و زمین دارای هفت طبقه اند همان طوری که در آیات شریفه ی مذکوره بیان شد.

۳ – درکات و درجات جهنم هفت تا هستند.

هر یک از سعادت و شقاوت درجات و مراتبی دارند، نه اهل سعادت و بهشت در یک درجه و مرتبه هستند، و نه اهل شقاوت و جهنم، این مراتب و تفاوتها نسبت به اهل بهشت به عنوان درجات و نسبت به اهل جهنم به عنوان درکات تعبیر می شود.

کسانی که لیاقت شفاعت را ندارند جایگاه شان در همان مرتبه ی اوّل جهنم است، و عذاب برای شان خیلی دردناک است، اما نه به اندازه ی منافق و کافر و آن کسانی که در این دنیا خیلی بدی کرده اند و جایگاهشان در طبقه آخر جهنم هستند.

۴ – سوره ی حمد که برترین و والاترین سوره ی قرآن است هفت آیه دارد و باهفت نور خودآرایی می‌کند.

۵ – در سجده‌های نماز هفت قسمت بدن روی زمین قرار می‌گیرند. تو را باید که هفت اندام هنگام نماز اندر فروسایی به خاک تیره در کیش مسلمانی. و گر از نام هفت اندام پرسی گویمت اینک دو شصت پا و دو زانو دو پنجه دست و پیشانی

۶ – طواف خانه ی خدا هفت شوط است.

۷ – اعمال عمره ی مفرده هفت مرحله دارد: (۱) احرام. (۲) طواف. (۳) نماز طواف. (۴) سعی صفا و مروه. (۵) تقصیر. (۶) طواف نسا. (۷) نماز طواف نسا.

۸ – سعی بین صفا و مروه – که یکی از احکام حج می‌باشد – هفت بار است یعنی فاصله ی بین صفا و مروه را باید هفت مرتبه پیمود.

۹ – یکی از اعمال حج رمی جمره است یعنی زدن هفت سنگ به ستونی که نشان شیطان است.

۱۰ – رمی جمرات باید با هفت سنگریزه باشد.

۱۱ – غسل‌های واجب هفت تا هستند: (۱) غسل جنابت. (۲) غسل حیض. (۳) غسل نفاس. (۴) غسل استحاضه. (۵) غسل میت. (۶) غسل مسّ میت. (۷) غسلی که به واسطه ی نذر و قسم واجب می‌شود.

۱۲ - بعد از غسل دادن میت، واجب است هفت قسمت بدن او را - یعنی به پیشانی، کف دست ها، زانوها و دو انگشت بزرگ پاها - کافور بمالند.

عدد هفت در روایات

۲ - رئیس مذهب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْأِسْلَامَ عَلَى سَبْعَةِ أَسْهُمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالصِّدْقِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ»

می فرماید: خداوند متعال برای اسلام هفت سهم قرار داده و آن ها عبارتند از:
(۱) صبر و شکیبایی، (۲) صداقت و راستی، (۳) یقین، (۴) رضا، (۵) وفا، (۶) علم و دانش، (۷) حلم و بردباری [۱] ^{۲۸}.

^{۲۸} خصال شیخ صدوق ج ۲ ص ۳۵۴ ضمن حدیث ۳۵، مشکاة الانوار ص ۸۹، وسائل الشیعة ۱۶ ص ۱۶۴ ضمن حدیث ۲۱۲۴۸

بِحَثِّي رَاجِعْ بِهِ [تَسْبِيح]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْبِيحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. خدائی که مالک و حاکم (کلّ جهان) است، از هر نقص و عیبی مبرا و منزّه است، و چیره‌ی کار بجا است.

شرح تسبیح کبری و صغری

پس سوره‌ی مبارکه‌ی جمعه یکی از آن هفت سوره‌ی مستحبات است، همان طوری که تسبیح کبرای «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» چهار رکن توحید می‌باشد که این ارکان اضلاع اربعه‌ی عرش الهی و اضلاع اربعه‌ی بیت المعمور و اضلاع اربعه‌ی کعبه‌ی معظمه را تشکیل می‌دهند.

از امام ششم حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده؟ حضرت فرمودند: «لِإِعْتِنَاهَا بِجِذَاءِ النَّبِيِّ الْمُعْمُورِ وَهُوَ مُرَبِّعٌ» چون که محاذی بیت المعمور است و آن چهار گوش می‌باشد.

عرض شد: برای چه بیت المعمور چهار گوش است؟ حضرت فرمودند: «لِإِعْتِنَاهُ بِجِذَاءِ الْعَرْشِ وَهُوَ مُرَبِّعٌ» زیرا محاذی عرش است و آن چهار گوش می‌باشد. به محضر مبارکش عرض شد: و چرا عرش مرَبِّع است؟ برای چه چهار گوش می‌باشد؟ فرمودند:

«لِإِعْتِنَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْأِسْلَامُ أَرْبَعٌ ؛ وَ هِيَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»^{۲۹}

^{۲۹} علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸ حدیث ۲.

زیرا کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهار تا است و آن‌ها عبارتند از: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر

سوره‌های مستحبات

همان طور که بیان شد این سوره (جمعه) از سور مستحبات است که با تسبیح و تقدیس ذات احدیت شروع شد، و در قرآن کریم هفت سوره با تسبیحات شروع می‌شوند:

۱ - سوره ی اسرا که با مصدر تسبیح شروع شد:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^{۳۰}

(تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده‌ی خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت‌المقدس) برد، آنجا که دور و بر آن را پربرکت ساخته‌ایم. تا برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت خداوندی) خود را بدو بنمایانیم بی‌گمان خداوند بس شنوا و بینا است.

و نیز می‌فرماید: ^{۳۱} فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (حال که چنین است، نام پروردگار بزرگوار خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی پرداز). در این گونه آیات فعل تسبیح بصورت امر آمده که مخاطب و مکلف شخص رسول اکرم ص است .

سؤال؟

از مجموع این آیات چه می‌فهمید؟

معلوم میشود که معنا و حقیقت تسبیح از نظر قرآن عام و ساری در همه موجودات است و اختلاف در نسبتها و متعلقات راجع به کیفیت و خصوصیتی

^{۳۰} اسراء ۱.

^{۳۱} الحاقه ۵۲ - واقعه ۹۶ - ۷۴

از تسبیح الله که در هر موجودی رخ من نماید . از مفهوم مشترک لغوی تسبیح می توان حقیقت عام تسبیح را در همه موجودات آن چنانکه در این آیات آمده فهمید . تسبیح = از سبح (مصدر مجرد) برآمده که معنای لغوی و متناسب آن بشتاب ، دور شدن و شنا نمودن و آسان و روان رفتن و برای کاری دست و پا زدن است .

در آیاتی از قران می فرماید:

(کل فی فلک یسبحون ، و السابحات سبحا ، وان لک فی النهار سبحا طویلا)

و هیئت تفعیل دلالت بر تکثیر و کوشش دارد.

پدیده‌های هستی با همه اختلافی که در صورتها ، و کمالات ، و مراتب ، و حدود، دارند در همین معنای لغوی و مفهوم هیئت تسبیح مشترکند . همه آسان و پیوسته و کوشا و منظم حرکات ، شناوری دارند . این حرکات و کوشش ها از درون ذات و هسته اصلی و هستی آنها انگیزته میگردد و سر بر می آورد . نمودار آن حرکت ذاتی ، حرکات کمی ، و کیفی، زمانی ، مکانی میباشد

و نظامات خداوند و قوانین حاکم و حکیمانه ، این حرکات را تنظیم و تحکیم می نماید. قدرت نیروی (ذاتی) مبدأ اینگونه حرکات و قوانین حکیمانه و ناظم سلسله حرکات می باشد . و از حرکات ذاتی متسلسل رشته زنجیری امواج تسبیح صورت می بندد و آهنگهای موزون آن پدید می آید .

همین رشته زنجیری امواج است ، که دانه ریز و بسیار ریز و درشت و بسیار درشت کائنات را بصورت منظم واحدی بهم پیوسته و هم آهنگ میدارد و قدرت و اراده حکیمانه ای را می نماید که همه از او و بسوی او میباشند (انا لله وانا الیه راجعون) نشان قدرت ، اراده و حکمت.

صورت‌های متنوع و متکامل و پیوسته موجودات پدیده ای از زنجیر حرکات تسبیحی است که ذات و کمال مطلق الله را در ظرف و رشته محدود خود ابراز میدارد .

اشاره به آیات تسبیح

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳۲

(هر آنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می‌جویند) و خدا چیره‌ی کاردان است) .
و نیز می‌فرماید:.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳۳

(آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، و او چیری کار بجا است) . و نیز با نگاهی به سوره حشر در آیه اول می‌فرماید:.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳۴

(آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، و او چیری کار بجا است). و در آیه آخر ۲۴ می‌فرماید:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ ۗ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند، و او چیره‌ی کار بجا است). و در سوره جمعه می‌فرماید:

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۳۵

۳۲ حدید ۱

۳۳ صف ۱

۳۴ حشر ۱

۳۵ جمعه ۱

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. خدائی که مالک و حاکم (کلّ جهان) است، از هر نقص و عیبی مبرا و منزّه است، و چیره‌ی کار بجا است). و نیز می‌فرماید:

(يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)^{۳۶}

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیت و مالکیت از آن او است، و سپاس و ستایش خاصّ او است. او بر هر چیزی توانا است). و در سوره اسرا می‌فرماید:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ^{۳۷} وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^{۳۸} إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا^{۳۹}

(آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می‌گویند و (با تنزیه و تقدیسش، رضای او می‌جویند. اصلاً نه تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید).

(چرا که زیانشان را نمی‌دانید و از ساختار اسرارآمیز عالم هستی و نظام پیچیده‌ی جهان آفرینش چندان مطلع نیستید. پس هماهنگ با سراسر جهان هستی به یکتاپرستی بپردازید و از راستای جملگی کنار نروید و دور نشوید. درهای توبه و برگشت به سوی یزدان جهان به روی همگان باز است). بی‌گمان یزدان بس

شکیبا و بخشنده است (و در کیفر رساندن شتاب نمی‌ورزد و فرصت آشنائی با توحید و رها کردن شرک را به مردمان می‌دهد، و در برابر بیداری از خواب غفلتشان مغفرت خود را شاملشان می‌سازد).

^{۳۶} تغابن ۱

^{۳۷} اسراء ۴۴

این گونه تسبیح عام ، ناشی از شعور طبیعی ، یا فطری، یا عقلی به قدرت و ذات مطلق الله است. برتر و کامل تر از این تسبیح ، تسبیحی است که از شعور به کمال و جمال و رحمت و نعمت خاص ناشی میشود .

تسبیح حمد خدای سبحان

این که همه موجودات تسبیح می گویند : که کلمه جامع این صفات ، حمد است.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^{۳۸}

می فرماید: (بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که حمد و ثنای وی می گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید).

کار برد تسبیح

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا^{۳۹} وَمِنْ
أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ^{۴۰}

پس تو (ای پیغمبر!) در برابر چیزهایی که می گویند (و تکذیب و استهزائی که می کنند) شکیبائی کن، و قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، و در اثناء شب و در بخشهایی از روز، به پرستش و ستایش پروردگارت مشغول شو، تا راضی و خوشنود شوی.

وَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ^{۴۰}

(پس ای محمد! بر انیت و آزار کفار و ناملایمات روزگار) شکیبائی کن، چرا که وعدهی خدا (در امر کمک به پیغمبران خود و مؤمنان بدیشان، تخلف ناپذیر

۳۸ اسراء ۴۴

۳۹ طه ۱۳۰

۴۰ غافر ۵۵

و) حق است. و آمرزش گناهانت را بخواه، و بامدادان و شامگاهان به سپاس و ستایش پروردگارت بپرداز). و نیز می فرماید: رعد تسبیح می کند .

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ^{۴۱}

و رعد (مانند همه چیز فرمانبردار یزدان است و با صدائی که از آن می شنوید، با زبان حال)، و فرشتگان از هیبت و عظمت یزدان، (به زبان قال)، حمد و ثنای خدا را می گویند، و خدا صاعقه ها را روان می سازد و هرکس را که بخواد بدانها گرفتار می کند.

در حالی که (کافران این همه نشانه های دالّ بر وجود خدا را در گوشه و کنار جهان مشاهده می کنند، خوب نمی اندیشند و) آنان درباره ی خدا (و توانائی او در امر زنده گرداندن و جزا دادن) به مجادله می پردازند، و خدا دارای قدرتی بی انتهای و کفیری سخت و دردناک است.

و نیز به پیامبرش می فرماید:

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ^{۴۲}

(حال که چنین است) پس در برابر چیزهائی که می گویند پایدار و شکیبیا باش، و ستایش و سپاس پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بجای آور. (چرا که عبادت در آن اوقات، بزرگ و ارزشمند است).

و نیز می فرماید: در سوره طور ۴۸ و ۴۹

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا^{۴۱} وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ
وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ

^{۴۱} رعد آیه ۱۳

^{۴۲} ق ۳۹

صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی. وقتی که (سحرگهان از خواب) بلند می‌شوی، به تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت پرداز. و در پاره‌ای از شب، و در وقت ناپدید شدن ستارگان شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس خدای را بجای آور.

و نیز می فرمود:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ^{۴۳}

(پس به حمد و ثنای پروردگارت بگشای و از زمره‌ی سجده‌کنندگان باش. و پروردگارت را پرستش کن تا مرگ به سراغ تو می‌آید).

و نیز خداوند به رسولش میفرماید:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ - وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ^{۴۴} إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا^{۴۴}

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (و فتح مگه) فرا می‌رسد. و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند). پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش بخواه. خدا بسیار توبه‌پذیر است.

بالاترین تسبیح

بالاترین تسبیح آنست که از **درک صفت ربوبی اعلی و عظیم برآید** و مخصوص انسان اعلی و مورد خطاب این دو آیه است

^{۴۳} حجر ۹۸ و ۹۹

^{۴۴} نصر آیات ۱ تا ۳

(فسبح باسم ربك العظيم) که در رکوع گفته میشود^{۴۵}

و (سبح باسم ربك الاعلی) که در سجود گفته میشود و رازی دارد که بیان می شود

حقیقت تسبیح چیست؟

از این آیات و تعبیرات و نسبتها چنین بر می آید که حقیقت عمومی و مشترک تسبیح ، جوش و خروش است که از درون ذرات موجودات رخ می نماید و با نظم و پیوستگی و آهنگ خاصی در سیر کمال و قدرت ربوبی پیش میرود با اینگونه تسبیح طبیعی و فطری ، «سبح» از یک سو خود را از نقص و آلودگی پاک و استعداد و قدرت ذاتی خود را ظاهر و کامل می نماید . از سوی دیگر منشأ خیر و تربیت دیگران میگردد .

ذره ذره عاشقان آن جمال

می شتابد از در علو همچون نهال

سبح لله هست ، تنقیه تن میکنند از بهر جان

پس از این گونه تسبیح که ناشی از حرکات و تموجات طبیعی موجودات است و پس از شعور فطری به حمد که درک کمال مطلق است . مرتبه ظهور عقل و اختیار است که مسبح هم پستی و نقص خود را درک و تصور می نماید و هم تنزه و جلال ربوبی را در می یابد (ذل العبودیه و عز الربوبیه) با ادراک نقص ، و توجه سرشاری خود از قدرت و استعداد برای برتری بکوشش در می آید .

و با درک محصول کوشش خود که همان وصول به کمال برتر است، امیدوار شود و عزم و همتش بیشتر می گردد و مانند شناور هرچه بیشتر تصمیم میگیرد

^{۴۵} الحاقه ۵۲ - واقعه ۹۶ - ۷۴

و قوا و اعضای خود را منظم می نماید و به آنها قدرت میدهد و به تناوب به حرکتش در می آورد ، و هر وسیله ای را برای طی طریق خود استخدام می نماید و هر مانعی را با عزم خود بر میدارد و امواج را می شکافد . تا از ربوبیتی به ربوبیت برتر ، و از هر کمالی به کمال بالاتر رسد

«و در هر مرحله از کمال افق روشن تری برایش نمایان میشود . از تسبیح اسم رب ، تا عین رب ، تا حمد رب ، تا اسم رب اعلی». اگر مسبح شناور اندکی غافل و متوقف شود ، و یا خود را در برابر موانع و امواج ببازد مغلوب می شود و در کام امواج فرو می رود . و هستی و بقایش که عین حرکت یا در گرو آنست از میان می رود .

مراتب تسبیح موجودات :

با این بیان و از این نظر تسبیح سراسری موجودات ناشی از چنین ذاتی و طبیعی آنها می باشد

تسبیح خردمندان (عاقلان) : فرشتگان و آدمیان ناشی از شعور به تنزه ذات و صفات پروردگار است . و تسبیح فرشتگان : قوای مدبره جهان ملازم با تنزیه و تکمیل شعاع قدرت آنها می باشد .

تسبیح انسان پیوسته است به شعور به نقص فعلی و قدرت استعداد مسبح ، ادراک ذات و صفات پروردگار و تنزه او از ناتوانی و کوتاهی، و استشعار به ذات خود ، از جهت نقص و قدرت استعدادی منشأ تحرک میگردد. و آنگاه چنین تسبیحی از درون و اعضاء و زبان شخص مسبح سر میزند ، و انسان گرفتار تاریکیها و محکوم طبیعت و آثار آن را از سکون و موطن محدود خود برمی انگیزد و در خط شعاع انوار ربوبی پیش می برد .

طی طریق : برای طی این طریق قوای طبیعت و استعدادی خود را به کار می اندازد و عوامل فنا را برای تأمین بقاء استخدام می نماید و در طوفان هواهای مخالف و هراس انگیز خود را نمی بازد و چون شناگر توانائی از

کنار و درون امواج میگذرد ، تا خود را به ساحل امن اسماء و صفات رساند و یکسره مجنوب آنها گردد .

در این مقام اعلی حدود و مشخصات سراسر موجودات از میان می رود و از ذرات ریز تا کرات عظیم، بصورت امواجی از قدرت و جمال و ربوبیت نمایان میگردد .

گویا آن تسبیح، یا خبر این آیات ، که با باء استغانت یا سببیت یا لام اختصاص و تعلق آورده مانند: سبح بحمد ربک ، سبح باسم ربک ، یسبحون بحمد ربهم ، یسبح لله راجع به آغاز حرکت تسبیحی می باشد . در این مرحله تسبیح با استشعار به اسم و حمد رب یا مبدأ صفات الله شروع میشود . و کائنات محدود در استعداد از این حد پیش نمی رود .

در این آیه (سبح اسم ربک الاعلی) بدون واسطه باء و لام امر تسبیح به اسم رب مضاف و اعلی پیوسته است . و مخاطب گزیده ترین انسان عالی می باشد (بهترین انسان پیغمبر ص) این گونه نسبت و تعبیر و پیوستگی و استغراق مسبح در صفت رب است . همان رب اعلی وصف علو او در هیچ مرتبه و مقامی از وجود متوقف و محدود نمی گردد ، و شخص مسبح و پیوسته به آن در تنزیه و تقدیس پیش میرود . در این آیه متعلق واقعی تسبیح ، رب است که به وصف اعلی توصیف شده و رب ، صفت جامع علم و قدرت و کمال است .

بهر تصویر باید تسبیح در همه مراتب اسم رب باشد : تسبیح لفظی اسم رب برتر دانستن آن از اطلاق بر ما سوی الله است . ولی تنزیه تنها لفظ اسم رب ، معنی و مفهومی ندارد . مگر به اعتبار نمایاندن معنی خاص .

گر ز نام و حرف خواهی بگذری

اسم خواندی رو مسمی را بجوی

پاک کن خود را از خودها یکسری

ماه به بالادان نه اندر آب جوی

زیرا تنزیه و تشریک و هر نسبتی راجع به مفاهیم است نه الفاظ و لغات و علامات. از این جهت تسبیح و تنزیه پروردگار راجع به هر انسان عاقلی است و مخصوص اهل زبان و لغت خاصی نیست.

بنابراین مفهوم اولی تسبیح همین است که صفات ربوبی را از امکان و نقص و آنچه می اندیشیم و مقایسه می نمائیم، و از تکثیر، تغییر، عارضی، محدود، مخلوق بودن، برتر بیندیشیم و نیز حقایق عینی این صفات و یا تعبیر دیگر تجلیات آنها را در عالم و موجودات از نقص و بیهودگی، منزّه داریم.

از این بالاتر تنزیه و تقدیس موصوف به این صفات و ذات مقدس احدیت است چون آن ذات احدی را با هیچگونه توصیف و تمثیل و تشبیه نمی توان تصویر یا وصف نمود.

چون منشأ هر نوع و مرتبه ای از تسبیح انسانی، نوعی از شعور و تحرک فکری به سوی ربوبیت و کمال مطلق است حقیقت و شخص انسان در حرکت است، حرکت به سوی نور و خیر، یا حرکت بسوی ظلمت و شر می باشد (انک کادح الی ریک) همانا بسوی پروردگارت در سیر و حرکت هستی.

پس در حقیقت تسبیح حرکت و تحولی در ذات و ضمیر انسانی است. که از اندیشه آغاز میگردد و قوای نفسانی را در پی خود می کشد و تحول در فکر و نفسیات فرد، منشأ انقلاب صورت اجتماعی میشود.

در تعالیم و نظامات و شریعت مقدسه اسلام این تحرک و تحول فکری و نفسانی، آنگاه اجتماعی بصورت کامل نماز تشریح شده است که فصول تحولی رکوع و سجده آن همراه با تذکر و ذکر تسبیح می باشد پس از آنکه ذهن قائم به تکبیر و تحمید از ما سوا تخلیه شد. هشیار به عظمت و تنزه رب میشود و به رکوع میرود.

در این حال از نصف جهان و جهانیان چشم می پوشد و با توجه به ناتوانی خود، و عظمت رب، سر فرو می آورد و به ذکر **سبحان ربی العظیم و بحمده** مترنم میشود. آنگاه بسوی سجده میرود لحظه ای همه ما سوی الله را نادیده میگیرد و

در برابر عظمت رب اعلیٰ نا چیز و فانی میشود ، این اندیشه و خاکسازى عنوان ذکره سبحان ربى الاعلىٰ و بحمده است . گویا چون در رکعات نماز ذکر تسبیح باید گفته شود.

خداوند متعال در سوره واقعه بعد از شمه ای از اوضاع قیامت و گروه های محتضرين به رسول اکرم(ص) مى فرماید: **انَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ** (قطعاً این (چیزهائى که درباره ی پیشگامان و سمت راستیها و سمت چپها گفته شد) عین واقعیت است).

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ^{۴۶}

حال که چنین است، نام پروردگار بزرگ خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی پرداز).

و معرفت به معنای تسبیح بسیار مهم است و در نماز بسیار تسبیح بیان شده و نیز آیاتی اشاره به تسبیح در باره نماز دارد.

آیاتی اشاره به نمازهای روزانه است

(ابن عباس) گوید: آیه

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ^{۴۷}

(پس به تنزیه خدا (از هر عیب و نقصی و چیزهائی که لایق جلال و کمال او نیست) سحرگاهان و شامگاهان (و همه ی اوقات و اوان) پردازید. در آسمانها و زمین (و در همه ی اوقات، به ویژه) عصرگاهان و زمانی که به دم ظهر رسیده اید، خدای را حمد و ستایش کنید.

^{۴۶} واقعه ۹۶

^{۴۷} روم ۱۷- ۱۸

در حدیث است که وقتی آیه **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** نازل شد رسول اکرم ص فرمود آن را در رکوع خود قرار دهید و چون آیه **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى** نازل شد فرمود: آنرا در سجود خود قرار دهید. در فضیلت و ثواب این ذکر شریف احادیث بسیاری نقل شده

(مخزن العرفان ، وبانو امین) میفرمایند شاید سرش این باشد که چون در سجده که منتهی درجه اظهار ذلت و فروتنی اظهار میشود و پیشانی که شریف ترین اجزاء بدنست در مقابل عظمت الهی برپست ترین چیزها که خاک باشد گذارده شود و در زبان نیز بقدریکه میسر است اظهار عظمت او را نماید و بگوید (**سبحان ربی الاعلی و بحمده**) یعنی تو بزرگ تری از آنکه ملوث گردی به اذهان بشر و بالاتر از آنی که بشود بتصور آئی. و در رکوع چون اظهار فروتنی وانکسار کمتر است (**سبحان ربی العظیم**) بگوید.

بسیاری از مفسرین براین اظهار میدارند که بعد از (**سبح**) باید تقدیر گرفت (**سبح باسم**) یعنی تسبیح و تقدیس نما باسم پروردگارت که بالاتر از هر چیزی است بآن اسمائیکه تعیین شده. تسبیح بمعنی لغوی = بمعنی تنزیه و مبرا بودن از هر نقصی است.

خداوند امر میفرماید که تسبیح و ستایش کن بآن نامهایی که خود را ستوده ام مثل (**سبوح قدوس**) و باقی اسمائیکه دلالت دارد بر تنزیه ذات پاک احدی. و ظاهراً آر چه خطاب به شخص پیغمبر است لکن مقصود تمام مؤمنین است که بایستی پروردگار خود را بهمان طوریکه دستور داده شده ستایش نماید.

و باید دانست که به مجرد گفتن بزبان چه در نماز باشد یا غیر نماز بدون توجه قلبی کافی نیست. اسم فقط الفاظی است که وضع شده برای دلالت بر معنائی، اول باید معنی تحت الفظی آن دانسته شود. سپس فهمید و دانا گردید که این نامها وضع شده برای آن ذات یکتائی که متصف باین اوصاف جلال است و از روی حکم عقل و منطق صحیح بداند و بشناسد.

یعنی که بدانند و بشناسند که ذات پروردگار بایستی مَتَّصِف باشد بصفات جمال: (صفات جمال و علم و قدرت و حکمت و ارده و مشیت) . و مبرا باشد از تمام نقایص امکانی که بتعبیر از آن بصفات جلال میشود (نقص ، امکان ، احتیاج داشتن بجسم ، مکان ، زمان ، و باقی لوازم امکان.

و آنچه باعث رخنه در وحدانیت می آورد (مخالف وحدانیت باشد) ، یا کفر ورزیدن در عظمت و بزرگی اسماء مانند تشبیه و جهل و تعطیل (بیکار بودن) که ناشی از کوتاهی و یا تباهی در بینیش باطنی است .

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ^{۴۸}

پاک و منزّه است خداوندگار تو از توصیفهائی که (مشرکان درباره‌ی خدا) می‌کنند، خداوندگاری که له ... که عزّت و قدرت مطلق دارد.

(المیزان) میفرماید: این آیات بتوحید خدایتعالی امر شده توحیدی که لایق بساحت مقدس او باشد . (توحید : یگانگی خداوند یکتا) و نیز به تنزیه ذات متعالیه اش از اینکه نام مقدسش با نامی دیگر ذکر شود . و یا چیزی دیگر که باید با او مستند شود بغیر او نسبت دهند . مثلا کسی دیگر را در خلقت و تدبیر و رزق شریک او بدانند .

و اینکه به پیغمبرش (ص) دستور میدهند اسم رب خود را تقدیس و تنزیه کند نفرمود پروردگارت را تنزیه کن ظاهر لفظ اسم کلمه ای است که بر مسمی دلالت کند و کلمه هم جایش در زبان است . می فهمیم که منظور این است که هر وقت نام پروردگارت را بزبان می آوری نام چیزی دیگری از قبیل الهه ، شرکاء ، شفعاء ، که خداوند از آن منزّه است با آن کلمه بر زبان و نسبت ربوبیت بآنها مده .

یعنی اموری که از شئون ربوبیت است و مختص بخدای تعالی است از قبیل خلقت، و ایجاد، و رزق، و اماته، و امثال آنرا بغیر خدا نسبت نده ، و یا معنایش

اینست که اموری که لایق ساحت مقدس خدایتعالی نیست از قبیل عجز، و جهل، و ظلم، و غفلت، و مظاهر آن از هر صفت نقص و عیب را بخدا منسوب مکن سخن کوتاه تنزیه نام خدا باینستکه:

وقتی سخن از خدا می رود باید کلام از ذکر اموری که مناسب با ذکر او نیست خالی باشد، این تنزیه خدا در مرحله زبان و سخن است که باید با تنزیه او در مرحله عمل موافق باشد. و لازمه این تنزیه توحید کامل و نفی شرک جلی است. شرک جلی درست عکس توحید است و شخص مشرک نه تنها خدایتعالی را منزله از نواقص نامبرده نمی داند. بلکه قرآن می فرماید:

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ۖ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (زمر ۴۵)

هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان می گیرد و بیزار (از یکتاپرستی) می گردد، اما هنگامی که از معبودهائی جز خدا سخن به میان می آید، به ناگاه شاد و خوشحال می شوند!

می فرماید: و چون خدا به تنهایی نامش برده میشود، آنهایی که بآخرت ایمان ندارند دلهایشان متنفر میشود، و چون نام خدایانیکه بجای خدای تعالی می پرستند برده شود خوشنود می گردند. و چون نام پروردگارت به تنهایی در قرآن برده میشود از شدت تنفر پشت میکنند و می روند.

قرآن می فرماید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ۚ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۙ^{۴۹}

اصلاً نه تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید

^{۴۹} سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶،

و نیز تمام موجودات او را سجده مینمایند قوله تعالی:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ^{۵۰}

آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمانها بوده و همه‌ی کسانی که در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان، برای خدا سجده می‌برند و بسیاری از مردمان هم (غافل بوده و برای خدا سجده نمی‌برند و) عذاب ایشان حتمی است (و مستحق عقابند) و امثال این آیات بسیار است و از احادیث مثل بعض ادعیه منسوب بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که در مناجات گفته

(الهي انت الذي سجد لك السماء و الارض و سجد لك سواد الليل و نور النهار و ضوء القمر و الشعاع الشمس و حفيف الشجر و دوي الماء).

و بهمین مضامین در احادیث بسیار نیز رسیده و دلالت صریح دارد که تمام موجودات خدا را ستایش مینمایند و او را سجده میکنند یعنی بطور میل و رغبتی که در غریزه و سجیه آنان نهاده او را ستایش و بندگی مینمایند. و شاید سرّش همان باشد که حکماء و عرفاء گفته اند:

وجود خیر محض است و در تمام موجودات سریان دارد و تمام صفات کمالیه از علم و قدرت و غیر آن ناشی از وجود است و در ذوی العقول مثل انواع و اقسام ملائکه نیست چیزی مگر آنکه تسبیح و تقدیس میکند او را لکن شما تسبیح آنان را نمی فهمید.

از جمله (لا تفقهون) توان استفاده نمود که تسبیح آنها بلفظ و گفتار نیست زیرا اگر تسبیح موجودات لفظی بود بایستی بفرماید (لا تسمعون) نه (لا تفقهون) بلکه بحس دیگری باید تسبیح هر نوعی از موجودات را احساس نمود و نیز نمیتوان

^{۵۰} سوره حج آیه ۱۸

گفت فقط تسبیح آنها اشاره بدلالات وجود آنها است بر مدبر حکیم زیرا که آن را هر شخص با ایمانی تواند ادراک نماید.

پس کسانی توانند تسبیح موجودات را و نیز کیفیت سجده آنان را فهم نمایند که آن قوه ای که مرکوز در بشر است و آن را قوه الهامی گویند بفعلیت آورده و بآن آشنا گردند آن وقت آن ستایشی که مخصوص بهر نوعی از موجودات است توانند ادراک نمایند.

خطاب به نبی خاتم است که آیا ندیدی که بحقیقت و درستی سجده میکند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و سجده میکند خدا را خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبنده‌های و بسیاری از مردم و برای بسیاری عذاب محقق گردیده، و چون بسیاری از اینها مثل کوه و درخت و دواب ذوی العقول نیستند سجده آنها بنحو دیگری است که بایستی بحس دیگری ادراک نمود.

و افراد بشر و جن با مراتب و درجاتی که بین آنها است چون وجود در آنان قوی است صفات وجودی مثل علم و قدرت و شعور در آنها ظاهر است لکن در حیوانات قدری مخفی تر و در نباتات و جمادات از جهت ضعف وجودشان صفات آنها پنهان است و ظهور و بروز ندارد.

لکن هر يك از آنان بقدر گنجایش وجودشان دارای علم و شعور میباشند و بقدر علم و شعوری که در باطنشان مخفی گردیده مبدء خود را ستایش می- نمایند این است که گویند تمام موجودات عارف بحق تعالی و عاشق او میباشند.

(سرّ حب ازلی در همه اشیاء جاری است)

و ر نه بر گل نزدی بلبل بی دل فریاد)

منتهی علم بعلم خود ندارند چنانچه تمام افراد بشر علم بمبدء آفرینش دارند لکن علم بعلم خود ندارند مگر کسی که بتأیید الهی علم بعلم خود پیدا کند و بوجدان سری راهی بسوی او پیدا نماید.

خلاصه چنانچه مشاهده میکنیم تمام موجودات کوشش میکنند و رو بکمال میروند برای آنکه قرب بمبدء کمالشان پیدا نمایند و اگر نبود عشق بکمال که در دل هر ذره ای از موجودات نهفته هیچ موجودی بکمال نمیرسید نه هیچ دانه ای بثمر و نه هیچ طفلی از مادر متولد میگردد و اینکه عشق غریزی که در دل موجودات نهفته پرتوی است از حبّ ذاتی و همان است که موجودات را بهیجان آورده و همه دیوانه وار بدور کعبه وجودش میچرخند و بزبان حال و قال او را ستایش مینمایند و چشم دلشان بسوی او نگران است و دانسته یا ندانسته از مبدء فیاض فیض میطلبند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

هنوز بحث تسبیح است که بسیار عمیق و نیاز به درس توحید و اسماء و صفات خداوند دارد . بزرگان گفته اند : امر سبحانه رسوله الکریم به تسبیح الذات المقدسه ، و هو تنزیهه عما لا یلیق به من الشکر ، والولد ، و الصفات الباطله . و فی الامر بتسبیح الاسم تعظیماً للمسمى الاکثر علی ان الذات المقدسه خارجه عن الحدود و الوصف .

می فرمایند: خدای سبحان امر کرد رسول کریمش را به تسبیح ذات مقدس مقدس، و آن اینکه تنزیه هر آنچه از آن منزّه است مثل شرک، و فرزند و صفات باطله . و امر به تسبیح اسم تعظیم برای صاحب آن اسم بیشتر است که آن ذات مقدس خارج از حدود و وصف است . این ساده ترین معنی تسبیح است و معرفت به معنای تسبیح بسیار مهم است چون در نماز بسیار تسبیح بیان شده و نیز آیاتی راجع به تسبیح در نماز بیان شده

نظر به موجودات عالم

با دو دید

موجودات عالم عین از دو جهت قابل ملاحظه بوده و می توان به آنها نگریشتم از یک لحاظ **مرآت غیر** بوده و در تمام هویت خود دلالت بر حق را تشکیل می

دهند ؛ لحاظ دیگر این است که جنبه مرآت بودن آن ها مورد غفلت واقع می شود و در نتیجه دلالت آن ها بر حق به عنوان اسم ، پنهان می گردد.

به مقتضای آیه شریفه ، «و علم آدم الاسماء كلها» علم به اسماء از امتیازات بشر شناخته شده و سایر موجودات از آن محروم مانده اند. کلمه "اسماء" در این آیه به گونه ای استعمال شده که لحاظ اول را آشکار می سازد، از لحاظ اینکه موجودات مرآت هستند که صفات حق را نشان میدهند. ولی در آیه شریفه "ان هی اسماء سمیتوها انتم و آبائکم " کلمه اسماء لحاظ دوم را منعکس می نماید.(غیر مرآتی).

وقتی گفته می شود علم اسماء به انسان تعلیم داده شد، معنی آن این است که این علم به او اعطاء گردید؛ البته اعطای علم اعم از این است که به نحو اعداد و از طریق علل و اسباب داده شود...

این سخن در مورد حق تبارک و تعالی نیز صادق است؛ زیرا صفات و اسمای حق در عین این که از حیث مفهوم مختلف اند، از جهت تحقق و هستی متحد بوده و درباره ذات باری تعالی صادق می باشند . به این ترتیب یک مسمی می تواند در عین وحدت و یگانگی ، دارای اسمای فراوان باشد. این اسماء محمولات عقلیه را تشکیل می دهند و هر یک از این محمولات عقلیه معرف و علامات ذاتی است که موسوم به آن است.

وقتی از محمولات عقلیه سخن به میان می آید ،منظور الفاظ و عباراتی نیست که به عنوان اسم مورد استعمال واقع می شوند؛ زیرا الفاظ و عبارات به حمل اتحادی محمول نمی شوند؛ تنها چیزی که در مورد الفاظ و عبارات می توان گفت این است که آن ها اسمای حق را تشکیل می دهند. پر واضح است که بین اسماء و اسمای اسماء تفاوت وجود دارد.

با توجه به آیه

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ روم ۱۷- ۱۸

پس به تنزیه خدا (از هر عیب و نقصی و چیزهائی که لایق جلال و کمال او نیست) سحرگاهان و شامگاهان (و همهی اوقات و اوان) بپردازید. برای اوست حمد در آسمانها و زمین (و در همهی اوقات، به ویژه) عصرگاهان و زمانی که به دم ظهر رسیده‌اید، خدای را حمد و ستایش کنید.

در نماز تسبیحات اربعه را می‌خوانیم

سبحان الله ، والحمدلله، و لاله الا الله ، و الله اكبر

(در کلماتی کوتاه چه معانی عمیق و عظیمی نهفته است). هیچ شریعتی مانند شریعت اسلام خدا این طور معرفی نکرده ولی باید برای رسیدن به حقیقت کوشش کرد تا اطمینان قلبی حاصل شود که آیا عقیده من درست است یا نه یعنی غیر از دلیل عقلی و برهان ، باید شک و تردیدی نداشته باشد و قلب ها آرام گردد.

مکاشفه ای راجع به تسبیحات اربعه

اشاره به مطلبی از خانم بانو امین هست و آن مطلب جالبیه که دقیقه ایشان راجع به تصیح عقیده است. می‌فرماید مدت زیادی بود در مورد آنچه باعث اطمینان خاطر در حقانیت دین اسلام شود فکر می‌کردم و هرچه در کتب علمی تفحص کردم و در دلایل عقلی و نقلی نظر کردم تا روح مطمئن گردد اثری از آنها نمی‌دیدم و دائم چیزی در قلبم وارد می‌شد مثل اینکه شخصی ناپیدا از من دلیل طلب کند ؛

تا در یکی از روزها وقتی مشغول نماز بودم و تسبیحات اربعه را قرائت می‌کردم گویا قلبم گشوده شد و پروردگار الهامی فرستاد و آگاه شدم که این کلمات چهارگانه با همه کوتاهی و اختصار چگونه حاوی اصل حکمت و مغز معرفت و جوهر علم و حقیقت توحید است . پس آنگاه بود که متوجه شدم و برایم کشف شد که تمام اوصاف جلال و جمال در آن کلمات با همه اختصارش

مندرج است . که اگر همه جن و انس جمع شوند تا مانند این کلمات را در میان صفات خداوند بیاورند، امکان ندارد بتوانند حتی کمتر از این را بیاورند حتی اگر همه یکدیگر را یاری کنند چگونه بتوانند!

در حالی که وقتی تو در آنها تدبیر کنی خواهی دانست که **«سبحان الله»** منزّه بودن خداوند سبحان از تمام قبایح و نقص‌ها بلکه از تمام کمالات امکانی را می‌رساند به صورت مطلق ، یعنی از هرچه که شائبه نقص در آن باشد.

«و الحمد لله» متصف بودن خدای سبحان به تمام صفات جمال و اوصاف کمال متناسب با حضرت او را می‌رساند، نه کمالات و همی که ممکنات به آن متصفند.

و **«لا اله الا الله»** بعد از نفی غیر خدای تعالی اثبات توحید با تمام مراتبش را افاده می‌کند. به عبارت دیگر اثبات بعد از نفی جنس منحصر بودن الوهیت در **«الله»** را می‌رساند بلکه ممکن است بتوان گفت **«لا اله»** اشاره دارد به نفی هرگونه وجود حقیقی از غیر او، و **«الا الله»** اشاره است به اثبات وجود واحد احد، یعنی وجود حقیقی منحصر در اوست که منزّه است او -

«و الله اکبر» اعتراف است به اینکه **«الله»** جلیل‌تر و عظیم‌تر است از آنکه برای ممکنات امکان تعریف و توصیف صفات نیکوی او وجود داشته باشد و عبد هنگام قرائت این کلمات اعتراف می‌کند که من ناتوان‌تر و ضیف‌تر از آنم که به اوصاف جلال و جمال او احاطه داشته باشم.

اگر نمازگزار هنگامی که مشغول قرائت این کلمات است متوجه معنا باشد خواهد دانست که در آنها **«تنزیه و تحمید و تحلیل و تکبیر»** وجود دارد و این‌ها همان جوامع توحیدند.

می‌فرماید: خلاصه کلام آنکه هنگامی که متوجه این کلمات که از معدن وحی و رسالت هستند شدم قلبم از فضل خدای تعالی به نور ایمان روشن شد و از صاحبان یقین به حقایق اسلام گردیدم و با چشم بصیرت مشاهده کردم که این پیام پیامبر(ص) را **«ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» «ان هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»**

و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد.

و تعجب از این است که در ایامی که در ادله نظر می‌کردم و قلبم با هیچ کدام مطمئن نمی‌گردید، بارها این کلمات را در نماز می‌خوانده بودم و متوجه نشده بودم و اسرار آن را نشناخته بودم تا آنکه خدای تعالی اراده کرد که این مطالب را به من الهام کند.

بنابراین عمده اعجاز این کلمات کیفیت ترکیب و تالیف آنها است پس بنگر و تدبر کن که چگونه قرار گرفتن تسبیح و تنزیه قبل از تحمید اشاره است به اینکه تخلیه قبل از تخلیه قرار می‌گیرد بلکه جوهر و کنه تخلیه، تطهیر است.

یعنی مساوق با آن است، چون که هر چیزی که شأنیت اتصاف به یکی از دو نقیض را دارد ممکن نیست که خالی از یکی از آن دو باشد پس هرگاه به یکی از نقیض متصف نباشد ناگزیر به دیگری متصف خواهد بود؛ همچنان که اگر ایشان متصف به علم و قدرت نبود حتماً به جهل و ضعف متصف خواهد بود که این دو نقیض در عدم آن دو است.

پس در این موضوع تنبیهی است به اینکه موجود مجرد از نواقص، لازم است که تمام و فوق تمام باشد، پس کاملی که فاقد هیچ کمالی نیست بلکه برتر از هر کمال و روشنایی است ناچار است که در وجوب وجود و الوهیت یگانه باشد وگرنه ناقص خواهد بود؛

و به این خاطر است که بعد از تسبیح و تحمید ذکر **«لا اله الا الله»** آمد چون تصور تعدد در وجود تام و فوق تمام ممکن نیست؛ چنانکه در جای خود بر آن استدلال شده است. بنابراین کامل مطلق ذاتاً اقتضای وحدت دارد.

در نتیجه بعد از تنزیه و تحمید و تحلیل به اندازه که برای بشر توصیف آن امکان‌پذیر است؛ کلمه **«الله اکبر»** آورده شد که آن اظهار ناتوانی است از اینکه احدی بتواند به کنه ذات او یا کنه صفات او برسد - بزرگ است شأن او - چون

برای ممکن امکان پذیر نیست که به سراپرده انوار عظمت او برسد و او را چنانکه سزاوار است بشناسد؛ یعنی شناخت حق به کنه ذات و حقیقتش محال است و برای احدی میسر نمی‌باشد.^{۵۱}

^{۵۱} ص ۵۱ تا ۵۴ از مقدمه کتاب نسیمهای مهربانی ترجمه النفات الرحمانیه فی الواردات القلبیه (بانو مجتهده امین اصفهانی)

صفات خداوند متعال

يُسَبِّحُ بِهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»

اگر از «تسبیح» در آیه ی مورد بحث با صیغه ی مضارع تعبیر شده برای این است که استمرار را بفهماند، پس معنای آن این نیست که نامبردگان، در آینده تسبیح می‌کنند، بلکه معنایش این است که همواره و مستمرًا تسبیح می‌کنند.

چنانچه آیات و احادیث بسیار شاهد بر اینکه است که تمام موجودات تسبیح و تقدیس مینمایند مربي خود را . و در این آیه اشاره به بعضی از صفات خداوندی که مورد تسبیح مخلوقات قرار می‌گیرد نموده . در این آیه به چهار اسم از اسماء و صفات الهی اشاره شده .

بعضی از صفات خداوند دلالت بر اوصاف جمال دارد مثال (الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) اشاره به اینکه چون موجودات همه ملك او و در تصرف اویند و او غالب و قاهر و مستولی بر آنها است و تحت اراده و قدرت او قرار گرفته اند این است که تماما همه بزبان حال که دلالت مصنوع بر صانع و دلالت اثر بر مؤثر باشد، و هم از طریق عمل که همه تحت يك مدبّر حكيم و هر يك موظّف بر عملي گردیده انجام وظیفه میدهند و هم بزبان قال و نیز بزبان حال .

از لحاظ لغوی : کلمه ی «مَلِك» به معنای کسی است که مقام حکمرانی در نظام جامعه مختص به او می‌باشد.^{۵۲}

و کلمه ی «قُدُّوس» صیغه مبالغه از «قدس» است که آن نیز به معنای نزهت و طهارت است.^{۵۳} و کلمه ی «عزیز» به معنای مقتدری است که هرگز شکست نمی‌خورد.^{۵۴}

^{۵۲} مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی ص ۷۷۴

^{۵۳} مجمع البحرین ج ۴ ص ۹۵.

^{۵۴} مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی ص ۵۶۳.

و کلمه ی «حکیم» به معنای کسی است که کارها را استوار و متقن انجام می‌دهد و هیچ عملی از او همراه با جهل و گزاف نمی‌شود، هر چه عمل می‌کند همراه با علم و حکمت انجام می‌دهد، و برای آن مصالحتی در نظر می‌گیرد.^{۵۵}

به عبارت دیگر: خدای تبارک و تعالی حکیم است یعنی تمام قوانین او از روی حکمت است، مقتدر کامل و هیچ خلل و نقصی در او نیست، و در این آیه ی مبارکه چهار صفت ذکر فرمود:

«الْمَلِكُ» سلطنت دارد، همه باید به درگاه با عظمت او بروند، «الْقُدُّوسُ» همه باید در مقابل او متواضع باشند، «الْعَزِيزُ» دارای عزّت هست، همه به او نیازمند می‌باشند؛ زیرا هر عزّتی به او تعلق دارد همان طوری که در آیه ی دیگر فرموده:

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۵۶}

همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان دوست خود انتخاب می‌کنند، آیا عزّت و آبرو نزد آنان می‌جویند با این که همه ی عزّت‌ها از آن خدای متعال است. و در سوره ی مبارکه ی یونس می‌فرماید:

«وَلَا يَخْزُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۵۷}

سخن آن‌ها تو را غمگین نسازد، تمام عزّت (و قدرت) از آن خدای سبحان است، و او شنوا و دانا است.

یکی دیگر از اوصافی که در این آیه ی مبارکه ذکر شد «الحکیم» است یعنی تمام کارهایش همراه با حکمت است. این خدایی که همه ی مخلوقات، از خورشید

^{۵۵} لسان العرب ج ۱۲ ص ۱۴۳.

^{۵۶} سوره ی نساء آیه ی ۱۳۹.

^{۵۷} سوره ی یونس آیه ی ۶۵.

و ماه تا گلبول‌ها و ملکول‌ها و تا آن سیاه چال‌ها و کهکشان‌ها و هر آنچه که هست «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» همه مشغول تسبیح او هستند.

از جهت دیگر این آیه ی شریفه مقدّمه و زمینه سازی است برای آیه ی بعدی یعنی «هُوَ الَّذِي بَعَثَ...» که متعرّض مساله ی بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله است و می‌فرماید: غرض از بعثت او این بود که مردم به کمال و به سعادت برسند، و بعد از ضلالت و گمراهی آشکار که داشتند، هدایت گردند.

نتیجه ی سخن این که :

آنچه در آسمان‌ها و زمین‌ها هستند از فرشتگان، انسان‌ها، جن‌ها، نباتات، حیوانات و جمادات همه ی این‌ها مشغول تسبیح خداوند تبارک تعالی هستند، آن خدایی که سلطنت او حقیقی و دایمی و بر تمام مخلوقات است، و همه ی مخلوقات ملک و مملوک او هستند، خدایی که قدّوس است یعنی هیچ گونه دنس و رجس و پلیدی در ناحیه ی خدای تبارک و تعالی تصوّر نمی‌شود، عزیز است یعنی صفتی دارد که همه در مقابل او مغلوب هستند و او پیروز دایمی و همیشگی است، خداوندی که حکیم است یعنی تمام افعال او از روی استحکام و دقت خاصی است، هیچ گونه نقص و خللی در اراده و فعل او دیده نمی‌شود.

علت تسبیح موجودات ؟

و اما این که چگونه آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تسبیح می‌کنند؟ جوابش چند چیز است ؛

یکی این که موجودات آسمانی و زمینی همان طور که آنچه از کمال دارند از کمال صانع و خالق خود حکایت می‌کنند، هم چنین با نقصی که در آن‌ها است و جبران کننده ی آن خدای متعال است، و با حوایجی که دارند و برآورنده اش خدای سبحان است، لذا خداوند را از هر نقص و حاجت منرّه می‌دارند ؛

چون هیچ حاجت و نقصی نیست مگر آن که تنها کسی که امید برآوردن آن حاجت و جبران کردن آن نقص در او می‌رود خدای تعالی است، پس خود او مسبِّح و منزّه از هر نقص و حاجت است.

«مقتضیات منزّه بودن خدای تعالی از هر نقص و حاجت»

در نتیجه حکمرانی در نظام تکوین در بین خلق، تنها حق او می‌باشد، و هم چنین حکمرانی و تشریح قانون در نظام تشریح و در بندگان به هر طور که صلاح بداند خاص او است، و او ملکی است که می‌تواند در اهل مملکتش حکمرانی کند، و بر اهل مملکت است که او را اطاعت کنند.

یکی دیگر از مقتضیات نزهت این است که اگر در نظام تشریح برای خلق خود دینی تشریح می‌کند، از این جهت نیست که احتیاجی به عبادت و اطاعت آنان داشته باشد و بخواهد با عبادت آنان نقصی از خود جبران و حاجتی از خود برآورد؛ چون او قدّوس و منزّه از هر نقص و حاجت است.

یکی دیگر این است که اگر دینی برای خلقش تشریح کرد و آن را به وسیله ی رسولش به اطلاع خلق رسانید، و خلق دعوت آن رسول را نپذیرفتند، و در نتیجه خدای متعال را اطاعت و عبادت نکردند، باز هم نقصی بر ساحت مقدّسش عارض نمی‌شود، و بر دامن کبریایی اش گردی نمی‌نشیند، و چنان نیست که خلق او را شکست داده باشند؛ چون او عزیز است یعنی مقتدری است شکست ناپذیر.

اگر به مقتضای ملک بودن و قدّوس و عزیز بودنش، قانونی برای بندگان تشریح می‌کند، ممکن نیست بیهوده و بدون نتیجه تشریح کرده باشد؛ برای این که او حکیم علی الاطلاق است، آنچه انجام میدهد جز به خاطر مصلحتی که دارد نمی‌باشد، و نیز آنچه اراده می‌کند جز به نفع بندگان و خیری که به خود آنان عاید شود نمی‌کند، تنها سعادت دنیا و آخرت آنان را در نظر دارد.

و خلاصه ی سخن این که تشریح دین و انزال کتب آسمانی و بعث رسولان برای تلاوت آیات آن کتابها برای مردم، و تزکیه و تعلیم خلق، همه اش فضل

و مَنّتی است از ذات اقدس حق، و به همین جهت در آیه ی بعدی مَنّت آن فضل را بر مردم می‌گذارد و می‌فرماید:

نکته قابل توجه

به این ترتیب نخست بر مالکیت و حاکمیت و سپس منزه بودن او از هر گونه ظلم و ستم و نقص تاکید می‌کند؛ زیرا با توجه به مظالم بی حساب ملوک و شاهان، واژه ی «ملک» تداعی معانی نامقدّسی می‌کند که با کلمه ی «قدّوس» همه ی آن‌ها شسنتشو می‌شوند.

توضیح دیگر: ملک یعنی آن کسی که حکم و سلطنت خاص او می‌باشد، ملکیتی که به سبب این ملکیت و به لازمه ی این ملکیت، مالکیت حاصل می‌شود، و سلطنت مطلقه ی خداوند تبارک و تعالی بر جمیع مخلوقات از مالکیت خدای سبحان بر همه چیز است.

لذا در آیات متعدّد قرآن کریم آمده:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^{۵۸}

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همه ملک و برای خدای متعال است. پس حکم و حاکمیت مخصوص خداوند تبارک و تعالی است، اگر دیگری حکم و مالکیتی دارد حکم و مالکیت او اعتباری است حتی حکم و مالکیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز اعتباری است، یعنی تا مادامی که این حکم را خداوند تبارک و تعالی در اختیار رسول اکرم قرار داده باشد، و تا زمانی که در اختیار ائمه ی اطهار علیهم السلام گذاشته باشد، و تا وقتی که در اختیار انبیای عظام علیهم السلام قرار داده باشد، آن‌ها حاکم هستند.

^{۵۸} سوره ی بقره آیه ی ۲۸۴، و سوره ی آل عمران آیات ۱۰۹ و ۱۲۹، و سوره ی نسا آیات ۱۲۶ و ۱۳۱ و ۱۳۲، و سوره ی نجم آیه ی ۳۱.

و حکومت آن‌ها حقیقی نیست، اما حکم و سلطنت خداوند تبارک و تعالی حکمی حقیقی و دایمی و سرمدی است، و اعتبار در او معنا ندارد.

وقتی صحبت از مَلِک و سلطان به میان می‌آید آنچه به ذهن عموم مردم می‌رسد این است که عدالت را مراعات نمی‌کند، کدام سلطانی است که وقتی به سلطنت برسد یادی از رعیت کند؟

معمولا حاکمان و سلاطین قبل از این که به سلطنت برسند ادعاهایی دارند ولی پس از سلطنت می‌گویند: الْمَلِکُ عَقِیمٌ، تا جایی می‌رسد که تحمل برادرش که کوچک ترین خطری برای حکومتش داشته باشد مانند مامون نسبت به امین را ندارد و او را به قتل می‌رساند. غالبا کار حگام و سلاطین ظلم و ستمگری است، اگر هم چیزی به رعیت می‌دهند از باب این است که از آن‌ها استفاده کنند، به تعبیر شاعر:

فریب تربیت باغبان مخور ای گل

که آب می‌دهد و گلاب می‌خواهد

چون سلطنت‌ها در دنیا معمولا با ظلم و جور همراه هستند، خدای تبارک و تعالی این توهم را دفع می‌کند و می‌فرماید: «الْمَلِکِ الْفُدَّوْسِ»، این سلطانی است که طاهر و پاک است، یعنی به کسی ظلم و ستم نمی‌کند.

و هم چنین فُدَّوْس کسی است که هیچ نقصی ندارد، و همان معنای سُبُوح است، و آن کسی که همه او را تسبیح می‌کنند، همه تصدیق می‌کنند که او بی نقص است، او دارای مقام قداست است، کوچک ترین نقص و عیبی بر دامن کبریایی او نمی‌نشیند.

بنابراین، او از همه ی مخلوقات بی نیاز است، مثل سلاطین دیگر نیست که محتاج به کار کردن مردم و جمع آوری اموال و دارایی مردم و ذخیره نمودن آن‌ها باشد، مثل حکام دیگر نیست که نیاز به ارتش داشته باشد و کشوری را تسخیر نماید، و نیاز به اطلاعات و جواسیس داشته باشد.

او همه چیز در همه حال در نزد او حاضر است، وقتی که نیاز به اطلاعات و ارتش نبود، و کارهایش همراه با حکمت باشد نیاز و دلیلی بر ظلم کردن وجود ندارد؛ چون انگیزه و داعی ظلم در او نیست، او غنی مطلق و از همه ی خلائق بی نیاز است، بلکه تمام خلائق به او نیازمند هستند.

و از طرفی دیگر روی قدرت و علم که دو رکن اصلی حکومتند تکیه نموده، و نشان می‌دهد که انتخاب اوصاف حق در آیات مختلف قرآن از روی حساب و نظم و رابطه ی خاصی است.

نتیجه اینکه: هرچه در آسمانها و زمین است، خدا را تسبیح میکنند. خدایی که ملک، قدوس، عزیز و حکیم است. پس احجار و نباتات و حیوانات، تسبیح خدا می‌گویند و هر یک نماز و انکاری دارند که به زبان مخصوص خویش بیان میکنند تا در قالب آن عبارات، خدا را یاد کرده و عرض نیاز بدرگاهش نموده باشند.

البته آنها هم مثل انسانها، خوب و بد و ذاکر و غافل دارند و خدا بعضی را بر بعضی برتری داده و علو بخشیده و توفیق عنایت فرموده. آنچه در منابع روایی راجع به ذکر تسبیح برخی از ایشان آمده، ذکر معمولی "ذاکرین" ایشان است و قالبی که عمدتاً در ضمن آن خدا را یاد میکنند و البته دغدغه اصلی ایشان هم مضامین همان ذکر است.

یعنی همانگونه که ذکر معمولی و غالبی انسان تسبیحات اربعه است به اضافه حوقله و دو ذکر استغفار و صلوات (که قالب دعایی دارند) و دعای متواتر انسان "اهدنا الصراط المستقیم" است.

هر کدام از حیوانات نیز اگر بخواهند عمل کنند و تعالی یابند - چون در منابع دست اول دینی ما از قطعیات است که آنها هم مثل انسان مختارند و امتهایی مانند ما هستند و محشور میشوند - زکری خاص و نمازی خاص دارند (نماز ترکیبی از چند ذکر است). دیگر موجودات که نیازی به ذکرشان نیست و همین قدر برای تفهیم مطلب و تقریب آن به ذهن کافی است.

در آخر این آیه چهار اسم ردیف شده است: ملک، قدوس، عزیز، و حکیم. در تسبیح حیواناتی که نقل شد هم اشاراتی به این اسماء بود. اصولاً پادشاهی خدا و قدوسیت او از نقائص و عزت و حکمتش، تسبیح را برای موجودات معنادار میکنند. بنابراین این صفات، بهانه یا دلیلی برای تسبیح اند.

راجع به فرمانروایی و عزت و حکمت خدا بیشتر مطالبی ذکر شد، اینجا بجاست کمی واژه "قدوس" را بشکافیم:

"قدوس" از قداست به معنای طهارت معنوی توأم با برکت است. طهارت خدا از نواقص مخلوقات از حدودی مثل ضعف و جهل و کدورت و موت است، و برکت خدا خلق کردن اوست و لطف و رحمتش نسبت به مخلوقات.

تسبیح منشا خلقت و نجات بخش است

تسبیح همان چیزی است که منشا خلقت انسان است که فرشتگان به درگاه الهی عرض کردند: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»^{۹۹} (ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم).

فرمان به تسبیح

فرمان به تسبیح در قرآن بیش از فرمان به استغفار و تکبیر و صلوات و تحمید و تهلیل آمده، بعضی از این مطلب، افضل بودن "سبحان الله گفتن" را فهمیده اند. اما در واقع تمام انکار و عبادات، تسبیح "به معنای عام" میباشند و تسبیح به معنای خاص یعنی "سبحان الله گفتن" یکی از مصادیق تسبیح عام است.

^{۹۹} سوره ی بقره آیه ی ۳۰

تسبیح نوعی تشکر از خداست:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا [سوره نصر].

چون نصرت خدا و فتح و پیروزی آمد و دیدی مردم دسته دسته وارد دین خدا میشوند، با حمد، خدا را تسبیح کن و از او غفران بخواه...

تسبیح از غفلتها در مجلس : **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ** ^{۶۰} هرگاه از هر جا برمیخیزی، تسبیح کن و خدا را بستا ، خدا را ستایش کن.

تسبیح عامل نجات است

و هم چنین تسبیح چیزی است که انسان را از گرفتاری‌ها نجات می‌دهد همان طوری که حضرت یونس علیه السلام را از شکم ماهی نجات داد، و خدای متعال در این رابطه فرمود:

«وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» ^{۶۱}.

و یونس را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ خواهیم گرفت، (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت‌ها (ی مترکم) فریاد زد: خداوندا! جز تو معبودی نیست، من از ستمکاران بودم، ما دعای او را به اجابت رساندیم، و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم، و همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

و در سوره ی مبارکه ی صافات می‌فرماید:

^{۶۰} سوره الطور: [۴۸].

^{۶۱} سوره ی انعام آیه ی ۹۲.

«فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْتَحِينِ * لَلْبِئْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^{۶۲}

اگر او (یونس پیغمبر علیه السلام) از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند (و نجات پیدا نمی کرد).

تذکر: باید توجه داشته باشیم که پیامبران علیهم السلام گناه نمی کنند و مرتکب ظلم نمی شوند و معصوم می باشند، ولی بعضی از آنها ترک اولی می کنند، یعنی کاری که گناه نیست اما لایق شان آنها نیز نمی باشد را انجام می دهند، و خداوند پیغمبران بزرگ خود را به خاطر ترک اولی مورد مواخذه قرار داد،

مثلاً حضرت آدم علیه السلام را به سبب یک ترک اولی از بهشت بیرون فرستاد. و حضرت نوح علیه السلام را به علت شفاعت برای فرزند گنه کارش مورد مواخذه قرار داده است.

علاوه بر مطالب یاد شده، این دو آیه، امثال اینها که در قرآن کریم نازل شدند مثل آیه ی شریفه ی:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ»^{۶۳}

خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آن که راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند).

معنای این آیات چنین نیست که انبیای الهی مرتکب گناهی شده اند، بلکه این آیات توجیهاتی دارند که در جای خودش به طور مفصل بحث شده، و روایات در تفسیر و توضیح این آیات نقل شدند.

در حدیثی از امام معصوم است که حضرت فرمودند: (خداوند عزّ و جلّ در این آیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده ولی مقصودش

^{۶۲} سوره صافات آیات ۱۴۳ و ۱۴۴

^{۶۳} سوره ی توبه آیه ی ۴۳.

امت پیامبر هستند و آن‌ها را اراده کرده است (که آمدند و اصرار و پافشاری بر حرف خود نمودند و پیامبر به آن‌ها اجازه دادند) ^{۶۴}

به عبارت دیگر: معنای تسبیح این است که خدای تبارک و تعالی را تنزیه کردن و منزّه دانستن از هر عیب و نقص می‌باشد، خدای متعال هیچ عیب و نقصی ندارد، وقتی می‌گوییم: خداوند عالم است، اگر علم او محدود به حدی شد این نقص می‌شود، وقتی می‌گوییم: خدای سبحان قادر است، اگر قدرت او محدود به حدی شد این نقص است،

ما هم قادریم ولی فرق خدای متعال با ما در این است که قدرت ما محدود است اما قدرت خدای تبارک و تعالی حد ندارد، لذا فرمود:

«إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ^{۶۵}

هر گاه چیزی را اراده کند به او می‌گوید: موجود باش، آن چیز بلافاصله موجود می‌شود.

بحث تکمیلی راجع به تسبیح

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

مطالبی راجع به تسبیح گفته شد که اشاره ای به قطره ای از دریای بی کرانه معرفت الله بود.

همان طوری که تسبیح کبرای «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» چهار رکن توحید می‌باشد که این ارکان اضلاع اربعه ی عرش الهی و اضلاع اربعه ی بیت المعمور و اضلاع اربعه ی کعبه ی معظمه را تشکیل می‌دهند.

^{۶۴} عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۰۲ ضمن حدیث ۱، احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۴۳۰ و ۴۳۱، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۸۳ ضمن حدیث ۸، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۲۲۴ ضمن حدیث ۱۷۰

^{۶۵} سوره ی یس آیه ی ۸۲.

به آن حضرت عرض شد: چرا عرش مرتب است؟ فرمودند:

«لَا عَنْ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْأِسْلَامُ أَرْبَعٌ ؛ وَ هِيَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ » زیرا کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهار تا است و آن‌ها عبارتند از: سبحان الله و الحمد لله و لا إله الا الله و الله أكبر^{۶۶}.

بنا بر این بلکه توجه بانو امین باین مطالب عمیق بود که آن انکشاف الهی برای او رخ دارد در حقیقت توجه او به مطالب عمیق تری شد. اگر علمی در وجود ما است موجب نورانیت می شود.

عبادت آگاهانه

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ لَا يَخَافُونَ
يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (سوره نور ۳۷)

مردانی که بازرگانی و معامله‌ای، آنان را از یاد خدا و خواندن نماز و دادن زکات غافل نمی‌سازد. از روزی می‌ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون و پریشان می‌گردد.

نگاهی به انسانهای آگاه خصوصاً اولیاء الهی همیشه رهگشای راه بندگی بوده و هست. چهره عبادت آنان به گونه ای است که هرگز در قالب لفظ و کلام نمی‌گنجد و حال آنان در عبادت چنان است که به تعبیر خواجه شیراز:

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار

کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد.

^{۶۶} علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸ حدیث ۲.

آنها آن چنان در محراب نماز به بندگی می ایستند که گوئی معبودشان را می بینند و بدین گونه است که ادب حضور را حفظ می کنند.

روش مردان خدا

مردان خدا از دنیا بهترین بهره ها را گرفتند. آنگاه که دنیا پرستان فقط به لذایذ مادی آن اکتفا نمودند. آنان دنیا را معبودی زیبا یافتند و در آن به پرستش ذات پاک خداوند یکتا قیام نمودند. امام علی (ع) می فرماید: (الدنيا مزرعه الاخراه). آنان دنیا را کشتگاه آخرت. تجارت خانه پر ثمری یافتند و بجد و جهد در راه بندگی او تلاش کردند.

نماز و تسبیحات بعد از نماز

ذکرها و دعاهاى فراوانی در نماز وارد شده که کلا نماز یاد خدا و ذکر خدا ذکر عظمت خدا و ... و نوعی رازو نیاز با خدا است. نماز خلوتکده راز است و تفسیر نماز بسیار عظیم است که اولیاء خدا با معرفتی که دارند آنگونه انس به نماز دارند و حتی در تعقیبات نمازها اذکاری وارد شده از جمله:

تسبیحات حضرت زهرا(س):..

حدیثی است که حضرت علی (ع) به حضرت زهرا (س) گفتند خوب است بنزد پدر خود حضرت رسول اکرم(ص) بروند و از او بخواهند کسی را برای کمک به امور خانه در اختیار او قرار دهد حضرت در جواب خواسته ایشان فرمود: برای تخفیف سنگینی بار و زحمات، تسبیحات اربعه را بعد از هر نماز بگویند و حضرت خوشحال شد

۳۴ بار **الله اکبر** ، ۳۳ مرتبه **الحمد لله** ، و ۳۳ مرتبه **سبحان الله** و یک مرتبه **لا اله الا الله**

ولی در نماز رکعت سوم و چهارم میگوئیم

سبحان الله ، والحمد لله ، و لا اله الا الله ، و الله اكبر

اسراری در ترتیب اذکار بیان شده که با معرفت بیشتر اسماء و صفات الهی بهتر فهمیده میشود. بهر حال

تسبیح کنار تحمید

اگر چند مورد در قرآن کریم تسبیح و تحمید کنار هم آورده شدند، تسبیح بر تحمید مقدم است، مثلاً در سوره‌های حجر و نصر می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾^{۶۷}

پروردگارت را تسبیح گوی و حمد و ستایش کن.

*ممکن است علت تقدیم تسبیح این باشد که تسبیح به منزله ی علت است، یعنی شناخت ذات اقدس حق همراه با تسبیح او می‌باشد، آن خالق که تمام اوصاف او بی حد و حصر و بی انتها است، خالقیت و رازقیت و حیات و علم و قدرت او و هر آنچه که هست از اوصاف اسمای جلالیه و جمالیه همه بی حد و حصر هستند، وقتی خدای متعال با این خصوصیات شناخته شود به دنبال آن حمد و سپاس و ستایش می‌آید. خداوند به رسولش می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدِّعِلْمٍ صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ^{۶۸} وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ^{۶۸}

مگر نمی‌دانی که همه‌ی کسانی و همه‌ی چیزهائی که در آسمانها و زمین بسر می‌برند، و جملگی پرندگان در حالی که (در هوا) بال گسترده‌اند، سرگرم تسبیح (خدا و فرمانبر اوامر) او هستند؟! همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند (و برابر فرمان تکوینی یا تشریعی، و یا الهام الهی، به وظیفه‌ی خویش در زندگی آگاهند،

^{۶۷} سوره ی حجر آیه ی ۹۸، سوره ی نصر

^{۶۸} ۴۱ نور

و به زبان قال یا حال بیانگر عظمت و جبروت پروردگار و نمایانگر قدرت و حکمت آفریدگارانند)، و خدا دقیقاً آگاه از کارهایی است که انجام می‌دهند.

خداوند در سوره احزاب ۵۶ می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می‌فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگوئید.

همان طوری که در روایتی آمده: علی بن حمزه گفت: در محضر مبارک امام ششم حضرت صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر از آن جناب پرسید: فدایت شوم رسول خدا صلی الله علیه و آله چند مرتبه به معراج برده شد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَرَّيْنِ، فَأَوْفَقَهُ جِبْرِئِيلُ مَوْفِقًا فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ! فَلَفَذَ وَفَقَّتْ مَوْفِقًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَلَا نَبِيٌّ، إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي، فَقَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ! وَكَيْفَ يُصَلِّي؟ قَالَ: يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَقَالَ: اللَّهُمَّ عَفِّوْكَ عَفِّوْكَ»^{۶۹}

دو مرتبه، و جبرئیل او را در مقامی نگه داشت و به او عرض کرد: ای محمد! در جاییت به ایست و توقف کن؛ زیرا در جایگاهی قرار گرفته ای که تا کنون نه فرشته ای به آن راه یافته و نه پیغمبری، و پروردگارت در حال صلوات و دعا می‌باشد.

(ادامه حدیث): پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسید: چگونه صلوات و درود می‌فرستند؟ جبرئیل گفت: خداوند می‌فرماید: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ مَنْزَهٌ وَ مَقْدَسٌ، منم پروردگار ملائکه و روح، رحمتم از غضبم پیشی گرفته است. رسول خدا

^{۶۹} به نقل از تفسیر نسیم جمعه ص ۵۵/علی مهدوی دامغانی - و حدیث در تفسیر اهل بیت ج ۱۲ ص ۲۰۲

صلی الله علیه و آله به درگاه الهی عرض کرد: بارالها عفو تو را درخواست می‌نمایم، و عفو تو را خواستارم.^{۷۰*}

هر چه عروج بیشتر میکردند و با دیدن آیات الهی الله اکبر می‌گفتند.

مستحب است بعد از نماز شب (نماز وتر) بسجده رود و ۵ مرتبه این ذکر را بگوید: «سُبْحَانَ الْقُدُّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» و بعد از سجده آیه الكرسی را خواند، دو باره بسجده رفت و همان ذکر را تکرار کند و بعد از سجده باز آیه الكرسی خوانده شود.

نکاتی قابل تأمل

- ۱- یکی دیگر از مقتضیات نزاهتش این است که اگر در نظام تشریح برای خلق خود دینی تشریح می‌کند، از این جهت نیست که احتیاجی به عبادت و اطاعت آنان داشته باشد، و بخواهد با عبادت آنان نقصی از خود جبران و حاجتی از خود برآورد، چون او قدوس و منزّه از هر نقص و حاجت است.
- ۲- یکی دیگر این است که اگر دینی برای خلقش تشریح کرد و آن را به وسیله رسولش به اطلاع خلق رسانید، و خلق دعوت آن رسول را نپذیرفتند، و در نتیجه خدا را اطاعت و عبادت نکردند، نقصی بر ساحت مقدسش عارض نمی‌شود، و بر دامن کبریائی اش گردی نمی‌نشیند، و نه چنان است که خلق او را شکست داده باشند، چون او عزیز است، یعنی مقتدری است شکست ناپذیر.
- ۳- و باز اگر به مقتضای ملك بودن و قدوس و عزیز بودنش دینی برای بندگانش تشریح می‌کند، ممکن نیست بیهوده و بدون نتیجه تشریح کرده باشد، برای اینکه او حکیم علی الاطلاق است، آنچه می‌کند جز به خاطر مصلحتی که دارد نمی‌کند، و نیز آنچه اراده می‌کند جز به نفع بندگانش و خیری که به خود آنان عاید شود نمی‌کند، تنها سعادت دنیا و آخرت آنان را در نظر دارد.

^{۷۰} نسیم جمعه ص ۵۴ تا ۵۵

۴- و کوتاه سخن اینکه : تشریح دین ، و انزال کتب آسمانی ، و بعث رسولان برای تلاوت آیات آن کتاب برای مردم ، و تزکیه و تعلیم خلق ، همه اش فضل و منتی از خدا، و به همین جهت در آیه بعدی منت آن فضل را بر مردم می گذارد و می فرماید: آن فضل خداست .

پس معرفت به خدای تبارک و تعالی سبب حمد خدای سبحان شده است، لذا در دعایی که برای دوران غیبت نقل شده چنین آمده:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ،

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.»

بار الها! خودت را به من بشناسان و معرفی کن ؛ زیرا اگر تو خود را نشناسانی نمی توانم رسولت را بشناسم، خدایا! رسولت را به من معرفی کن و بشناسان ؛ زیرا اگر رسولت را به من نشناسانی نمی توانم حجت تو را بشناسم، بار خدایا! حجت خود را به من بشناسان و معرفی کن ؛ زیرا اگر حجت خود را به من نشناسانی و معرفی نکنی، من از دینم گمراه می شوم^{۷۱}

البته درس و سعی و کوشش برای رسیدن به معارف الهی لازم است که می فرماید : **وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** (و این که برای انسان پاداش و بهره ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است).

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى (و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد). **ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى** (سپس (در برابر کارش) سزا و جزای کافی داده می شود). ولی در نهایت لطف الهی است که انسان بتواند مطالب را درک کند.

^{۷۱} او ۲- [۱]: کافی ج ۱ ص ۴۴۲ و ۴۴۳ حدیث ۱۳، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۹۸ و ۹۹ حدیث ۸، تفسیر کنز الدقائق ج ۷ ص ۳۰۱، بحار الانوار ج ۱۸ ص ۳۰۶ حدیث ۱۳.

[۲]: کافی ج ۱ ص ۳۳۷ ضمن حدیث ۵ و ص ۳۲۲ ضمن حدیث ۲۹، غیبت نعمانی ص ۱۶۶ ضمن حدیث ۶، اعلام الوری ص ۴۳۲.

شعري از بابا طاهر:

خوشا آنان که الله يارشان بي
بحمد و قل هو الله کارشان بي
خوشا آنان که دائم در نمازند

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»

در روایات بسیاری که به حد استفاضه میرسد بر قرائت سوره جمعه در نمازهای شب و روز جمعه، بخصوص نماز ظهر روز جمعه تاکید بلیغ شده و ثواب بسیاری برای آن ذکر گشته است.

سوره جمعه با بیان فضل خدا بر مسلمین آغاز میشود. فضل خدا نگاه، خدا به ایشان است از سر لطف و رحمت خاص که منجر به مبعوث گشتن محمد (ص) در میان ایشان گشت. هدف از این بعث، تغییر و تعالی ایشان بوده است.

^{۷۲} سپس زکری از یهود به میان میآید که چون خرانی بی بهره از بار خویش، عباراتی از تورات از بر کرده اند اما معارف تورات به درون سیاه ایشان نوری نبخشیده و موجب تغییر و تعالی ایشان نگشته است. و در پایان سوره بیان وجوب نماز جمعه است و ملامت مسلمین که بیشتر در پی نفع و لعب اند تا عبادت و بندگی. می فرماید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»

او خدایی است که در میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت که بر آنان آیات وحی الهی (قرآن) را تلاوت می‌کند، و آن‌ها را (از لوث جهل و اخلاق زشت) پاک می‌سازد، و شریعت و احکام و کتاب آسمانی و حکمت الهی را به مردم می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. در این آیه چند مطلب بیان شده و از چند جهت مورد بحث است .

^{۷۲} [تفسیر معنوی قرآن کریم - سوره جمعه - جلد ۲۸، صفحه ۱۱۰]

جهت اول: توضیح معنای امّی

نکته ای راجع واژه امی و وجه اتصاف پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بامی یاء در امّیین یاء نسبت است یعنی از بین جماعتی که آنان را امّی و بی علم و بی سواد بودند چنین پیمبری را باین اوصاف مبعوث گردانیدیم، و اینکه در مواردی پیمبر اکرم را امّی معرفی نموده و در اینجا در مقام بیان اینکه برآمده که اینکه پیمبر هم خودش امّی و درس ناخوانده بود و هم در جماعتی مبعوث گردیده که آنان نیز امّی بودند.

برای اینکه که توهم نشود که آیات قرآن و حکایت و قصص گذشتگان از پیمبران و غیر آنها را معلمی تعلیم او نموده یا از کسی آموخته (منهم) اشاره باین است که پیمبر را از جنس امّیین قرار داده.

سخنان مفسرین در بیان امّیین

مقصود از «امّیین»

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ ...

کلمه ((امّیین)) جمع کلمه ((امی)) است، یعنی کسی که قادر بر خواندن و نوشتن نیست. و منظور از بی سوادان - به طوری که گفته شده - مردم عرب هستند، که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بیشترشان بی سواد بودند، و جز افرادی انگشت شمار قادر بر خواندن و نوشتن نبودند، و خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هم صرف نظر از رسالتش از همان اکثریت بود، و لذا فرمود: ((هو الذی بعث فی الامّیین رسولا منهم)): او کسی است که در میان مردمی بی سواد رسولی از جنس خود آنان و برای همه آنان مبعوث کرد.^{۷۳}

بهترین عبارتی که واژه "امّی" را توصیف میکند این آیه است:

^{۷۳} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۴۶

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ^{٧٤}

. یعنی آنکس که کتاب خدا را نمیشناسد و بر طبق احساسات و اوهام و آرزوهای خویش و از روی گمان و خیال زندگی میکند "امی" است. با این توصیف خیلی از ما مسلمین هنوز ملحق به "امیین" جزیره العرب هستیم و تعالی پیدا نکرده ایم.

حالا این پیامبری که برای "امیین" آنروز و "امیین" امروز مبعوث شده وظیفه اش چیست؟ سه وظیفه بر عهده اوست:

اول آیات خدا که عبارت از قرآن است را تلاوت کند یعنی قرآن را در اختیار مردم قرار دهد. دوم ایشان را تزکیه کند. سوم، تعلیم دهد.

تزکیه که مقدم بر تعلیم آمده به معنی تطهیر و پاکسازی معنوی و باطنی انسان است تا از صفات روحی پست مثل کبر و حرص و حسد که از شقوق خودخواهی هستند آزاد گردد. بدایت تزکیه ستردن لجاجت از قلب کسی است تا پیام خدا را بپذیرد و غایت تزکیه، تزکیه (با ذال) یا ذبح همه خودخواهی‌های اوست.

اگر انسان از این "خود" بمیرد، حیات طیب و جاودان می‌یابد و تا تزکیه نباشد، علم توحید هم بدرد نمیخورد. تا شیطان درون انسان زنده است، علوم را فدای علو خویش میکند و فساد می‌آفریند.

البته علم واقعی هم نصیب نفس ناپاک نمیشود و تزکیه لازمه تعلیم است چنانکه خداوند در جای دیگر فرموده: **لايمسه الا المطهرون**. یعنی جز پاکان به حقیقت قرآن دست پیدا نمیکنند.

در همین سوره، عالمان یهود را که تنها ظاهری از تورات را از برکرده اند به خرائی تشبیه میکند که بارکش عبارات اند و علم از خاطره به عمق دل ایشان راه نیافته.

^{٧٤} سوره البقرة: ٧٨

اصلاً بی تزکیه نمیشود حامل علم شد و از بر بودن کتاب آسمانی و استفاده از آن برای منافع دنیوی، با حامل علم کتاب بودن دوتاست. علم آشیانه پاک میخواهد. و این پاک شدن یا تزکیه، عنایت کسی را میخواهد که معصوم و مبعوث خداست. حالا یا رسول است یا وصی رسول باشد.

و چون تا ابد در هر نسلی، مستعدان، به تزکیه نیازمندند، پس باید خط استادی الهی – نه استادانهای بشری و خرسواران مدعی- ادامه داشته باشد. ادامه هم یافته و الان هم موجود است. **حرک شفتاک یاتیک الجواب**. تو او را بخوان تا پاسخت گوید.

منتها ایراد از ماست که از درگاه حجت خدا (عج) روی گردانیم. امام صادق (ع) میفرمایند: **كَذِبَ مَنْ رَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَ هُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا**. یعنی دروغ میگوید کسی که گمان میکند شیعه ماست در حالیکه متمسک به ریسمان جز ماست.

جهات مورد بحث در آیه ی مذکور

جهت اول: توضیح معنای امّی

واژه ی «امّی» به معنای کسی است که نمی تواند کتابی را بخواند و نه می تواند بنویسد، و آیه ی مبارکه ی مورد بحث بر این معنا حمل شده است که فرمود: **«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»**.

دیگری می گوید: امّیّه به معنای غفلت و جهالت است، و «امّی» در آیه ی مذکور از همین ریشه است که به معنای قلّت معرفت است، چنان که در آیه ی مبارکه ی دیگر قرآن آمده:

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^{۷۰}

^{۷۰} سوره ی بقره آیه ی ۷۸.

و بعضی عوام یهود که خواندن و نوشتن هم ندانند تورات را جز آمال باطل خود نپندارند، و تنها به پندارهای شان دل بسته اند. و برخی گفتند: امّی منسوب به امّتی است که عادتاً نمی توانستند بنویسند و بخوانند، چنان که لفظ عامی به کسی گفته می‌شود که بر روش عامّه ی مردم باشد.

صفت امّی برای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله فضیلتی بوده و بر آیه ی دیگر قرآن - که ضمانت حفظ و فراموش نکردن آیات قرآن است - اعتماد داشته که فرمود: «سَتَفْرُكًا فَلَا تَنْسَى»^{۷۶} ما به زودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.

و گفته شده: امیون و امّی به خاطر منسوب بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امّ القری یعنی شهر مکه است^{۷۷}

توجه: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: پیامبر اسلام از میان همین گروه و همین قشر درس نخوانده برخاسته تا عظمت رسالت او را روشن سازد، و دلیلی باشد بر حقانیت او؛ چرا که کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم، و فرهنگی هم چون فرهنگ اسلام، محال است متولد فکر بشر باشد، آن هم بشری که نه خود درس خوانده، و نه در محیط علم و دانش پرورش یافته است.

این نوری است که از ظلمت برخاسته، و باغ سرسبزی است که از دل کویر سر برآورده، و این خود معجزه ای است آشکار و سندی است روشن بر حقانیت او. خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی عنکبوت فرمود:

«وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ»^{۷۸}

تو هرگز پیش از این کتابی نمی خواندی، و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند.

^{۷۶} سوره اعلی آیه ی ۶

^{۷۷} مراجعه شود به مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی ص ۸۷، لسان العرب ج ۱۲ ص ۳۴.

^{۷۸} سوره ی عنکبوت آیه ی ۴۸.

پیامبری که نه کتابی خوانده، نه معلمی دیده، نه درسی دیده است، این چنین برای شما مطالب ارزنده ای ارایه می‌دهد که جن و انس عاجز هستند از این که بتوانند مانند آن را بیاورند.

یتیمی که ناکرده قرآن درست

کتاب خانه ی چند ملت بشست^{۷۹}

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مساله آموز صد مدرّس شد^{۸۰}

به عبارت دیگر: این کسی که به مکتب نرفت، چنان قرآنی آورده که عرب و عجم و جن و انس عاجز هستند از درک مطالب آن، یا آیه ای مثل آیات او بیاورند، همان طوری که فرمود:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْأَعْنَاسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ
وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۸۱}

بگو: اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) جملگی گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هرچند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام یزدان و معجزه‌ی جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست).

بانو مجتهده امین^{۸۲} می‌فرماید: **توهم نشود** رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر عمر بی سواد بوده و قدرت خواندن و نوشتن نداشته زیرا که از جمله اصول مسلمّه بین ما این است که پیامبر و امام بایستی در تمام کمالات از

^{۷۹} بوستان سعدی

^{۸۰} حافظ. غزل شماره ی ۱۶۷

^{۸۱} سوره ی اسرا آیه ی ۸۸.

^{۸۲} مخزن العرفان در تفسیر قرآن

اهل زمان خود افضل باشد مخصوصا پيغمبري كه بايد دين او تا قيامت بين خلق ابراز فعاليت نمايد چگونه ممكن است ناقص باشد.

[وجه اتصاف پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله بامي]

اينكه آيات قرآني را قرائت نمايد بالاترين دليل و معجزه ميشود براي اينكه آيات از طريق وحى الهي بوده نه بطريق عادي چنانچه در وصفش فرموده **وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحىٰ**^{۸۳} و **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ** مرجع ضمير آياته (الله) در آيه بالا است.

در اينجا ذات مقدس الهي در مقام امتنان بر بشر برآمده و بالاترين نعمت خود را نسبت بانسان تذكر ميدهد كه پيغمبراني از جنس خودتان براي هدايت و ارشاد شما فرستاديم كه بتوانيد با آنها انس گيريد و شما را از ضلالت و گمراهي بيرون آرند و بنور هدايت رهبري گردانند قوله تعالى: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ** (همانا براي شما پيغمبري از خودتان آمد) شاهد بر اين است.

و آيه اشاره به اينكه پيغمبر خاتم آيات قرآني را از معدن صدق و حقيقت گرفته و براي شما به نيكوتر اسلوبي و شيرين تر بياني ابلاغ مينمايد و نيز اشاره بمقام بلند قرآن دارد قوله تعالى:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا^{۸۴}

اين قرآن (مردمان را) به راهي رهنمود مي كند كه مستقيم ترين راهها (براي) رسيدن به سعادت دنيا و آخرت) است، و به مؤمناني كه (برابر دستورات آن) كارهاي شايسته و پسنديده مي كنند، مژده مي دهد كه براي آنان (در سراي ديگر) پاداش بزرگي (به نام بهشت) است.

^{۸۳} سوره (نجم آيه ۳).

^{۸۴} ۹ الإسرى

*در روایات اسلامی آمده :

از جواد الائمه علیه السلام سؤال نمودند: یابن رسول الله! به چه مناسبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امی نامیده شده؟ حضرت فرمودند: «مَا تَقُولُ النَّاسُ؟» مردم در باره ی آن چه می‌گویند؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: گمان می‌کنند که نمی توانست بنویسد و بخواند.

امام جواد علیه السلام فرمود:

«كَذَّبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ! أَنَّى ذَلِكَ وَاللَّهِ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؟ فَكَيْفَ كَانَ يُعَلِّمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ؟ وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ بِأَثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ أَوْ قَالَ: بِثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ لِسَانًا، وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، وَمَكَّةَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْقُرَى. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»^{۸۵}.

دروغ می‌گویند، لعنت خدا بر آن‌ها باد! این سخن چگونه صحیح است که آن حضرت نمی توانست بنویسد و بخواند در حالی که خدای عز و جل در کتاب محکم خود فرمود: «او خدایی است که در میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت که بر آنان آیات وحی الهی (قرآن) را تلاوت می‌کند، و آن‌ها را (از لوث جهل و اخلاق زشت) پاک می‌سازد، و شریعت و احکام کتاب آسمانی و حکمت الهی را به مردم می‌آموزد». چگونه آیات قرآنی را به مردم تعلیم می‌داد در حالی که نمی توانست بخواند؟^{۸۶}

به خداوند سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هفتاد و دو زبان می‌خواند و می‌نوشت، یا فرمود: به هفتاد و سه زبان^{۸۷}، و علّت امی نامیده شدن آن

۸۵ سوره ی انعام آیه ی ۹۲.

۸۶ نسیم جمعه ص ۶۶

۸۷ تردید از راوی است

حضرت این است که آن جناب اهل مکه بود، و مکه از امّات و مهم ترین شهرها بود، و این کلام خدای متعال است «و تا (اهل) امّ القری (مکه) و کسانی را که اطراف آن هستند، انداز کنی و بترسانی»^{۸۸}

نتیجه ی کلام این که آیه ی مورد بحث در بیان این است که رسول اعظم صلی الله علیه و آله در جامعه ی امّیین برانگیخته شده و دعوت او بر جهان بشریت است و اختصاص به قوم و نژاد خاصی ندارد.

عصر جاهلیت

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^{۸۹}

هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا که پادشاهی منزّه و پاک و مقتدر و داناست مشغولند (۱). اوست خدایی که میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آنکه پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند.

در آخر آیه ی مورد بحث آمده: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» هر چند پیش از آن (بعثت) همه در گمراهی آشکاری بودند. اشاره ای کنیم به عصری که پیامبر اکرم (ص) مبعوث شدند مردم در چه وضعی بودند و چگونه با بعثت پیامبر (ص) و آیات الهی و تعلیم و تربیت رشد کردند که اسلام اینطور گسترش یافت ...

^{۸۸} علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲۴ حدیث ۱، معانی الاخبار ص ۵۳ و ۵۴ حدیث ۶، تفسیر برهان ج ۵ ص ۳۷۴ حدیث ۱۰۷۱۵، تفسیر کنز الدقائق ج ۱۳ ص ۲۴۵، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۸۷، بحار الانوار ج ۱۶ ص ۱۳۲ و ۱۳۳ حدیث ۷۰.
^{۸۹} جمعه ۲

دوران سیاه جاهلیت

از نظر زمانی دوران قبل از بعثت رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا حدود ۱۵۰ حد اکثر ۲۰۰ سال را دوران جاهلیت می‌نامند^{۹۰}، در اصل این واقعیت که اعراب پیش از اسلام در جاهلیت به سر می‌بردند تردیدی وجود ندارد، اما بحث بر سر این است که آیا جاهلیت از ریشه ی جهل و در مقابل علم و دانش قرار دارد یا به معنای دیگری است؟

با دقت در استعملاتی که قرآن کریم و «نهج البلاغه و زبان عرب به چشم می‌خورد، واژه ی جاهلیت در مقابل علم و دانش بالخصوص به کار نرفته است، بلکه به تمام اعمال خلافی که در نتیجه ی جهل یا عدم حاکمیت عقل بر قوای انسانی انجام می‌یابد، عمل جاهلی گفته می‌شود،

و مردمی که در عصر قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می‌کردند، و به خداوند و پیامبر و شرایع آسمانی جاهل بوده و تفاخر به آبا و اجداد خود نموده و با کبر و غرور و تعصب‌های غلط قبیله ای زندگی می‌کردند، مردم جاهلی خوانده می‌شدند.^{۹۱}

بر این اساس، می‌توان گفت: از نظر قرآن و روایات معصومین علیهم السلام عصر جاهلیت دوران متصل به ظهور اسلام بوده است؛ چون در آن مقطع زمانی در تمام زمینه‌ها به جای حق، باطل حاکمیت داشته است، یعنی مردم بت پرستی می‌کردند، و گذران زندگی آن‌ها اغلب از راه چپاول و غارت اموال دیگران تداوم پیدا می‌کرد، افتخار و فضیلت‌های آن‌ها در خونریزی بیش تر و حمیت و تعصب کورکورانه و پای مال سازی حقوق دیگران خلاصه می‌شد، و اموری هم چون قماربازی و شراب خواری و...

۹۰

^{۹۱} لسان العرب ج ۱۱ ص ۱۳۰، مجمع البحرین ج ۵ ص ۳۴۶.

لذا این قسمت از آیه ی شریفه به عنوان سابقه ی قوم عرب بیان شده است و اشاره ی سربسته و پرمعنایی است به عصر جاهلیت که گمراهی بر سراسر جامعه آن‌ها حکم فرما بود، چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که بت‌هایی را که از سنگ و چوب و با دست خود می‌تراشیدند، پرستش می‌کردند و در مشکلات خود به این موجودات بی شعور پناه می‌بردند؟

دختران و جگر گوشه گان خود را با دستان شان زنده به گور می‌کردند، علاوه این که به این عمل فخر و مباهات نیز می‌کردند که نگذاریم ناموس مان دست بیگانگان بیفتد! البته الان هم آثاری از جاهلیت بین مردم هست حالا هم سقط جنین میکنند که هم دختران و هم پسران را می‌کشند.

آنها مراسم نماز و نیایش آنها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانه ی کعبه بود، و زنان به صورت برهنه ی مادرزاد دور خانه ی خدا طواف می‌کردند، و آن را عبادت می‌شمردند! انواع خرافات و موهومات بر افکار آن‌ها حاکم بود، و جنگ و خونریزی و غارت‌گری موجب مباهات شان بود، زن در میان آن‌ها متاع بی ارزشی بود که حتی روی آن قمار می‌زدند، و از ساده ترین حقوق انسانی محروم بود، کینه‌ها و عداوت‌ها را پدران به ارث به فرزندان شان منتقل می‌کردند، و به همین دلیل خونریزی و کشت و کشتار یک امر عادی محسوب می‌شد.

آری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمد و آن‌ها را از این ضلالت و گمراهی آشکار به برکت کتاب و حکمت نجات داد، و تعلیم و تربیت نمود، در حقیقت نفوذ در چنین جامعه ی گمراه، خود یکی از دلایل عظمت اسلام و معجزه ی آشکار پیامبر بزرگوار می‌باشد.

و حضرت نه فقط در جامعه مکه بلکه برای همه ملوک نامه می نوشت و آنها را به هدایت دعوت میکرد . برای قیصر روم و ملوک ایران نامه می نوشت...هدف رساندن معارف الهی به بشریت بود. آنان را با خدای واحد احد آشنا کند. خدایی که قابل پرستش و عبادت و اطاعت است چه صفاتی دارد...

فصل ششم

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

مرجع ضمیر «هُوَ اللهُ» در آیه بالا است یعنی خدا آن کسی است برانگیخته از بین امیّین ناخوانندگان پیمبری از آنها که بیاموزد بآنها کتاب و آیات قرآنی و راز حکمت مندرجه در آن را اگر چه آنان قبلا در گمراهی آشکارا بودند.

نکاتی در در آیه ی مذکور

جهت اول: توضیح معنای امّی بود.

حال جهت دوم این آیه : هدف از بعثت رسول اکرم (ص)

از جمله آثار صفات کبریایی و اتقان تدبیر که بر جامعه ی اسلامی منت نهاده، فرستادن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در سرزمین و در اجتماعی که مردم آن امّی بوده و بهره ای از تعلیم نداشته اند او را برانگیخت، و از تعلیمات ربوبی و الهامات غیبی او را بهره ند فرمود تا آن جا که تزکیه و تعلیم و تربیت جامعه ی بشر را به عهده ی او نهاد و آیات کریمه ی قرآنی را بر او نازل فرمود به منظور این که جامعه ی بشریت را تزکیه نماید، و از ردایل خُلقی و شرک و کفر و خرافات و اوهام پاکیزه نماید.

جهت دوم: هدف از بعثت پیغمبران علیهم السلام

به تعبیر دیگر: تردیدی نیست که بعثت و ارسال پیامبران علیهم السلام از جانب خداوند متعال برای هدایت بشر، حاکی از عنایت عظیم الهی و نشانه ی اهتمام تام خداوند به حیات بشری است، انسانها در مقام مواجهه با حضور سفیران الهی دعوت انبیا را بر اساس دو رکن اساسی پذیرفته اند:

یکی سازگاری محتوای دعوت انبیا با فطرت بشر، و دیگری ارایه ی اعجاز جهت اثبات ارتباط با مبدا قدسی، از این رو پذیرش دعوت انبیا کاملاً بر اساس توجیه عقلانی و مستدل صورت گرفته است.

توجه: حضرت ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام در ضمن دعای خود به درگاه الهی تقاضایی کرد و گفت:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^{۹۲}

پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری).

خداوند متعال در این آیه ی شریفه خبر داد که دعای حضرت ابراهیم علیه السلام اجابت شده است، همان طوری که در سوره ی مبارکه ی آل عمران فرمود:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^{۹۳}

خداوند بر مومنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها بخواند، و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

اهداف و فواید بعثت انبیا علیهم السلام

هر چند هدف اصلی و نهایی پیامبران، راهنمایی بشر به شناخت خدای سبحان

^{۹۲} سوره ی بقره آیه ی ۱۲۹.

^{۹۳} سوره ی آل عمران آیه ی ۱۶۴..

و نزدیکی به حضرت حق و توحید و کمال انسانیت است که همان هدف آفرینش انسان می‌باشد، ولی اهداف دیگری نیز وجود دارد که قسمتی از آن‌ها در این آیه مبارکه آمده و برخی دیگر در آیات دیگر بیان شدند که در این تفسیر به بخش‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

معنی تلاوت

واژه ی «تلا» یعنی شخصی به طوری از کسی پیروی کرد که بین شان چیز دیگری حایل نشد، پیروی و متابعت بدون واسطه، این گونه پیروی کردن، گاهی جسمی است و گاه با اقتدا و فرمانبری در حکم است که مصدرش «تَلَّوْ» و «تَلَّوْ» است، و گاهی نیز پیروی و پیاپی خواندن و تدبّر و اندیشه است که مصدرش «تِلَاوَةٌ» است^{۹۴}.

تلاوت قرآن یعنی متابعت از قرآن در قرائت و دنبال کردن معانی و پیروی نمودن در عمل می‌باشد. اما واژه ی «قَرَأَ» به معنای جمع کردن و ضمیمه نمودن است، و خواندن را از آن جهت قرائت می‌گویند که در آن حروف و کلمات کنار هم جمع می‌شوند، راغب اصفهانی می‌گوید: قرائت یعنی به هم پیوستن حروف و کلمات به یک دیگر در جریان ترتیل است^{۹۵}، از این معنای دقیق استفاده می‌شود که «قرائت» به عنوان جزوی از جریان ترتیل مطرح است.

پس فرق قرائت و تلاوت در دو چیز شد: یکی این که قرائت مرحله ای می‌باشد، گاهی است و گاهی نیست یعنی استمرار ندارد بر خلاف تلاوت، و فرق دیگر این است که تلاوت همراه با حرکت و عمل است ولی قرائت همراه با حرکت و عمل نیست.

یکی از وظایف خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تلاوت

^{۹۴} مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی ص ۱۶۷.

^{۹۵} مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی ص ۶۶۸.

آیات الهی بود، و در چند آیه از قرآن کریم به آن حضرت امر شد که قرآن را تلاوت کند، به عنوان نمونه در سوره ی کهف می‌فرماید:

«وَأَنْتَ لِمَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَسَحِّدًا»^{۹۶}

آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن، هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌سازد و هرگز پناهگاهی جز او نمی‌یابی.

و هم چنین در آیه ی مبارکه ی دیگر فرمود:

«وَأَنْتَ لِمَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ...»^{۹۷} (آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن). یعنی (اقرأ) آنچه بر تو نازل شده در این قرآن

و در سوره ی مبارکه ی نمل وظیفه خود را بیان می‌کند و خداوند از زبان پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ^{۹۸}

به من دستور داده شده است که تنها و تنها خداوند این شهر (مقدس مکه) را بپرستم. آن خداوندی که چنین شهری را حرمت بخشیده است (و آن را حرم امن و امان ساخته است) (اما تصوّر نشود که فقط این سرزمین ملک خدا است، بلکه در عالم هستی) همه چیز از آن او است. و به من فرمان داده شده است که از زمره ی تسلیم شدگان باشم (و همچون سایر مخلصان در برابر او کرنش ببرم و بس).

^{۹۶} سوره ی کهف آیه ی ۲۷.

^{۹۷} سوره ی عنکبوت آیه ی ۴۵.

^{۹۸} نمل آیه ۹۱ و ۹۲.

وَأَنْ أتلُوا الْقُرْآنَ ۗ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ۙ ۹۹

«أَنْ أتلُوا الْقُرْآنَ» (بگو: من مامورم) به این که قرآن را تلاوت کنم. و (به من فرمان داده شده است) این که قرآن را بخوانم (و آن را بررسی و واریسی کرده و خود بفهمم و به دیگران تفهیم نمایم، و در همهی کارهای زندگی برنامه‌ی خویشتن گردانم).

پس هر کس (در پرتو آن) راهیاب شود برای (خیر و صلاح و سعادت دنیوی و اخروی) خود راهیاب شده است، و هر کس (از قرآن دوری کند و در نتیجه) گمراه گردد (سزای خود را می‌بیند). و بگو: من فقط از زمره‌ی بیم دهندگان می‌باشم (و یکی از پیغمبران خدا بوده و وظیفه‌ی ما رساندن فرمان یزدان است و حساب و کتاب بر خدای مَنان).

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

و بگو: حمد و سپاس خدای را سزا است. او آیات خود را به شما نشان خواهد داد و شما آنها را خواهید شناخت، و پروردگار تو از آنچه انجام می‌دهید غافل و بی‌خبر نیست.

و در سوره‌ی مبارکه‌ی مَزَّمَلِ عموم مسلمانان را به قرائت قرآن دستور می‌دهد و می‌فرماید:

«فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۗ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَعْرَاضِ يَبْتِغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ» ۱۰۰

اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن را قرائت کنید و بخوانید، او می‌داند به زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای به دست آوردن

۹۹ سوره‌ی نمل آیه‌ی ۹۲.

۱۰۰ سوره‌ی مَزَّمَلِ آیه‌ی ۲۰.

فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند، و گروهی دیگر در راه خدای متعال جهاد می‌کنند (و از تلاوت قرآن بازمی‌مانند)، پس به اندازه ای که برای شما ممکن است از آن بخوانید

و امامان معصوم علیهم السلام مرتب قرآن می‌خواندند و آن را ختم می‌کردند، به عنوان مثال در روایت آمده: امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام معمولاً در هر سه روز قرآن را ختم می‌کرد و می‌فرمود:

«لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَحْتِمَهُ فِي أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثٍ لَحْتَمْتُ، وَلَكِنْ مَا مَرَرْتُ بِآيَةٍ قَطُّ إِلَّا فَكَّرْتُ فِيهَا وَفِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَتْ وَفِي أَيِّ وَفْتٍ، فَلِدَلِكِ صِرْتُ أَحْتِمُ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ».

اگر بخواهم می‌توانم قرآن را در کمتر از سه روز ختم کنم، ولی به هیچ آیه بی‌نمی‌رسم مگر این که در باره اش می‌اندیشم که در چه موضوعی و چه وقتی نازل شده است، و به این جهت هر سه روز یک بار آن را ختم و تمام می‌کنم^{۱۰۱}

و نیز گفته شده: هر کس قرآن بخواند یک دعای مستجاب دارد، چه فوری باشد یا با کمی تأخیر^{۱۰۲}

گفته شد که اولین وظیفه بعثت پیامبر (ص) تلاوت قرآن است. قرآن برای بشریت است حالا چرا مردم از هدایت قرآن آن استفاده تام را نمی‌برند و حضرت رسول (ص) شکایت میکند خدایا رب قومی جعلوا هذا القرآن مهجورا

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا^{۱۰۳}

و پیغمبر (شکوه‌کنان از کیفیت برخورد مردمان با قرآن) عرض می‌کند،

۱۰۱ امامی شیخ صدوق ص ۶۶۰ حدیث ۱۴، مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۳۶۰، اعلام الوری ص ۳۲۷، روضة الواعظین فتال نیشابوری ج ۱ ص ۲۲۹، كشف الغمّه ج ۲ ص ۳۱۶.

۱۰۲ دعوات راوندی ص ۲۴ حدیث ۳۱، مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۶۰ حدیث ۴۶۴۲، بحار الانوار ج ۹۲ ص ۲۰۴ حدیث ۳۱.

۱۰۳ فرقان ۳۰

پروردگارا! قوم من این قرآن را (که وسیله‌ی سعادت دو جهان بود) رها و از آن دوری کرده‌اند (و از ترتیل و تدبّر و عمل بدان غافل شده‌اند).

این آیه از گلایه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید و آن حضرت چون «رحمت للعالمین» است نفرین نمی‌کند.

نکته‌ها

«هجر» جدایی با عمل، بدن، زبان، قلب را شامل می‌شود. رابطه میان انسان و کتاب آسمانی باید دائمی و در تمام زمینه‌ها باشد زیرا کلمه هجر در جایی به کار می‌رود که میان آن و انسان رابطه باشد و آن را در همه ابعاد زندگی محور علمی و عملی خود قرار دهیم تا رضایت پیامبر عزیز اسلام را جلب کنیم.

نخواندن قرآن، ترجیح غیر قرآن بر قرآن، محور قرار ندادن آن، تدبیر نکردن در آن، تعلیم ندادنش به دیگران و عمل نکردن به آن از مصادیق مهجور کردن قرآن است. حتی کسی که قرآن را فرا گیرد ولی آن را کنار گذارد و به آن نگاه نکند و تعهدی نداشته باشد او نیز قرآن را محجور کرده است. تلاوت ظاهری کافی نیست که بلکه مهجوریت زدایی لازم است.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: هر روز ۵۰ آیه از قرآن بخوانید و هدفتان رسیدن به آخر سوره نباشد آرام بخوانید و دل خود را با تلاوت قرآن تکان دهید و هرگاه فتنه‌ها همچون شب تاریک بر شما هجوم آوردند به قرآن پناه ببرید.

ملاصدرا در مقدمه تفسیر سوره واقعه می‌گوید: بسیار به مطالعه کتب حکما پرداختم تا اونجا که گمان کردم کسی هستم ولی همین که کمی بصیرتم باز شد خودم را از علوم واقعی خالی دیدم در آخر عمر به فکر رفتم که به سراغ قرآن و تفسیر و تدبیر در قرآن و روایات محمد(ص) و آل محمد(ع) بروم.

یقین کردم که کارم بی‌اساس بوده است زیرا در طول عمرم به جای نور در سایه ایستاده بودم از غصه جانم آتش گرفت و قلبم شعله کشید تا رحمت الهی دستم را گرفت و مرا با اسرار قرآن آشنا کرد. شروع به تفسیر و تدبیر در قرآن کریم و در خانه وحی را کوبیدم درها باز شد و پرده‌ها کنار رفت و دیدم فرشتگان به من می‌گویند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين»

و نیز فیض کاشانی می‌گوید: کتاب‌ها و رساله‌ها نوشتم، و تحقیقاتی کردم، ولی در هیچ یک از علوم دوائی برای دردم و آبی برای عطشم نیافتم، بر خود ترسیدم و به سوی خدا فرار و انابه کردم تا خداوند مرا از طریق تعمق در قرآن و حدیث هدایت کرد.

و نیز امام خمینی (ره) در گفتاری از اینکه تمام عمر خود را در راه قرآن صرف نکرده، تأسف می‌خورد و به حوزه‌ها و دانشگاه‌ها سفارش می‌کند که قرآن و ابعاد گوناگون آن را در همه‌ی رشته‌ها، مقصد اعلیٰ قرار دهند تا مبادا در آخر عمر بر ایام جوانی تأسف بخورند.

مردم چهار صنف و گروه هستند.

حدیثی از ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که: «النَّاسُ أَرْبَعَةٌ» ابان گفت: به محضر آن حضرت عرض کردم: قربانت شوم آن چهار گروه کدام و چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند:

«رَجُلٌ أُوتِيَ الْأَيْمَانَ وَلَمْ يُؤْعَثِ الْقُرْآنَ، وَرَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يُؤْعَثِ الْأَيْمَانَ، وَرَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَأُوتِيَ الْأَيْمَانَ، وَرَجُلٌ لَمْ يُؤْعَثِ الْقُرْآنَ وَلَا الْأَيْمَانَ.»

(اول) شخصی هست که به او ایمان داده شده و دارد ولی قرآن عطا نشده و ندارد، (دوم) شخصی که قرآن به او عطا شد و دارد ولی ایمان به او داده نشد و ندارد، (سوم) کسی که ایمان و قرآن هر دو به او عطا شد، و (چهارم) شخصی که هیچ کدام از ایمان و قرآن به او داده نشده است.

راوی گفت: عرض کردم: قربانت گردم! احوال آن‌ها را برایم توضیح دهید.
امام علیه السلام فرمود:

«أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْأَيْمَانَ وَلَمْ يُؤْعَتِ الْقُرْآنَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ طَعْمُهَا حُلْوٌ وَلَا رِيحَ لَهَا، وَأَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يُؤْعَتِ الْأَيْمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْأَسِّ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَالْأَيْمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْإِثْرَجَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَأَمَّا الَّذِي لَمْ يُؤْعَتِ الْأَيْمَانَ وَلَا الْقُرْآنَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ وَلَا رِيحَ لَهَا».

اما آن کسی که ایمان به او عنایت شد و دارد ولی قرآن ندارد شبیه میوه ی خرما است که طعمی شیرین دارد ولی عطر و بو ندارد.

و اما آن کسی که قرآن به او داده شد و دارد ولی ایمان به او عطا نشد و ندارد شبیه شاخه ی آس [۱] است که عطری خوش و مطبوع دارد ولی طعم آن تلخ و نامطبوع است.

و اما آن کسی که قرآن و ایمان هر دو به او عطا شد شبیه ترنج است که بو و طعم خوب و دل‌ویز دارد.

و اما آن کسی که هیچ کدام از قرآن و ایمان به او داده نشد و ندارد به هندوانه ی ابو جهل می‌ماند که طعمی تلخ و زننده دارد و بو هم ندارد

[۱]: آس گیاهی است که میوه‌های ریز و خوشبو به رنگ‌های سفید و سیاه دارد. مراجعه شود به مصباح المنیر ج ۲ ص ۲۹.

تعلیم و تربیت

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٢)

هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا که پادشاهی منزه و پاک و مقتدر و داناست مشغولند (١). اوست خدایی که میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آنکه پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند (٢).

از این آیه ی مبارکه چهار موضوع استفاده می شود:

١ - تلاوت آیات الهی.

٢ - تزکیه و پاک سازی و تربیت.

٣ - تعلیم حکمت.

٤ - تعلیم کتاب.

١ - تلاوت آیات الهی

یعنی ابتدا باید گوش های انسان ها با کلمات حق آشنا شوند تا از اعماق این کلمات، محتوای کتاب را درک کنند، و به دنبال آن روح و جسم شان پاک و پاکیزه شود آن گاه به حکمت - یعنی اسرار آن - آشنا شوند.

آیه ی ١٥١ سوره ی مبارکه ی بقره ثابت می کند که برای تعلیم و تربیت مردم، وجود پیامبران علیهم السلام لازم و ضروری است. به طور کلی عقل برهانی به تنهایی برای فهمیدن همه ی احکام و جگم کافی نیست، و الا اگر کافی بود خداوند در سوره ی مبارکه ی نساء نمی فرمود:

«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^{۱۰۴}

پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران، حتی برای مردم بر خداوند باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود)، و خدای متعال توانا و حکیم است.

اگر عقل و خرد به تنهایی برای هدایت بشر کافی بود و به نبوت و وحی نیازی نبود، خداوند در قیامت تبهکاران را به دوزخ می‌برد و به آنان می‌فرمود: من با دادن عقل، حجت را بر شما تمام کردم، در حالی که خداوند می‌فرماید: ما برای اتمام حجت پیامبران را فرستادیم تا کسی نتواند در صحنه ی معاد بر خداوند احتجاج کند.

بنا براین، تعقل در عین لزوم به تنهایی کافی نیست، و در بسیاری از آموزه‌ها به تنهایی راه به جایی نمی‌برد چنان که آموزه‌های وحیانی نیز بدون به کار گیری تعقل و آموزه‌های عقلانی نتیجه نمی‌دهد، از این جهت ایمان و تعقل، دو دست و بازوی توانمند، و دو بال تیز پرواز برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت به حساب می‌آیند.

به عبارت دیگر: تعلیم و تربیت از اساسی‌ترین ارکان سعادت فرد و جامعه ی بشری هستند، و پیامبران الهی برای راهنمایی بشر به مسیر سعادت و کمال برانگیخته شده‌اند، و بزرگ‌ترین معلمان و مربیان بشر بوده‌اند؛ چرا که معارف و احکام الهی را به بشر آموختند، و با قول و عمل خویش در جهت پیراستن جامعه از پلیدی‌ها و زشتی‌ها گام برداشته و در طول تاریخ بهترین اسوه‌های معرفت و فضیلت برای بشر بوده‌اند.

خلاصه این که برای رسیدن به هدایت و سعادت ابدی صرف اتکا به عقل بشری و آرای عمومی و بی‌نیازی از وحی، خیالی خام و جاهلانه است، بلکه نیاز به

^{۱۰۴} سوره ی نسا آیه ی ۱۶۵

پیامبرانی داریم که وحی خدای متعال را به ما برسانند.

همان گونه که اشاره شد می‌توان گفت: تزکیه و تعلیم مانند دو بال و با هم هستند، تزکیه ی بدون تعلیم تزکیه نیست، تعلیم بدون تزکیه هم تعلیم نیست بلکه ضلالت و گمراهی است، لذا در روایت آمده: به محضر مبارک امیر المومنین حضرت علی علیه السلام عرض شد: بعد از امامان و پیشوایان هدایت و چراغ‌های جهان ظلمت، بهترین خلق خدا چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَّحُوا» آن‌ها علما و دانشمندان هستند در وقتی که صالح و خوب باشند.

توجه: مقصود از «تعلیم کتاب» بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل و مشتبه ی آن می‌باشد، در مقابلش «تعلیم حکمت» است که عبارت است از معارف حقیقی که قرآن کریم متضمّن آن است.

در این آیه می‌فرماید: **وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** (آنان را تزکیه کند و تعلیم کتاب و حکمت نماید) سه عمل بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که جامع تمام تبلیغات او است در این مبارک آیه یادآوری مینماید.

۲- تزکیه و تعلیم و تربیت

اشاره ، اولین وظیفه پیامبر (ص) تلاوت قرآن بود برای مردم .

یکی دیگر از اهداف بزرگ بعثت پیامبران علیهم السلام این است که مردم را با نصیحت خیر خواهانه و پند و اندرز به اخلاق فاضله ترغیب نمایند، و از رذایل خُلُقِی و جنایات تزکیه و پاکیزه گردانند.

تزکیه از ریشه ی «زکات» می‌آید، زکات به معنای رشد و نمو است ^{۱۰۰}، کشاورزی که علف‌های هرز مزرعه ای را از بین ببرد و پاک کند، آن گیاهان مورد نظرش رشد بیش تر می‌کنند، هرگاه شاخه‌های اضافی درخت را قطع کند،

^{۱۰۰} مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی ص ۳۸۰

شاخه‌های جوانی که باید میوه بدهند را تقویت کرده و موجب رشد و نمو آنها می‌شود، پاک کردن بعضی از چیزها برابر است با رشد کردن بعضی چیزهای دیگر.

اگر کسی صفات بد را از خودش دور کند صفات حسنه ی او رشد می‌کنند، و اگر بالعکس صفات حسنه را از خود دور کند صفات بد رشد می‌کنند، در این صورت متّصف به یک انسان بد می‌شود، انسان باید صفات بد را یکی پس از دیگری از خود دور کند تا صفات نیک خود به خود رشد کنند.

بعد از این که رسول خاتم صلی الله علیه و آله بشر را از شرک و کفر و رذایل خُلُقی و خودپرستی پاکیزه نمود، آن گاه باید معارف الهی و اسرار آفرینش را به آنان تعلیم دهد و آشنا سازد، و تمام پیروان خود را به مقامی از انسانیت سوق دهد، و به وظایف سپاسگزاری آنان را آگاه نماید، و در اثر بناگذاری مکتب عالی قرآن به آن مردم و پیروان خود برنامه ی آن را اعلام نماید، و آنها را به سعادت و حیات جاودان مژده دهد، و سرانجام پیروان مکتب خود را در مسیر مقام عالی و صفات ربوبی قرار دهد.

این موضوع در چهار آیه ی قرآن کریم به صراحت آمده است، در سه آیه تزکیه بر تعلیم مقدّم شد:

الف) در سوره ی مبارکه ی بقره (۱۵۱ فرمود:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^{۱۰۶}

همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند، و به شما کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما یاد دهد.

^{۱۰۶} سوره ی بقره آیه ی ۱۵۱.

توجه: جمله ی «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» از معارف و حقایقی خبر می‌دهد که فکر و اندیشه ی انسان با همه ی پیشرفت او در علم و صنعت از دسترسی به آن‌ها ناتوان است، و تنها از طریق نبوت و دست آوردهای وحی می‌توان بر آن‌ها آگاه شد، اگر پیامبران الهی نباشند عقول و خردهای اولین و آخرین از ادراک دریای ژرف توحید و معاد بی بهره می‌باشند، مثلاً عقل از کجا بفهمد که قیامت پنجاه ایستگاه و موقف دارد؟ و عقل و دانش بشری هر قدر که پیشرفت و تکامل یابد نمی‌تواند از جزئیات این مسایل آگاه شود.

ب - دوم) در سوره ی مبارکه ی آل عمران می‌فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^{۱۰۷}

خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها بخواند، و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

ج - سوم) آیه ی دوم سوره ی مبارکه ی جمعه که مورد بحث است.

د - چهارم) در سوره ی مبارکه ی بقره ۱۲۹ فرمود: دعای حضرت ابراهیم (ع) برای ذریه اش

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^{۱۰۸}

پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری). همان طوری که مشاهده می‌شود در این آیه، تعلیم بر تزکیه مقدم شده است.

^{۱۰۷} سوره ی آل عمران آیه ی ۱۶۴

^{۱۰۸} سوره ی بقره آیه ی ۱۲۹.

سؤال: آیا تعلیم بر تزکیه مقدّم است یا تزکیه بر تعلیم؟

جواب: هر چند در بعضی از آیات تعلیم را اوّل آورد و بعد تزکیه را ذکر نمود اما اوّل باید تزکیه در نظر گرفته بشود بعد از آن تعلیم؛ چون تزکیه باید همیشه همراه با تعلیم و ادامه داشته باشد، کسی نباید خیال کند که تزکیه یک چیزی است اگر شخصی مثلاً ۶ ماه کلاس تزکیه رفت تذکیه و پاکیزه می‌شود، یا چند سال درس اخلاق رفت و اصطلاحات خوبی یاد گرفت اخلاقی تمام و کامل شد، لذا در آیه ی مبارکه فرمود: «**بُزِّغِهِمْ**» با صیغه ی مضارع که استمرار داشته باشد.

به عبارت دیگر: یکی از اهدافی که خداوند متعال پیامبران را برای آن فرستاده تربیت انسان‌ها می‌باشد، قرآن کریم برای فهماندن این موضوع، سه مورد تزکیه را بر تعلیم مقدّم داشته است؛ چون در مقام تربیت، تزکیه بر تعلیم مقدّم است، یعنی تزکیه هدف است و تعلیم مقدّمه می‌باشد، پس از نظر رتبه و مقام، تزکیه بر تعلیم مقدّم است هر چند از نظر زمانی، تعلیم مقدّم است؛ چون تزکیه از ناحیه ی عمل و اخلاق حاصل می‌شود، نخست باید به اعمال صالح عالم شد و به آن‌ها عمل کرد تا به تدریج تزکیه حاصل شود.

از قرآن کریم استفاده می‌شود که باید تعلیم و تربیت بر پایه ی وحی و تعالیم پیامبران باشد؛ زیرا در قرآن هر جا سخن از تعلیم و تربیت است، از پیامبران نام می‌برد.

تربیتی که هدف بعثت پیامبران می‌باشد، این است که استعدادهای بشر تا حد انسانی رشد کند، نه تربیت بدنی و قومی و قبیله ای، تربیت پیامبران برای ساختن انسان‌ها است که از سطح غریزه بالا آمده تا به سعادت ابدی برسند.

به بیان دیگر: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده که انسان‌ها را، هم در زمینه ی علم و دانش، و هم اخلاق و عمل پرورش دهد تا به وسیله ی این دو بال بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند، و مسیر الی الله را پیش گیرند، و به مقام قرب او نایل شوند.

این تعبیر ضمن این که نشان می‌دهد این دو امر در یک دیگر تاثیر متقابل دارند، اصالت تربیت را مشخص می‌سازد، البته منظور علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم .

نکته ای تربیتی

از نظر تربیتی و بُعد انسان سازی تزکیه بر تعلیم علوم حقه و معارف الهی تقدّم دارد و لذا در آیات بر تعلیم مقدّم شده است، اما در سوره بقره، آیه ۱۲۹ که تعلیم مقدّم شده، به این علت است که از نظر رتبه و ترتیب، علم بر تزکیه مقدّم است زیرا انسان پیش از تزکیه باید آگاه شود که تزکیه چیست و چگونه نفس آدمی باید پاک گردد.

مراد از تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت

((و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة)) - کلمه ((تزکیه)) که مصدر ((یزکیهم)) است ، مصدر باب تفعیل است ، و مصدر ثلاثی مجرد آن ((زکات)) است ، که به معنای نمو صالح است ، نموی که ملازم خیر و برکت باشد، پس تزکیه آن جناب مردم را به معنای آن است که ایشان را به نموی صالح رشد دهد، اخلاق فاضله و اعمال صالحه را عادتشان کند، در نتیجه در انسانیت خود به کمال برسند، و حالشان در دنیا و آخرت استقامت یابد، سعید زندگی کنند، و سعید بمیرند.

و منظور از ((تعلیم کتاب)) بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل ، و مشتبه آنست . در مقابلش ((تعلیم حکمت)) است که عبارتست از معارف حقیقی که قرآن متضمن آنست ، و اگر از قرآن یکبار تعبیر به آیات کرده ، و فرموده : ((یتلوا علیهم ایاته)) و بار دیگر تعبیر به کتاب نموده و فرموده و ((یعلمهم الكتاب)) برای این بوده که - به گفته بعضی - بفهماند برای هر يك از این دو عنوان نعمتی است که خدا به سبب آن بر بشر منت نهاده.

و وجه مقدم آوردن تزکیه در جمله : ((و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة)) در آیه شریفه مسأله تزکیه را قبل از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده ، و در دعای

ابراهیم که چند سطر قبل نقل شد تعلیم کتاب و حکمت را جلوتر از تزکیه ذکر کرد، و این بدان جهت بوده که آیه مورد بحث در مقام توصیف تربیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است مؤمنین امت را، و در مقام تربیت، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقیه است.

و اما در دعای ابراهیم (ع) مقام، مقام تربیت نبود، تنها دعا و درخواست بود، از خدا می خواست که این زکات و علم به کتاب و حکمت را به ذریه اش بدهد، و معلوم است که در عالم تحقق و خارج، اول علم پیدا می شود، بعد تزکیه، چون تزکیه از ناحیه عمل و اخلاق تحقق می یابد، پس اول باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد، و بعد به آنها عمل کرد تا به تدریج زکات (پاکی دل) هم به دست آید.

((و ان كانوا من قبل نفي ضلال مبين)) - کلمه ((ان)) در این جمله مخفف ((ان)) است. این جمله می خواهد بفرماید امت امی قبل از بعثت پیامبر در ضلالتی آشکار بودند. پس معلوم شد که آیه مورد بحث مشتمل است بر تسبیح، و سپس حمد و سیاقی که دارد سیاق منت نهادن است که توضیحش خواهد آمد. تا حالا گفته شد راجع به معنی تزکیه، ولی طریقه تزکیه را باید بدانیم و آن علم و عمل است و مطالب خاص و دروس خاص خود را می طلبد و با عمل و تمرین همراه است...

بیان شد که در این آیه می فرماید: **و يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ** سه عمل بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که جامع تمام تبلیغات او است در اینکه مبارك آیه یادآوری مینماید.

اول تزکیه نفوس بشر:

که بالاترین وظیفه پیمبران است زیرا مادامی که نفس بشر از کثافات اخلاقی که مهم ترین آنها تخلیه از شرك است و ناشی از جهل و کبر و تعصب و خودخواهی و غیر آن است و نیز از باقی صفات نکوهیده و اخلاق رذیله تخلیه نشود ممکن نیست بزیور علم و حکمت آراسته گردد اینکه است که دانشمندان

گفته اند تخلیه قبل از تخلیه است. دیوار کثیف را میخوای با تابلوهای زیبا تزئین کنی .

چگونه ممکن است قلبی که از کثافات اخلاقی پاک و پاکیزه نگردیده بنور دانش تجلی یابد هرگز ممکن نیست. این است که **اهل دانش قلبی** که آلوده به کثافات اخلاقی گردیده تشبیه نموده اند بظرفی که آلوده بزهر شده همین طوری که چنین ظرف آلوده ای هر غذایی و لو بهترین خوراکیها باشد در آن ریخته شود زهر قاتل و کشنده میگردد.

همین طور است دلی که آلوده بکثافات اخلاقی گردیده آنچه کمالات علمی در آن ریخته شود عوض نفع ضرر بصاحبش میزند بلکه سمّ قاتل میگردد و روح انسانی را میکشد همان طور در جهان باصطلاح متمدن امروز نظاره گر آنیم .

پس طالب سعادت بایستی اول نفس خود را تصفیه نماید و پس از آن، آن را بزبور علم و عمل بیاراید و بیشتر فسادهایی که در عالم واقع میگردد ناشی از کسانی است که قبل از تصفیه اخلاق فضولات علوم علماء را جمع نموده و خود را اعلم علماء میدانند و برای خود شخصیتی قائل میگردند و دعاوی بیجا مینمایند و مردم را فریب میدهند شاید چنین اشخاصی بر خودشان نیز امر مشتبه شود و گمان کنند بمقام و رتبه ای رسیده اند. آنان به خودشان هم ظلم می کنند (علاوه بر اینکه حرفشان راه هدایت نیست...

دوم تعلیم معارف قرآن:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است که بمردم کتاب یعنی آیات قرآنی را که مشتمل بر معارف الهی و بیان اوضاع عالم پس از مرگ از عالم برزخ و قیامت و حال سعادت و اشقیاء و بهشت و جهنم و طریق نیکو کاری و آنچه سعادت بشر را در نشئه قیامت تأمین میگرداند و نیز قوانین مدنی که هر کسی در مدت حیات دنیوی خود از جهت معاشرت و معاملات و کسب معاش و استیفاء حقوق محتاج بآن است تماما را با اسلوب منظم مرتب معجزه نمایی

در دسترس خلق گذاشته و قرآن با آنکه کتاب قانونی است در عین حال معجزه باقی سید و رسول ما است.

البته دینی که بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت بنماید بایستی چنین معجزه بلند پایه ای و چنین کتاب مقدسی که تمام عقلائی عالم خواهی خواهی در مقابل عظمت آن سر تسلیم فرود آرند در میان خلق باقی باشد و اگر غیر از اینکه بود حجت خدا بر خلق تمام نشده بود.

سوم تعلیم حکمت:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است که بمردم حکمت میآموزد در آیات قرآنی حکمت بچند معنی آمده وقتی حکمت نسبت بخدا داده شود، «هو الحکیم» بازگشت او بعلم بحقیقت موجودات و ایجاد آنها بر وفق حکمت و غایت استحکام میگردد

و هر گاه نسبت بانسان داده شود معنی آن علم بموجودات و اعمال خیرات میشود چنانچه قوله تعالی در باره لقمان فرموده: **وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** و در اینجا صدر المتألهین بیان خوبی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم، چنین گوید:

مقصود از حکمت در این آیه یا علم صحیح است و یا عمل نیکو، چنانچه انسان گفته میشود یا بر روح او یا بر بدن او، و روح انسانی دارای دو جنبه و دو جهت است رویی بعالم قدس و عالم آخرت دارد، و رویی بسوی بدن و عالم دنیا.

و از مقاتل چنین نقل میکنند که گفته در قرآن حکمت بچند معنی آمده:

اول مواظب قرآنی: در سوره نساء فرموده **وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ** و مثل آن است در سوره آل عمران.

دوم حکمت بمعنی علم: قوله تعالی **وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** یعنی علم و فهم و در سوره انعام **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ**

سوم حکمت بمعنی نبوت: در سوره ص وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ يَعْنِي نُبُوتَ وَ در سوره بقره وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ .

چهارم قرآن: با آنچه در او است از عجائب اسرار در سوره نحل ۱۲۵ می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»

(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوهی هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه و آگاهانه، و به گونه‌ی بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزا است.)

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا».

(و به هر کس حکمت داده شد همانا با خیر فراوان داده شده است)

و تو ای حبیب من اگر تأمل کنی در اینکه چهار وجهی که گفته شد میفهمی که بازگشت تمام آنها بعلم است بلکه اگر نظر کنی در تمام موارد استعمال لفظ حکمت نمی یابی چیزی که خارج باشد از معنی علم و دانستن حقیقت اشیاء و عمل نمودن بر طبق آن که تجرد و برهنه شدن از علایق دنیوی و آنچه در آن است باشد این است که در حد آن گفته شده (تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ) یعنی در احاطه بصور موجودات و تقدّس از مادّیات.

بدان که ممکن نیست حکمت خارج باشد از اینکه دو معنی زیرا که کمال هر شخصی از انسان در دو چیز تحقق پذیرد یکی معرفت و شناسایی او است بخیر لذاته (یعنی کمال و خیر مطلق)، دیگر بشناسد خیر را برای آنکه بآن عمل کند (یعنی کمال و خیر مطلق) و بازگشت اول بعلم و ادراکی است که مطابق واقع باشد، و کمال اینکه دو مرتبه در نوع انسانی در نبوت و ولایت ظهور می نماید

حکمت بر دو قسمت است: حکمت نظری و حکمت عملی

حکمت نظری و حکمت عملی در قرآن

چنانچه قوله تعالی حکایت از ابراهیم خلیل علیه السلام که گفته «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا» اشاره دارد بحکمت نظریه «وَ الْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ» اشاره دارد بحکمت عملیه

و نیز قوله تعالی حکایه از عیسی علیه السلام «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ» نظر دارد بحکمت نظریه «وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» اشاره دارد بحکمت عملیه .

و قوله تعالی خطاب برسوله خاتم صلی الله علیه و آله و سلم «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اشاره دارد بحکمت نظریه «وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» اشاره دارد بحکمت عملیه

زیرا که علم التوحید بطور کمال پدید نمیگردد مگر بعد از اطلاع بر تمام ابواب حکمت نظریه و عمل خالصی که خالی باشد از مشائب اغراض نفسانی بر کسی میسر نمیگردد مگر اینکه بگردد حکیمان عارفا و به اینکه بدانند آنچه نزد خدا است خیر و خوب است برای نیکوکاران

و نیز می فرماید:

يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْزِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنَا فَاتَّقُونِ ۝۱۰۹

خداوند به دستور خود، فرشتگان را همراه با وحی (آسمانی که حیات‌بخش انسانها است) بر هر کس از بندگانش (به نام انبیاء) که خود بخواهد نازل می‌کند (تا به مردم بیاموزند) که جز من (که آفریننده‌ی جهان و جهانیانم) خدائی نیست؛ پس (با انجام حسنات و دوری از سیئات)، از (غضب و عذاب) من بپرهیزید.

و قوله تعالی در باره تمام انبیاء «يُنزَلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» و هو الحکمة النظرية و آن حکمت نظری است.

پس فرمود (فانفقون) هو الحکمة العملية و آن حکمت عملی است و در قرآن آیات بسیاری است که دلالت دارد بر اینکه کمال انسان در تکمیل نمودن اینکه دو قوه علمیّه و عملیّه تحقق پذیرد.^{۱۱۰}*

فرق کتاب و حکمت^{۱۱۱}

اما فرق "کتاب و حکمت" چیست که وظیفه پیامبر (ص) در آن زمان و امام عصر (عج) در این زمان تعلیم هر دو است؟ (کتاب و حکمت).

مراد از کتاب، قرآن است و پیامبر (ص) در عبارت "یتلوا علیهم آیاته" مأمور به تحویل قرآن به مسلمین بود و در عبارت "یعلمهم الکتاب" مأمور به تعلیم آن به ایشان است.

همین نشان میدهد که قرآن معلم میخواید و معلمش هم باید معصوم از خطا و اشتباه و کج فهمی باشد. وقتی این معلم رحلت کرد چون امت به معلمانی که او بدستور خدا تعیین کرده بود، یعنی علی و امامان بعد (ع) تمکین نکردند، هفتاد و دو فرقه شدند و هریک در ظلمتی فرو غلتیدند و یکدیگر را کشتند و الان کما کان.

پس کتاب، معلم میخواید و معلمش را همان کسی باید تعیین کند که کتاب را فرو فرستاده.

اما پیامبر (ص) و جانشینان معصوم او (ع) علاوه بر تعلیم کتاب مأمور به تعلیم حکمت اند. و مراد از حکمت چیست؟

^{۱۱۰} مخزن العرفان در تفسیر قرآن -

^{۱۱۱} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۹ صفحه ۴۴۸

حکمت در زندگی

حکمت همان چیزهایی است که احادیث پیامبر (ص) و ائمه هدی (ع) بیان کننده آن است: یعنی راه عملی خوشبختی در زندگی. در نهج البلاغه، و بعضی از دعاها در بر دارند مطالب حکمت هستند که اهلش متوجه می شوند، و در گفتار معصومین (ع) سراسر حکمت نهفته است در خطبه فدکیه راجع به فدک نیست بلکه سراسر حکمت و به فلسفه بعثت و ولایت و امامت و فلسفه احکام اشاره شده. و بزرگانی اسرار الحکم نوشته اند...

خطبه فدکیه و فلسفه احکام

خطبه فدک حضرت زهرا مانند نهج البلاغه حضرت علی علیهما السلام در اوج هنر و عظمت و از میراثی عظیم الهی برای بشر است یکی از فرازهای مهم خطبه فدکیه همان فلسفه احکام است که با بیان رسا در آن مجلس مطرح شده است. موضوعی که بیان آن، در هم چون جو و هم چون مجلسی خود نوعی اعجاز بیانی و اوج شخصیت سخنران است که در این جا به قسمتی از آن اشاره می شود.

خطبه فدکیه مجموعه ای از معارف را در زمینه های:

خداشناسی، معادشناسی، نبوت و بعثت پیامبر اسلام (ص) و عظمت قرآن و فلسفه ولایت و احکام را در بر دارد. و نیز در این خطبه بر ایجاد وحدت در جامعه اسلامی و دوری از تفرقه و نفاق در پرتوی پذیرش اهل بیت (ع) تأکید شده است.

و از نفیس ترین میراث های دینی حضرت فاطمه (س) معرفی شده است. و همچنین همتراز با خطبه های امام علی (ع) از نظر فصاحت و بلاغت و از دلائل اهمیت این خطبه دانسته شده.

و نیز از خطبه فدکیه برای اثبات جواز مشارکت زنان مسلمان در اجتماعات سیاسی استفاده می شود.

چکیده ای از خطبه

حضرت زهرا (علیها السلام) در بیان فلسفه برخی از احکام چنین می فرمایند

می فرماید: «جعل الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك»؛ خداوند "ایمان" را وسیله پاکیزگی شما از شرک قرار داد.

و الصلاة تنزيها لكم من الكبر ؛ و "نماز" را (که با تمام اعمال و گفتارش حاکی از اقرار به نقص و کوچکی در برابر خداوند است) سبب دوری شما از کبر قرار داد

«والزكاة تزكية للنفس، ونماء في الرزق»؛ و "زکات" را موجب موجب پاک شدن نفس و زیاد شدن روزی قرار داد

«والصيام تثبيتا للاخلاص»؛ و "روزه" را (به خاطر مخفی بودن این نوع از عبادت و خالصانه تر بودن آن) عامل تثبیت اخلاص قرار داد

«والحج تشبيدا للدين»؛ و "حج" را (به خاطر جنبه های باطنی و عظمت اجتماعی آن) وسیله رفعت دین قرار داد

«والعدل تنسيقا للقلوب»؛ و "عدالت" را مایه وحدت و هماهنگی دلها قرار داد.

«وطاعتنا نظاما للملة»؛ و "اطاعت از ما اهل بیت" را (به خاطر اجتماع امت بر محور یک امام) سبب نظم شریعت و ملت قرار داد.

«وإمامتنا أمانا للفرقة»؛ و "امامت" ما را ایمنی بخش از تفرقه قرار داد

«والجهاد عزا للإسلام»؛ و "جهاد" را موجب عزت و سربلندی اسلام قرار داد.

«والصبر معونة على استيجاب الأجر»؛ و "صبر" را وسیله استحقاق پاداش الهی قرار داد.

«والأمر بالمعروف مصلحة للعامة»؛ و "امر به معروف" را برای مصلحت (اجتماعی تعیین کرد) تا جامعه به فساد کشیده نشوند

«وبر الوالدين وقاية من السخط»؛ و "نیکی به پدر و مادر" را برای مصونیت آدمی از غضب الهی واجب نمود.

«وصلة الأرحام منساة في العمر ومنمأة للعدد»؛ و "صله ارحام" را موجب طولانی شدن عمر و (به تبع کاهش مرگ و میر) باعث تکثیر نسل قرار داد.

«والقصاص حقنا للدماء»؛ و "قصاص" را (به خاطر بازدارندگی اش) عاملی برای حفظ خونها (و جانها) قرار داد.

«والوفاء بالنذر تعريضا للمغفرة»؛ و "وفا به نذر" را واجب ساخت تا انسان خود را در معرض آمرزش الهی قرار دهد.

«وتوفية المكائيل والموازن تغييرا للبخر»؛ و کامل کشیدن "پیمانها و ترازو" را برای ضایع نشدن حق دیگران واجب نمود.

«والنهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس»؛ و "نهی از شراب خواری" را سبب دور شدن از پلیدی ها قرار داد.

«واجتناب القذف حجابا عن اللعنة»؛ و "پرهیز از نسبت های ناروا" را واجب کرده تا خود را در معرض لعنت (دوری از رحمت) پروردگار قرار ندهید.

«وترك السرقة إيجابا بالعفة»؛ و "ترک دزدی" را موجب عفت نفس قرار داد.

«وحرم الله الشرك إخلاصا له بالربوبية»؛ و خداوند "شرك" را حرام کرد تا به ربوبیت او اخلاص پیدا کنید^{۱۱۲}.

-

^{۱۱۲} الاحتجاج مرحوم طبرسی ص ۱۳۴
برگرفته شده از panahzadeh.blog.ir

زمانه عجیبی شده.

بزرگی میگفت : زمانه عجیبی شده ، کلمه «نمی‌دانم» از سر زبان‌ها افتاده است (کسی نمی‌گوید نمی‌دانم) و جایش را داده به اظهار نظرهای گوناگون، آن هم در تمامی مسائل، آن هم با اعتماد به نفس کامل. تا در جمعی، در مورد مسئله‌ای صحبت می‌شود، همه شروع می‌کنند به اظهار نظرهای تخصصی جوری که اگر کسی از محتوای صحبت‌ها سر در نیاورد، فکر می‌کند که عده‌ای از اندیشمندان همه فن حریف، نشسته‌اند دور هم و دارند راجع به راهکارهای برون‌رفت از بحران‌های موجود در دنیا صحبت می‌کنند. نکته جالب این است که

این عده، در تمامی مشکلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و حتی دینی صاحب‌نظرند و البته خودشان را دانای کل می‌دانند و هر رأی و نظری برخلاف نظرشان باشد، مردود می‌دانند و بی‌ارزش و نشانه‌ای از نفهم بودن بامزه‌ترین قسمت ماجرا این است که در جمع‌هایشان، فقط و فقط همدیگر را تأیید می‌کنند و از دانایی همدیگر، تعریف و تمجید.

راجع به امور اقتصادی که صحبت می‌شود، جوری حرف می‌زنند و نظریه‌پردازی می‌کنند که به نظرشان رئیس صندوق بین‌المللی پول باید پیش‌شان لنگ بیندازد. در مورد امور اجتماعی، یونیسف و یونسکو را در جیبشان می‌گذارند و در امور هنری، تمامی هنرمندان دنیا را بی‌سلیقه‌ترین موجودات جهان می‌دانند

به مسائل دینی هم که می‌رسند، گویا هیچ پیامبر و امام و معصوم و عالم مجتهدی وجود ندارد و قرار است آنها تشخیص بدهند که کدام یک از کارها خوب باید واجب شود و کدام بی‌دلیل واجب شده ، . کدام یک از کارهای احرام ، بدرستی حرام شده و کدام از روی تعصب و جهل و شرایط زمانه! با نگاه کوچک و کوتاه خود، حکمت عبادات را تفسیر می‌کنند.

و مثلاً می‌گویند: **نماز** که برای صحبت با خداست و ما به فارسی بهتر می‌توانیم صحبت کنیم، پس نماز خواندن هیچ **زکات** هم که برای پولدارهاست و ما کلی قرض و قسط داریم، پس زکات هم هیچ.

روزه هم که برای فهمیدن حال فقر است که ما خودمان از همه فقیرتریم، پس روزه هم هیچ. حج هم که خرج کردن ارز کشور در بیرون از کشور و از نگاه اقتصادی اشتباه است، پس حج هم هیچ و همین‌طور برای خودشان می‌برند و می‌دوزند و برای همین است که وقتی به مسأله ولایت می‌رسند، نمی‌توانند زیر بار اطاعت از ولی بروند. حضرت فاطمه زهرا (س) در خطبه فدکیه خود، حکمت والای برخی از دستورات الهی به ویژه لزوم اطاعت از پیامبر خدا و اهل بیت (ع) را بیان می‌فرماید تا برای آن زمان و تمامی مسلمانان تا روز قیامت، بعضی حقایق روشن تر شود.

حضرت زهراء (س) در خطبه فدکیه در بیان فلسفه برخی از احکام چنین می‌فرماید: خداوند «ایمان» را سبب تطهیر شما از شرک قرار داده، و «نماز» را وسیله پاکی از کبر و غرور، «زکات» را موجب تزکیه نفس و نموّ روزی، و «روزه» را عامل تثبیت اخلاص، «حج» را وسیله تقویت آیین اسلام، و «عدالت» را مایه هماهنگی دل‌ها قرار داده.

و «اطاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام، و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی، «جهاد» را موجب عزّت اسلام، «صبر و شکیبایی» را وسیله ای برای جلب پاداش حق، «امر به معروف» را وسیله ای برای اصلاح توده های مردم، و «نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا،

«صله رحم» را وسیله افزایش جمعیت و قدرت، «قصاص» را وسیله حفظ نفوس، «وفای به نذر» را موجب آمرزش، «جلوگیری از کم فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها، و «نهی از شرابخواری» را سبب پاکسازی از پلیدی ها، و «پرهیز از تهمت و نسبت های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار، و «ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق.

اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، و آنچنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمانش بپرهیزید، و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید - و راه علم و آگاهی را پیش گیرید - چرا

که از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند و احساس مسئولیت می کنند.

لذا در بیان فلسفه احکام ضمن عبارات کوتاهی، داد سخن داده، از ایمان گرفته تا وفای به نذر، و از توحید گرفته تا ترک کم فروشی، هر یک را با جمله گویایی توصیف نموده است

چه تعبیر جالبی: «خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از آلودگی شرک قرار داده است»، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حقیقت توحید و «معرفة الله» در سرشت انسان وجود دارد، اسلام برای آن آمده است که آلودگی های عارضی را که از طریق شرک حاصل می شود، شستشو کند، همان گونه که یک لباس سفید را بعد از آلودگی می شویند تا رنگ اصلیش آشکار گردد

خداوند «نماز» را برای دمیدن روح تواضع در انسان ها، و پایین کشیدن سرکشان از مرکب غرور، از طریق سجده و رکوع و نیایش به درگاه پروردگار تشریح فرموده

«زکات» سبب می شود که روح انسان از اسارت و ابستگی به اموال و زخارف دنیا رهایی یابد، و ثروت جامعه از طریق تقویت بنیه مالی محرومان رشد کند

«روزه» انسان را بر هوای نفس مسلط ساخته، و روح اخلاص را در او می دمَد و شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش آشکار می سازد .

کنگره عظیم اسلامی «حج» پایه های اسلام را مستحکم نموده، و قدرت و توان مسلمین را در زمینه های مختلف فکری و فرهنگی و نظامی و سیاسی افزایش می دهد

عدالت اجتماعی، کینه ها را از دل می شوید، و به نابسامانی ها، سامان می بخشد. خداوند از طریق قبول رهبری پیشوایان معصوم، به مسلمانان نظام اجتماعی سالم می دهد و در خط تولید، و دور از هر گونه نفاق و پراکندگی، به حرکت در می آورد.

همچنین برای هر یک از جهاد و صبر و استقامت و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل مربوط به قصاص و پایبند بودن به تعهدات، و مبارزه با کم فروشی و پاکدامنی ها از بی عفتی و ترک شرب خمر، انگشت روی نقاط حساس گذارده و جان کلام را بیان فرموده است.

سپس بانوی اسلام (علیها السلام) آنها را به تقوا دعوت می کند، مخصوصاً روی مسأله عاقبت و پایان کار تکیه کرده، و بر این اصل اصرار می ورزد که :
مراقب باشید و کاری کنید که مسلمان از دنیا بروید!

قلب و جان خود را به نور علم و دانش روشن سازید که فقط آگاهان احساس مسئولیت می کنند و از خدا می ترسند و در خط تقوا گام بر می دارند^{۱۱۳}

^{۱۱۳} گردآوری از کتاب: زهرا (ع) برترین بانوی جهان، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، انتشارات سرور، قم، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۱۶۵

فصل نهم

فلسفه احکام و ایمان

گفته شد که پیامبر (ص) و جانشینان معصوم او (ع) علاوه بر تعلیم کتاب مأمور به تعلیم حکمت اند.

مراد از حکمت چیست؟ و استفاده از حکمت در زندگی .

حکمت همان چیزهایی است که احادیث پیامبر (ص) و ائمه هدی (ع) بیان کننده آن است: یعنی راه عملی خوشبختی در زندگی. نهج البلاغه ، بعضی از دعاها در بر دارند مطالب حکمت هستند که اهلش متوجه می شوند.

مثلاً: نماز

ترتیل قرآن «اقم الصلاه»

تعلیم قرآن «چگونه نماز بخوان که پیامبر بیان میدارد.»

حکمت «برای چه فایده نماز چیست» آیات زیادی «اقم الصلاه لذكری - تنهی عن الفحشاء و» که البته در کتاب خدا هم اجمالاً ذکر شده ، اما در اینجا تفصیل یافته و مصادیق آن اعلام شده و متناسب با حال و روز مخاطب و اوضاع زمانه تبیین میگردد.

خداوند «نماز» را برای دمیدن روح تواضع در انسان ها، و پایین کشیدن سرکشان از مرکب غرور، از طریق سجده و رکوع و نیایش به درگاه پروردگار تشریح فرموده اشاره به این جمله که حضرت در مقام بیان فلسفه احکام می فرماید:

« فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ »؛

خداوند ایمان به خود را برای پاکی شما از آلودگی شرک قرار داد.

گفتار ملاصدرا در معنای ایمان

صدرالمتالمین در تشریح معنای ایمان در تفسیر خود پس از این که ایمان را مانند مشهور، تصدیق قلبی می‌داند می‌فرماید: ایمان و سایر مقامات دین مثل شکر به ترتیب در سه امر تنظیم می‌شود:

علوم و معارف، احوال و صفات، اعمال.

معارف و علوم عبارتند از:

۱. **شناخت ذات حق تعالی و صفات و افعال احدیت و شناخت کتاب‌های آسمانی**

و پیامبران و معاد؛

۲. **احوال و صفات** یعنی بریدن از تمایلات مادی از قبیل شهوت، غضب، کبر، عجب، حب جاه و شهرت؛

۳. **اعمال**، یعنی به جا آوردن نماز، پرداخت زکات و انجام حج، صلاة، روزه، جهاد و به‌طور کلی انجام فرامین الهی و خودداری از آنچه که از آن نهی شده است.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که عمل مقدمه پیدایش احوال و صفات قلبی آنهم برای اصلاح قلب است و هدف از اصلاح قلب و پاک ساختن آن از صفات رذیله، شناخت کامل خداست که بالاترین معارف و علوم ایمانی می‌باشد.

بنابر بیان ملاصدرا: خود معارف ایمانی و شناخت خدا، هدف است که انسان با تهذیب ظواهر خود با اعمال و تهذیب باطن، می‌تواند به سعادت حقیقی برسد.

علم به الهیات عبارت است از ایمان به خدا و آن هم شناختی است که خودش هدف و مطلوب نهایی است، نه اینکه مقدمه برای مطلوب دیگر باشد.

بلکه همه اعمال و احوال غیر از معرفه‌الله، مقدمه شناخت و معرفت الهی است؛ مثلاً صفای قلب و طهارت آن از شوائب دنیا، لازم است؛ چون با ترک

اشغالات دنیوی، استعداد برای نور معرفت الهی حاصل می‌شود و وقتی که صفای قلب حاصل شد، قلب با انوار کبریایی مواجه می‌گردد. پس اصلاح عمل مقدمه اصلاح قلب و اصلاح قلب، مقدمه پیدایش نور معرفت است. و اینکه طاعت در شرع انور، مطلوب است برای این است که با آن در قلب، صفا و مکاشفه پیدا شود و نیز معیار نهی از معصیت این است که معصیت به قلب، ظلمت و تاریکی می‌بخشد. پس نه طاعت مطلوب فی‌نفسه است و نه معصیت فی حدنفسه مغبوض الهی است، بلکه هر دو بدین جهت است که مقدمه انفعال و تائر قلب می‌باشد.^{۱۱۴}

تطهیر شرک با ایمان

برگردیم به مطلب مورد بحث که تطهیر هر مرتبه از شرک، منحصرًا به وسیله ایمان است. لذا خداوند تا ایمان به او نباشد شرک را نمی‌بخشد و می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا؛^{۱۱۵}

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.

ممکن است همه گناهان به جهتی مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی شرک به هیچ وجه بخشیده نمی‌شود، مگر از آن دست بردارند و غیر خدا را شریک او قرار ندهند.

^{۱۱۴} تفسیر القرآن الکریم، صدرالمطالین، ج ۵، ص ۹۰ و ۹۱.

^{۱۱۵} نساء ۴۸

به عبارت دیگر هیچ گناهی به‌تنهایی ایمان را از بین نمی‌برد، همانطور که هیچ عمل صالحی با شرک انسان را نجات نمی‌دهد. طبق روایتی امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «ما في القرآن آية أرجى عندي من هذه الآية»؛^{۱۱۶} یعنی از نظر من در قرآن امید بخش‌تر از این آیه نیست». منظور ایشان آیه

﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^{۱۱۷}

(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه‌ی گناهان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است.

در این آیه می‌فرماید: خداوند همه گناهان را می‌بخشد ولی درحالی‌که شرک هم گناه است، اما در آیه ۴۸ سوره نساء فرمود: (خداوند نمی‌بخشد شرک به خود را). ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾.

جمع این دو آیه این می‌شود که گناهان دیگر غیر از شرک ممکن است با غیر توبه با اعمالی مثل صدقه، کارهای نیک، شفاعت و پرهیز از گناهان کبیره:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا^{۱۱۸}

اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره‌ی شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدانیم و (به شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه ارزشمندی (که بهشت برین است) وارد می‌گردانیم. «و با عفو الهی و تقوا بخشیده شوند: و در آیه ای می‌فرماید:

^{۱۱۶} مجمع البیان فی تفسیر القرآن - ط مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الشیخ الطبرسی، ج ۳، ص ۱۰۳.

^{۱۱۷} زمر ۵۳

^{۱۱۸} نساء ۳۱

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ ٥

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ﴾ ١١٩

این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است. هر کس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، بدیها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید.

شرک فقط با توبه بخشیده می‌شود

اما شرک : بخشش آن منحصر به برگشت به ایمان و توبه است؛ چون شرک ظلمی بزرگ است: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾؛ ١٢٠ و نیز می‌فرماید: شرک، گناه بزرگ و افتراء عظیم به پروردگار است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ١٢١

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است. و علاج شرک این است که بنده بفهمد مخلوق، کارکن نیست و کاری از او بر نمی‌آید:

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

﴿وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ ١٢٢

(مشرکان) سوای خدا، معبودهائی را برگرفته‌اند (و به پرستش اصنام و کواکب و اشخاصی پرداخته‌اند) که چیزی را نمی‌آفرینند و بلکه خودشان آفریده‌هائی بیش نیستند، و مالک سود و زیانی برای خود نبوده، و بر مرگ و زندگی

١١٩ طلاق ٥

١٢٠ لقمان ١٣

١٢١ نساء ٤٨

١٢٢ فرقان، آیه ٣

و رستاخیز اختیار و توانی ندارند.
بنابر این شرک را چیزی جز ایمان به وحدانیت خداوند و خالقیت و ربوبیت او پاک نمی‌کند. اینکه انسان غیر خدا را کاره‌ای بداند و یا خودش را به حساب بیاورد و تابع هوای نفس و خواسته دل باشد، این شرک است. اینکه خود را در شأنی از شئون ربوبیت، مستقل و شریک خدا بدانیم شرک است.

توجه به نکاتی از مولا علی(ع)

حضرت علی در نهج البلاغه می‌فرماید: از امور حتمی که خدا در قرآن از آن خبر داده این است:

۱. شرک گناهی است که عمل شخص هر اندازه هم زیاد باشد با وجود شرک، قابل قبول و پذیرش نیست؛
 ۲. دیگر اینکه کسی بخواهد برای تشفی خاطر و فرونشاندن غیظ و غضب خود، دیگری را هلاک کند.
 ۳. اینکه دیگری را مورد عیب و عار قرار دهد و از او عیب‌جویی کند.
 ۴. بخواهد حاجت خود را از راه بدعت در دین برآورده کند. یعنی بخواهد با بدعت‌گذاری به هدف دنیایی خود برسد.
 ۵. با مردم چهره نفاق و دو زبانی داشته باشد.
- بهراستی که هم و غم چهارپایان، شکم آنهاست و همت درندگان، تجاوز و تعدی به غیر خودشان است. همت زنان، زینت زندگی دنیا و فساد در آن است. اما مؤمنان خضوع و خشوع دارند و ترسانند و از خوف خدا بیمناک هستند».^{۱۲۳}

^{۱۲۳} نهج البلاغه، صبحی صالح، ج ۱، ص ۲۱۴، خطبه ۱۵۳

تذکر و یاد قیامت

حضرت علی(ع) در این خطبه در مقام موعظه مردم ابتدا می‌فرماید:
از خواب غفلت بیدار شوید و درباره آنچه پیامبر اکرم آورده خوب فکر کنید و
کبر و فخر فروشی را کنار بگذارید و قبر و قیامت خود را یاد کنید که به‌ناچار
عبور تو به آنجا می‌افتد و هرطور رفتار کنی با تو رفتار می‌شود.
همان‌طور که کشت می‌کنی، می‌دروی و هر آنچه را امروز پیش فرستی فردا
بر آن وارد می‌شوی. پس برای فردایت چیزی را آماده کن و از خطا و معصیت
دوری کن و جدیت فراوان داشته باش ای غافل و بدان که «لا، ینبئک مثل
خبیر». هیچ چیز مانند خدای دانا و امام آگاه به تو خبر نمی‌دهد»^{۱۲۴}
با توجه به مسأله شرک و ایمان و حدیثی از خطبه ۱۵۳ نهج البلاغه که حضرت
می‌فرماید: پس برای فردایت چیزی را آماده کن و از خطا و معصیت دوری
کن و جدیت فراوان داشته باش ای غافل و بدان که «لا، ینبئک مثل خبیر».
هیچ چیز مانند خدای دانا و امام آگاه به تو خبر نمی‌دهد»^{۱۲۵}
حضرت علی در این فراز از خطبه یکی از اموری را که خیلی حتمی و
ضروری است و در قرآن به آن خبر داده شده، شرک بالله است و حضرت
زهر(علیهاسلام الله) ایمان را سبب منزّه شدن از شرک می‌داند.

۱۲۴ همان

۱۲۵ همان

حکمت به ما می آموزد

حکمت علم تصحیح رفتار است و بیان میکند که هر رفتار چه نتایج را در پی دارد. حکمت انسان را به عاقلانه رفتار کردن رهنمون میکند:

حکمت میگوید که خوبی کنیم تا خوبی ببینیم؛ اوقات خود را به قدر ارزش هر چیز به آن اختصاص دهیم؛ دروغ نگوییم و خیانت نکنیم چون تنها خواهیم ماند؛

حکمت بما می آموزد: بجا زحمت بکشیم و بجا دست از کار برداریم و استراحت کنیم؛ توهین نکنیم و بر عصبانیت خویش فائق باشیم؛ به اندازه انفاق کنیم و به اندازه امساک؛ سعی در رفع دشمنی کنیم نه نابودی دشمن؛

شکرگزار باشیم نه ناسپاس؛ امروز بکاریم تا فردا درو کنیم؛ به فکر وظیفه امروز باشیم نه غم فردا؛ خوبی کنیم و انتظار خوبی نداشته باشیم؛ دادرس باشیم اما تا میشود از خلق داد نخواهیم؛

شکایت از خلق پیش خلق نبریم؛ فقر خویش نهان داریم؛ صحبت از خلق نکنیم؛ زبان جز از خیر درکشیم؛ به اندازه بخوریم و بخوابیم؛ به اندازه محبت کنیم؛ هنر نه گفتن و رها کردن را بیاموزیم؛

دنباله رو کسی مثل خود نباشیم؛ بفهمیم دیگران هم مثل ما ضعیف اند؛ حق بدهیم و انتظار نداشته باشیم؛ از کسی بت نسازیم؛ بت نشویم چون شکسته شدن دردناک است و هستی، بت شکن خوبی است؛

بیش از ظرفیت و پذیرش مستمع سخن نگوییم؛ آرزوی دراز را کوتاه کنیم؛ حرص را مهار نماییم؛ دل به کسی و چیزی نبندیم؛ برای بعد از مرگ مهیا باشیم؛ در قرض و معاملات شاهد بگیریم و مکتوب کنیم؛

آدمها را بشناسیم و بتوانیم عکس العملشان را حدس بزنیم؛ غدر نخوریم؛ غصه نخوریم؛ پر ثمر باشیم؛ دردی دوا کنیم؛ دعاگو باشیم؛

اهل خلوت با خالق و عبادت باشیم؛ ذهن خود را از شلوغی و پراکندگی حفظ کنیم؛ برای چیزی که ربطی به ما ندارد وقت نگذاریم و دخالت نکنیم؛ سکوت درون و بیرون داشته باشیم؛

اهل ورزش و مراقبه و بی ذهنی باشیم؛ از روی هوس نخوریم و نیاشامیم؛ راهی که ته اش تباهی است واردش نشویم؛ خود را به چیزی معتاد نکنیم؛ در جستجوی فن برای زندگی دنیا و علم برای زندگی بعد از دنیا باشیم؛ احتمال بدهیم آخرتی در پیش است و همه تخمهای خود را زیر مرغ دنیا نگذاریم؛...

همانطور که ملاحظه میفرمایید

حکمت نتیجه عقل است و میان انسانها از هر دین و زبانی که باشند مشترک است. کسی که حکیم نیست، عاقل نیست و حتی دین هم نمیتواند به یک انسان احمق کمک کند. کسی که عقلش کم است از دین هم نفرینی برای بدبختی خود و دیگران میسازد.

پس اول باید انسان، حداقلی از عقل را داشته باشد تا بتواند با دین بسوی خدا پرواز کند. این حداقل عقل نامش حکمت است که بطور فطری در نهاد انسان هست اگر مربیهای احمق چشمه اش را کور نکرده باشند. بخشی از وظیفه معلمان معنوی، زدودن غبار از این گوهر فطری و یادآوری کردن حکمت به انسانهاست.

البته برای سعادت اخروی، حکمت کفایت نمیکند و علم یعنی معرفت به خدا و فرمان خدا هم لازم است که شرایع و ادیان عهده دار آن هستند.

اما سوال این است که آیا حکمت منهای علم یعنی منهای دین، برای سعادت دنیوی کافی است؟

از آنجا که حکمت بیشتر میگوید چه کارهایی نکن! خوبی میتواند آفات را از انسان رفع و انسان را از سقوط به زیر صفر صیانت کند. اما حکمت نمیگوید چه بکن! یعنی زبانش از بیان وظیفه و بخصوص جزئیات آن قاصر است. پس به تنهایی نمیتواند انسان بی خدا را حتی در دنیا سعادتمند کند.

چگونه انسانی که میبیند بی کس است و بسوی قهقرای پیری و نابودی میرود میخواهد احساس سعادت کند؟! حتی اگر احکم حکماء باشد؟! مضاف بر اینکه چنین کسی ابدًا حکیم نیست، چون راس حکمت، وجدان خالق (شناخت و ادراک خالق) و تشکر از اوست.

یعنی حکمت انسان را به معرفتی اجمالی به خدا رهنمون میسازد که تفصیل این معرفت در علم دین بیان شده. حکمت به تشکر از خالق و رازق میکشاند و شریعت راه آن تشکر را بیان میکند که فی المثل روزی هفده بار اینگونه نماز بخوان!

پس حکمت تقریبًا معادل عقل است و علم معادل شرع. البته مراد ما از عقل، عقل عملی است نه آن ذهنی که نزد فلاسفه به اشتباه عقل نامیده شده. عقل عملی همان است که قیومش را وجدان میکند، حسن و قبح افعال را وجدان میکند، مختار و آزاد بودن خود را وجدان میکند.

پس حکمت به منزله پایه سعادت آدمی است و شریعت یا علم به منزله بنای آن است. و معلمین حقیقی ایندو، انبیاء الهی اند. همان کسانی که خدا ایشان را برای همین قصد مبعوث نموده است.

نکته ای مهم و قابل تأمل

البته آنها نسبت به تعلیم علم "واقعا" معلم اند ولی نسبت به تعلیم حکمت، مذکر اند در "مقام" معلم. چون بدون انبیاء هم، حکمت در فطرت بشر هست گرچه بیدار شدنش نیاز به تلقین مذکر دارد، اما شریعت - یعنی معرفت تفصیلی به خدا و اسماء خدا و سنتهای خدا و رضا و سخط خدا و طریق عبادت خدا - بخودی خود در فطرت بشر نیست و واقعا نیاز به معلم دارد.

جمع بندی مطلب

فرق کتاب و حکمت

در این معنا چند مورد ذکر شده : فرق میان کتاب و حکمت ممکن است این باشد که اولی اشاره به قرآن و دومی به سخنان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و تعلیمات اوست که سنت نام دارد.

۲- و نیز ممکن است کتاب اشاره به اصل دستورات اسلام باشد و حکمت اشاره به فلسفه و اسرار آن.

و هم چنین در تفسیر «حکمت» معانی زیادی ذکر شده از جمله

معرفت و شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل و معرفت، و شناسایی خدای متعال و آن نور الهی که وسوسه‌های شیطانی را از الهامات الهی جدا می‌سازد.

مقصود از کتاب، آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نازل شده، و هم چنین ممکن است کتاب اشاره به اصل دستورات باشد، و حکمت اشاره به اسرار، فلسفه‌ها، علل و نتایج آن باشد. (خطبه فدکیه حضرت زهراء(س) سراسر حکمت است و فلسفه احکام است.)

فرق موعظه و حکمت

خداوند علیم و حکیم به پیامبر اسلام در سوره نحل ۱۲۵ می فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوهی هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو

کن؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه و آگاهانه، و به گونه‌ی بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزا است.) بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند.

و نیز می‌توان گفت: کتاب یعنی منقولات اعم از قرآن و کلمات گهربار پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، و حکمت یعنی آن چیزهایی که یقینی و مسلم و جزو ادله‌ی عقلی باشد.

مثلاً امامت و جانشینی امیر المومنین حضرت علی علیه السلام از امور مسلم و یقینی هست، ولی مخالفان منکر آن هستند، اگر بخواهیم آن را با دلیل نقلی اثبات کنیم می‌گوییم: طبق نقل علمای شیعه و سنی رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِي، كِتَابِ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَحْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلُقُونِي فِيهِمَا».

من به زودی از جانب پروردگار دعوت می‌شوم و اجابت خواهم کرد، و در بین شما دو چیز گران بها و نفیس می‌گذارم: (یکی) کتاب خدای متعال و (دیگری) عترت و خاندانم، کتاب خداوند ریسمانی است که بین آسمان تا زمین امتداد یافته، و عترت من همان اهل بیتم هستند، و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آن دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید! چگونه پس از من با آن‌ها رفتار خواهید نمود^{۱۲۶}

^{۱۲۶} کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۶۴۷، تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۰۹، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ص ۳۸۰ و ۵۶۱، محاسن برقی ج ۱ ص ۱۵۹ حدیث ۹۷، وقعه‌ی صفین نصر بن مزاحم ص ۳۱۵،

آن منکر حق می‌گوید: من این حدیث را قبول ندارم.

به او می‌گوییم: در روایتی که شیعه و سنی نقل کردند آمده که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام

فرمود: «أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (مقام و منزلت تو نسبت به من مانند مقام و منزلت هارون در نزد حضرت موسی علیه السلام است مگر این که پس از من پیامبری نیست^{۱۲۷})

آن منکر می‌گوید: این روایت را قبول ندارم.

شما می‌گویید: در حدیث دیگر - که آن را هم شیعه و اهل سنت در کتاب‌های خود آورده اند - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» علی بر حق است و حق با علی هست^{۱۲۸}

کافی ج ۸ ص ۱۰۷ ضمن حدیث ۸۰، دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۶، تحف العقول ص ۴۵۹، امالی شیخ صدوق ص ۱۷۴ ضمن حدیث ۷، خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۳۱۱ ضمن حدیث ۸۷، عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۱۰ ضمن حدیث ۲۳، امالی شیخ مفید ص ۵۷ ضمن حدیث ۲، بحار الانوار ج ۵ ص ۶۹ ضمن حدیث ۱، مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۲ و ج ۶ ص ۳۶۹، صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۲۹، صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵ حدیث ۱۲۱ و صدها مصدر دیگر.

۱۲۷. معانی الاخبار ص ۹۰ حدیث ۲، کمال الدین ص ۲۳۵، امالی شیخ طوسی ص ۲۵۵ حدیث ۴۶۰، طرایف ابن طاووس ص ۱۱۵ و ۱۱۶ حدیث ۱۷۶، ذخایر العقبی ص ۱۶، تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۵ حدیث ۶۷ و ص ۶۲ و ۶۳ حدیث ۱۹۱ و ۱۹۳، این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود جلد سوم از ابو سعید خدری از دو طریق نقل کرده: اول در صفحه ی ۱۷ و دوم در آخر صفحه ی ۲۶، و هم چنین در طبقات الکبری: ۱۹۴/۲، و مسند ابن الجعد ص ۳۹۷، و سنن دارمی ج ۲ ص ۴۳۲، و مسند ابی یعلی ج ۲ ص ۲۹۷ حدیث ۱۰۲۱، و فضایل الصحابه ی نسایی ص ۱۵ و ۲۲، و سنن کبرای نسایی ج ۵ ص ۴۵، و سنن کبرای بیهقی ج ۷ ص ۳۰ و ۳۱، و مستدرک حاکم نیشابوری ج ۳ ص ۱۰۹، و مناقب ابن مغزالی ص ۳۲۸ حدیث ۴۱۸، و معجم کبیر طبرانی ج ۳ ص ۶۵ و ۶۶ حدیث ۲۶۷۹، و کنز العمال ج ۱ ص ۱۸۶ - ۱۸۹ حدیث ۹۴۴ - ۹۵۸ با اختلاف اندک آمده است، و هم چنین در مصادر متعدّد دیگر نقل شده است

۱۲۸. کفایة الاثر ص ۲۰ و ۱۸۱، الفصول المختاره ی شیخ مفید ص ۹۷ و ۱۳۵، روضه ی ابن شاذان ص ۱۷۸ حدیث ۱۵۵، مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۶۱ و ۶۲، طرائف ابن طاووس ص ۱۰۳ حدیث ۱۵۰، نهج الحق علامه ی حلی ص ۲۲۵، احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۷۵ و ۸۸، مدینه معجز ج ۲ ص ۳۹۱، بحار

آن منکر این حقیقت می‌گوید: این حدیث را قبول ندارم.

می‌گوییم: پیامبر عظیم‌الشان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در رابطه با حضرت علی علیه‌السلام فرمود: « **عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَلَا يُؤَدَىٰ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ** » علی از من است و من از علی هستم، و کسی غیر از من یا علی (پیام حق و) وظایفم را نمی‌رساند.^{۱۲۹}

آن مخالف و منکر می‌گوید من این حدیث را هم قبول ندارم

در این جا با دلیل عقلی ولایت و جانشینی امیر المومنین علیه‌السلام را اثبات می‌کنیم و می‌گوییم:

یکی از امور عقلایی عالم این است که اگر کسی قصد مسافرت داشته باشد و در خانه اش مثلاً گلی یا گنجشکی داشته باشد، به کسی دیگر وصیت و سفارش می‌کند که مواظب باشد تا آن گل پژمرده نشود و گنجشک گرسنه و تشنه نماند و تلف نشود، من می‌خواهم مسافرت بروم و برگردم، معلوم نیست چه زمانی برگردم و چه اتفاقی بیفتد.

با توجه به این امر عقلایی، آیا پیغمبر آخرالزمان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌عنوان خاتم الانبیا مبعوث شد، خود او می‌خواهد به سفر آخرت برود و از مرگ خودش خبر می‌دهد، همه ی مطالب را آماده کرده، وصیت‌های خود را انجام داده است، ممکن است در بین این امت جانشین تعیین نکند و به آنها توصیه و سفارش نکند که بعد از من چه بشود و چه کسی جانشین من باشد؟ احکام را از چه کسی بگیرد؟

الانوار ج ۱۰ ص ۴۳۲ و ۴۴۵، تاریخ بغداد ج ۱۴ ص ۳۲۲ شماره ۷۶۴۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۴۴۹، شرح نهج البلاغه ی ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۲۹۷ و ج ۱۸ ص ۷۲، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۱۵۹

وقتی به عقل مراجعه شود عقل می‌گوید: قطعاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخصی که لیاقت این مقام را داشته به عنوان جانشین تعیین فرموده است، این همان دلیل عقلی بر اثبات جانشین پیامبر است.

و ظاهر این است که حکمت یک معنای وسیعی دارد که تمام این امور حتی نبوت را که بخشی از معانی آن شمرده اند، شامل می‌شود که آن نوعی از علم و آگاهی است، و در اصل از ماده ی «حَكَمَ» به معنای منع گرفته شده است^{۱۳۰}، و از آن جا که علم و دانش و تدبیر انسان را از کارهای خلاف باز می‌دارد به آن حکمت گفته اند.

تعبیر به حکمت ممکن است اشاره به این است که احکام آسمانی در عین این که از وحی الهی سرچشمه می‌گیرند ولی با ترازوی عقل نیز کاملاً قابل سنجش و قابل درک هستند، چه کسی می‌تواند زشتی شرک یا قتل نفس یا آزار پدر و مادر و هم چنین قبح زنا و کبر و غرور و ظلم به یتیمان و عواقب شوم پیمان شکنی و مانند آن را انکار کند؟

به تعبیر دیگر: این احکام هم از طریق حکمت عقلی اثبات شده اند و هم از طریق وحی الهی، و اصول همه ی احکام الهی چنین است هر چند جزئیات آن را در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی‌توان تشخیص داد و تنها در پرتو نور افکن نیرومند وحی باید درک نمود.

اما همه ی این معانی را می‌توان یک جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند آن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و لقمان حکیم عطا فرموده بود مجموعه ای از معرفت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت می‌باشد.

^{۱۳۰} مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی ص ۲۴۸، لسان العرب ج ۱۲ ص ۱۴۴

در روایتی از امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام آمده که در تفسیر این آیه
ی مبارکه «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^{۱۳۱} به هشام بن حکم فرمود: «الْفَهْمَ وَالْعَقْلَ»
مراد از حکمت فهم و عقل است^{۱۳۲}

حکمت گاهی جنبه ی علمی دارد که از آن تعبیر به معارف عالیه می‌شود، و
گاهی جنبه ی عملی که از آن تعبیر به اخلاق و عمل صالح می‌گردد.

^{۱۳۱} ما به لقمان مقام (علم و) حکمت عطا کردیم. سوره ی لقمان آیه ی ۱۲.
^{۱۳۲} کافی ج ۱ ص ۱۳ ضمن حدیث ۱۲، مجمع البحرین ج ۶ ص ۴۶، بحار الانوار ج ۱ ص ۱۳۶ ضمن
حدیث ۷.

رابطه ی منطقی بین کتاب و حکمت

رابطه ی کتاب و حکمت در دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱ - در مقام تشریح:

رابطه ی عام و خاص مطلق است، یعنی حکمت عام و کتاب خاص است، بنابراین، هر کتابی حکمت است ولی هر حکمتی کتاب نیست، کتاب همان قوانین الزام آور شریعت می‌باشد که ویژه ی انبیای عظام علیهم السلام است اما حکمت ویژه ی این گروه نیست، و خداوند ممکن است به هر کسی بدهد همان طوری که در سوره ی مبارکه ی بقره فرمود:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»^{۱۲۳} (خداوند) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد.

۲ - در مقام اجرا:

رابطه ی کتاب و حکمت عام و خاص من وجه است، یعنی دارای یک وجه اشتراک و دو وجه افتراق هستند، برخی از قوانین با وجود آن که بر اساس حکمت از جانب خداوند تشریح شده اند اجرای آن‌ها در شرایطی خاص دارای حکمت نیست، هم چنین برخی از حکمت‌ها شکل قانون الزام آور را ندارند، نقطه ی اشتراک هم در مواردی است که قوانین الهی مانند مقام تشریح در اجرا نیز دارای حکمت باشند.

از وظایف انبیاء

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبُهُمْ
الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ

^{۱۲۳} سوره ی بقره آیه ی ۲۶۹.

از وظایف انبیاء رساندن کلام الهی و کتب سماوی به امت خود هستند که در این آیه راجع به پیامبر آخر زمان (ص) او را معرفی می‌فرماید:

تلاوت کتاب و آیات قرآن و تزکیه که مقدمه برای تعلیم کتاب و حکمت باشد .
و وظایف دیگر انبیاء اینکه:

۳ - دعوت به یکتاپرستی:

و تثبیت و تکمیل توحید در جامعه یکی دیگر از اهداف و فواید بعثت انبیا علیهم السلام دعوت به یکتاپرستی و توحید است، هدف از آفرینش انسان آشنایی با مبدا و معاد است، کسی که به مبدا شناخت و معرفت ندارد در حد حیوان توقف کرده است، حیوانات و نباتات در پرتو غرایز به کمال مطلوب از آفرینش شان می‌رسند، ولی آدمی با این که از نیروی عقل و فطرت هم برخوردار است تنها با تکیه به عقل نمی‌تواند به کمال مطلوب خود برسد.

گواه این سخن تاریخ پر فراز و نشیب جامعه ی انسانی است که پیوسته در منجلاب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند مگر آن که پیامبر بیرونی به کمک پیامبر درونی - یعنی عقل آمده - باشد و او را در مسیر توحید قرار داده باشد، در عصری که پیش رفت تکنولوژی هوش از سر بشر ربوده است، عده ای به پرستش و کرنش در برابر چیزهایی مشغولند که انسان از ان شرم دارد

باید پیامبران الهی بیابند تا بشر را از حسیض و ذلت شرک و بت پرستی به توحید فرا خوانند. انبیای عظام علیهم السلام علاوه بر تشویق مردم به عبادت خداوند و اجتناب از طاغوت و بت‌های ساختگی، پرهیز از طاغوت و بت نفس را نیز توصیه می‌کردند که بدترین بت، بت نفس آدمی است، تبعیت از هوا و هوس و تمایلات نفسانی انسان را از قرب الهی و صراط مستقیم دور می‌سازد و به انحراف و اعوجاج می‌کشاند، و انسان‌ها در عصر جدید بیش تر از گذشته گرفتار بت پرستی هستند، تاریخ گواهی می‌دهد که هر گاه مردم از انبیا فاصله گرفتند گرفتار شرک و طاغوت شدند.

خدای سبحان در سوره ی مبارکه ی نحل می‌فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^{۱۳۴}

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید، خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامان شان را گرفت، پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود.

علاوه بر این آیه ی شریفه، در آیاتی که سرگذشت پیامبران الهی در آن‌ها بیان شده است نیز دعوت به توحید و یکتاپرستی به عنوان هدفی که در سرلوحه ی دعوت پیامبران قرار داشته، یاد شده است، چنان که در بیان سرگذشت حضرت نوح و هود و صالح و شعیب علیهم السلام آمده است که آنان به قوم خود می‌فرمودند:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»^{۱۳۵} ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست.

و در روایتی که هم از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و هم از سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده می‌فرمایند:

«وَبَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ؛ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَيَحْيِيَ مَنْ
حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا، فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا
أَنْكَرُوهُ»^{۱۳۶}.

^{۱۳۴} سوره ی نحل آیه ی ۳۶.

^{۱۳۵} مراجعه شود به سوره ی اعراف آیات ۵۹ و ۶۵ و ۷۳ و سوره ی هود آیه ی ۵۰ و ۶۱ و سوره ی مومنون آیه ی ۲۳.

^{۱۳۶} صفحه ۹۴]

خداوند در بین مردم پیغمبرانی مژده دهنده و بیم دهنده فرستاد تا آن کس که هلاک می‌شود با بینش و بینه هلاک شود، و آن کس که زنده می‌شود با بینه و بینش زنده شود، و تا این که آنچه بندگان از پروردگارشان ندانسته اند فرا گیرند، و او را به پروردگارش پس از انکارشان بشناسند^{۱۳۷}

۴ - حکومت و داوری به حق:

از جمله اهداف و فواید بعثت انبیا علیهم السلام حکومت و داوری است ؛ در اختلافات و منازعات زیرا جوامع انسانی همیشه در آتش اختلاف سوخته و می‌سوزند، و خود انسان‌ها نیز به رفع اختلافات از میان خود قادر نیستند ؛ چرا که علم آن‌ها به حقایق از هر جهت محدود و ناقص است.

از طرف دیگر، خودخواهی‌ها کمتر اجازه می‌دهد زیر بار اطاعت هم دیگر بروند، ولی پیامبران الهی علیهم السلام که علم‌شان از دریای بی پایان و اقیانوس بی کران علم خدای متعال سرچشمه می‌گیرد، و در سطحی مافوق دیگر انسان‌ها قرار دارند، می‌توانند نقش مهمی در برطرف کردن اختلافات انسان‌ها داشته باشند. «حکومت و داوری به حق در اختلافات و منازعات».

در یکی از آیات قرآن کریم می‌خوانیم:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا

اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ

^{۱۳۷} در توحید شیخ صدوق ص ۴۵ ضمن حدیث ۴ از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل نموده، و در کفایة الاثر ص ۱۶۱، و بحار الانوار ج ۴۳ ص ۳۶۳ ضمن حدیث ۶ از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کردند.

آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ»^{۱۳۸}

مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی در میان آن‌ها وجود نداشت، به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آن‌ها پیدا شد، در این حال) خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند، و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می‌کرد با آن‌ها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند، (افراد با ایمان در آن اختلاف نکردند)

تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه‌های روشن به آن‌ها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند، خداوند آن‌هایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود به فرمان خودش رهبری نمود، (اما افراد بی ایمان هم چنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند)، و خداوند هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

طبق این آیه ی شریفه به راحتی می‌توان فهمید که یکی از اهداف بعثت انبیا علیهم السلام داوری در اختلافات بود. و هم چنین در آیه ی مبارکه ی دیگر خطاب به حضرت داوود علیه السلام می‌فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^{۱۳۹}

ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده ی خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن.

۵ - برپایی قسط و عدل در جامعه ی بشری

که این مطلب تا حالا نشد زیرا در جامعه حکم خدا اجرا نشد و ان شاء الله در زمان آخرین ولی خدا حجه بن الحسن خواهد بود که وعده الهی است که عدل

^{۱۳۸} سوره ی بقره آیه ی ۲۱۳.

^{۱۳۹} سوره ی ص آیه ی ۲۶.

الهی در سراسر عالم به رهبری ولی عادل اجرا شود.

۶ - دعوت به حیات و زندگی کامل واقعی

یکی دیگر از اهداف بعثت انبیا علیهم السلام دعوت به حیات و زندگی واقعی است که خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی انفال می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۱۴۰}

ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدای متعال و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.

آیه ی مبارکه ی فوق یکی از اهداف بعثت را، زندگی و حیات در تمام ابعادش می‌شمرد، و به خاطر اطلاق که دارد شامل: حیات مادی، معنوی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و حیات اجتماعی می‌شود، و هم چنین اهداف و فواید دیگری را شامل می‌شود که به جهت اختصار از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

۷ - اتمام حجت بر مردم

از جمله اهداف بعثت پیامبران علیهم السلام این است که بر انسان‌ها اتمام حجت گردد، و خدای سبحان در سوره ی مبارکه ی نساء فرمودند:

«رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^{۱۴۱}

(خدای متعال) پیامبرانی (فرستاد) که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت

^{۱۴۰} سوره ی انفال آیه ی ۲۴.

^{۱۴۱} سوره ی نسا آیه ی ۱۶۵.

شود)، و خدای متعال توانا و حکیم است.

در روایتی از هشام بن حکم آمده: رئیس مذهب جعفری امام صادق علیه السلام به زندقی که پرسیده بود: پیغمبران و رسولان را از چه راهی ثابت می‌کنید؟ فرمودند:

شَيْءٌ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُوعَّيْدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحُكْمَةِ، ثُمَّ تَبَّتْ ذَلِكَ فِي كُلِّ
دَهْرٍ وَزَمَانٍ مِمَّا أَنْتَ بِهِ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَالْبَرَاهِينِ لِكَيْلَا تَخْلُو
أَرْضَ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ، يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَجَوَازِ عَدَالَتِهِ»

چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانعی داریم که از ما و تمام مخلوقات برتر و با حکمت و رفعت است، و روا نباشد که خلقت او را به بینند و لمس کنند و بی واسطه با یک دیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت شد که برای او نمایندگان و سفیرانی در میان خلقت می‌باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند، و ایشان را به مصالح و منافع شان و موجبات تباه و فنای شان راهنمایی نمایند.

پس وجود امر و نهی کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم و دانا در میان خلقت ثابت گشت، و ایشان همان پیغمبران و برگزیده‌های خلق او می‌باشند، حکیمانی هستند که به حکمت تربیت شده و به حکمت مبعوث گشته اند، با آن که در خلقت و اندام با مردم شریکند ولی در احوال و اخلاق شریک ایشان نمی‌باشند، از جانب خدای حکیم و دانا به حکمت موید می‌باشند.

سپس آمدن پیغمبران در هر عصر و زمانی به سبب دلایل و براهینی که آوردند ثابت می‌شود تا زمین خدای متعال از حجتی که بر صدق گفتار و جواز عدالتش نشانه ای داشته باشد، خالی نماند^{۱۴۲}

^{۱۴۲} کافی ج ۱ ص ۱۶۸ حدیث ۱، توحید شیخ صدوق ص ۲۴۹ و ۲۵۰ ضمن حدیث ۱، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲۰ حدیث ۳، فصول مهمه ج ۱ ص ۳۸۱ حدیث ۵۰۹.

۸ - بشارت و انذار

یکی از هدف‌های دیگر بعثت انبیای عظام علیهم السلام بشارت و انذار مردم است، و خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی انعام فرمود:

«وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۴۳}

ما پیامبران را جز (به عنوان) بشارت دهنده و بیم دهنده، نمی فرستیم، آن‌ها که ایمان بیاورند و (خویشترن را) اصلاح کنند، نه ترسی بر آن‌ها است و نه غمگین می‌شوند.

بشارت و انذار مردم از سوی انبیای عظام علیهم السلام از اصلی‌ترین برنامه‌های آن‌ها است که باز هم وجود بعثت آن‌ها را ضروری می‌کند.

^{۱۴۳} سوره ی انعام آیه ی ۴۸.

وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

می فرماید: خدای تعالی مبعوث کرد در میان مردم امی و مردمی دیگر که هنوز به آنان ملحق نشده اند، و او عزیز است، یعنی غالبی است که هرگز در اراده اش مغلوب نمی شود. و حکیم است، یعنی هیچ وقت کار لغو و گزاف نمی کند.

وَ آخَرِينَ عَظْفَ بر الْأُمِّيِّينَ است یعنی آن رسولی که مبعوث نموده ایم بر چنین جماعت بیسواد و نادان و آنهایی که هنوز ملحق بآنها نشده اند و خدا غالب بر همه چیز و مستولی بر تمام امور است و کردگار عالم درستکار است که هر چیز را در موقع خود و بجا قرار داده اشاره به اینکه میداند رسالت خود را در کجا و در چه کس قرار دهد.

وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ شاید اشاره به مسلمانهایی باشد که بعدا ملحق بآنان میگردند و تابع اسلام میشوند، و از اینجا معلوم میشود که حضرتش فقط رسول بر اعراب اهل زمانش نبوده بلکه پیامبر بر آنها و بعد از آنها تا قیامت بوده و میباشد.

و چنانچه بعض مفسرین گفته اند شاید وَ آخَرِينَ عَظْفَ باشد بضمیر (یعلمهم) یعنی رسول تعلیم میدهد جماعت دیگر را که هنوز پیدا نشده اند و بعدا پدید می-گردند و چنین بنظر میآید که اینکه قول اقرب بواقع است زیرا که تعلیمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منحصر باهل زمانش نبوده بلکه تعلیمات قرآنی تا قیامت بین مردم فعالیت دارد. در هر حال این نیاز بشر باید پاسخ داده میشد که شده.

آری خدا از فضلش معلمینی مبعوث کرده: **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)** این فضل خداست که به هر که شایسته بداند میدهد و خدا از این فضلا بسیار دارد (یا بسیار اهل فضل است یا فضل خدا بسیار است).

فضل، لطف خداست که علاوه بر عدلش - که شامل همه است - شامل برخی میشود.

برخی گفته اند مقصود، پیامبر شدن کسی است که فضل خداست و به دلخواه مردم نیست و خدا هر که را بخواهد به پیامبری برمیگزیند. اما معنی درست تر این است که نعمت نبوت برای امت، فضل خداست بر ایشان. یا به عبارت درست تر، نعمت نبوت برای آنها که به او ایمان میآورند، فضل خداست بر ایشان.

یعنی هر که را خداوند ایمان مرحمت کند، لطف بسیاری به او کرده. و خدا دستش باز است و به هر که بخواهد لطف بسیار میکند. البته خواست او طبق حکمت و متناسب با لیاقت است. اول لیاقت میدهد بعد نعماتی را که آن لیاقت مقتضی آنند.

علامت لیاقت هم انابه کسی بدرگاه او و استمداد ایمان از اوست.

از این آیات برمیآید که اصولاً تزکیه، فعلی است که باید توسط حجت و برگزیده خدا که معصوم است و خدا او را مبعوث کرده، روی انسان صورت بگیرد. راجع به عبارت "ذلک فضل الله یوتیه من یشاء"

در تفسیر نور الثقلین روایت شده که فقراء نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند اغنیاء میتوانند با پولشان خیرات کنند و حج بروند و بنده آزاد کنند ولی ما نمیتوانیم! پیامبر (ص) به ایشان فرمود عوضش شما زیاد ذکر بگویید.

ثواب سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بیش از آن کارهاست. فقرا خوشحال شدند و رفتند. پس از چند روز معترض بازگشتند که اغنیاء هم باخبر شده اند و آنها هم دارند این ذکرها را میگویند، با اموالشان هم خوبی میکنند. پیامبر اکرم (ص) فرمود: ذلک فضل الله یوتیه من یشاء.

در کتاب مناقب از امام باقر (ع) روایت است که راجع به عبارت

"ذلک فضل الله یوتیه من یشاء"

فرمودند:

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ... وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ^{۱۴۴}

یعنی آرزومند فضلی که خدا به بعضی بخشیده و از بعضی دریغ کرده، نباشید؛ بلکه از فضل خدا بخواهید تا بهترینی که به صلاح شخص شماست را به شما عنایت کند.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

اشاره با کلمه ((ذالك)) به همان بعثت است، و به خاطر اینکه آن را امری بزرگ و قابل احترام معرفی کند با کلمه مذکور که مخصوص اشاره به دور مورد اشاره قرار داده. پس رسول خدا کسی است که به چنین امری بزرگ و فضلی عظیم اختصاص یافته.

و معنای آیه این است که: این بعثت، و اینکه آن جناب خدا را بخواند و مردم را تزکیه کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد، خود فضل و عطائی است از خدای تعالی که به هر کس مشیبتش تعلق گیرد می دهد، و مشیبتش تعلق گرفت که آن را به محمد (صلوات الله علیه) بدهد، و خدا دارای فضلی عظیم است.

البته این معنایی است که مفسرین برای آیه کرده اند، و احتمال می رود کلمه ((ذالك)) اشاره به بعثت تنها نباشد، بلکه به بعثت باشد با نسبتی که به اطرافش دارد، یعنی به بعثت کننده و بعث شده، و مردمی که بعثت برای آنها است.

آن وقت معنای آیه چنین می شود: این بعثت از فضل خدا است که آن را به هر کس بخواهد می دهد، و فعلا خواسته است محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به آن مخصوص کند، در نتیجه او را برای رسالت خود اختیار کرد، و امت او را برای این کار انتخاب نمود و پیامبر را از میان آنان برگزید، و به سوی آنان گسیل داشت.

^{۱۴۴} سوره النساء: [۳۲].

این آیه و دو آیه قبلش یعنی آیه ((هو الذی بعث ... عظیم)) لحن امتنان را دارد.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

از وظایف انبیاء رساندن کلام الهی و کتب سماوی به امت خود هستند که در این آیه راجع به پیامبر آخر زمان (ص) او را معرفی میفرماید: تلاوت کتاب و آیات قرآن و تزکیه که مقدمه برای تعلیم کتاب و حکمت باشد. و وظایف دیگر انبیاء... که همه فضل الهی هستند.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ، ارسال رسولان برای اینکه علم و حکمت بمردم بیاموزند فضل و احسانی است از جانب خدا. مصداق کامل فضل و رحمت الهی در بعثت تمام انبیاء است عموماً و بعثت رسول اسلام خصوصاً اینکه منتهای فضل و رحمت خداوندی است که مردم را از راه کج به طریق مستقیم توحید رهبری نمایند و دل آنان را از قدارات اوصاف نکوهیده و کفر پاکیزه گردانند تا آنکه محل جولانگاه ملائکه گردد.

حکایت کسانی است که با اینکه این فضل شامل حال ایشان شد، ناشکری کردند و جانب نعمت را پاس نداشتند. مثال ناشکری در قرآن بسیار است و اصولاً پس از نعمتها - بخصوص دین که اعظم نعم است.

مردم دو دسته می شوند

قرآن می فرماید: مردم دو دسته میشوند و همه در دایره ایمان باقی نمیمانند:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^{۱۴۰}

یعنی لمعه ایمان و برق آن در تمام دلها برای لحظه ای میدرخشد، اگر آدم شکرش را بجا آورد و پی اش را گرفت و قدرش را دانست، ایمان در دلش

^{۱۴۰} سوره الإنسان: ۳

مستقر می‌گردد و اگر ناشکری کرد و کوچکش دانست و رهایش کرد و به مقتضایش عمل نکرد، از انسان رخت برمی‌بندد و او را وداع میکند. امروز یا فردا یا پس فردا. برای همین درد و برای همین خطر، امام صادق (ع) فرمود در زمان غیبت دعای زیر را که به دعای غریق موسوم است بسیار بخوانید:

یا الله و یا رحمن و یا رحیم؛ یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

^{۱۴۶} و کوتاه سخن اینکه: آنچه از خیر عاجل و یا نفع فانی در دنیا هست به نظر اهل دنیا خیر مطلق و نفع مطلق جلوه می‌کند، و آنچه را که دوست نمی‌دارد شر و ضرر می‌پندارد.

مردم دنیا که چنین وضعی دارند، آن دسته از آنان که اهل ملت و کتاب نیستند، عمری را با همین پندارهای خلاف واقع بسر می‌برند، و از ماورای این زندگی خبری ندارند، ولی آنهایی که اهل ملت و کتابند، اگر هم بر طبق دسته اول عمل کنند، اعتراف دارند که حقیقت خلاف آن است، و همیشه بین قول و فعلشان ناهماهنگی هست همچنان که خدای تعالی در این باره فرمود:

يَكَاذُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا^{۱۴۷}

کم مانده که برق آسمان چشم‌هایشان را کور کند! هر بار که جلویشان را روشن می‌کند، چند قدمی راه می‌روند؛ ولی وقتی آن‌ها را تاریکی فرا می‌گیرد، در جای خود می‌خکوب می‌شوند!

حکمت عبارت است از علم و عمل به دین حق سرچشمه گرفته از فطرت، که اسلام بدان دعوت می‌کند. حال ببینیم در این میان اسلام به چه چیز دعوت می‌کند؟

^{۱۴۶} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۵۶

ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۵۵

^{۱۴۷} البقره ۲۰

اسلام بشر را دعوت می کند به چراغی که فروکش شدن برایش نیست ، و آن عقاید و دستور عملهایی است که از فطرت خود بشر سرچشمه می گیرد، همچنان که فرموده :

((فاقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم)).

این وضع دعوت اسلام است . از سوی دیگر ببینیم فطرت به چه دعوت می کند؟ به طور قطع فطرت در مرحله هر علم و اعتقاد دعوت نمی کند مگر به علم و عملی که با وضعیت سازگار باشد، و کمال واقعی و سعادت حقیقی اش را تأمین نماید.

پس ، از اعتقادات اصولی مربوط به مبداء و معاد، و نیز از آراء و عقائد فرعی ، به علوم و آرائی هدایت می کند که به سعادت انسان منتهی شود، و همچنین به اعمالی دستور می دهد که باز در سعادت او دخالت داشته باشد.

و به همین جهت خدای تعالی این دین را که اساسش فطرت است ، در آیاتی از کلامش دین حق خوانده ، از آن جمله فرموده : ((هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق))، و نیز در باره قرآن که متضمن دعوت دین است فرموده : ((یهدی الی الحق)).

و حق ؟، عبارت از رای و اعتقادی که ملازم با رشد بدون غی ، و مطابق با واقع باشد، و این همان حکمت است، چون حکمت عبارت است از رای و عقیده ای که در صدقش محکم باشد،

و کذبی مخلوط به آن نباشد، و نفعش هم محکم باشد، یعنی ضرری در دنبال نداشته باشد، و خدای تعالی در آیه زیر به همین معنا اشاره نموده می فرماید: «و انزل الله علیک الكتاب و الحکمه»، و نیز در وصف کتاب خود که بر آن جناب نازل کرده می فرماید: «و القرآن الحکیم»، و نیز رسول گرامی خود را در چند جا از کلام مجیدش معلم حکمت خوانده ، از آن جمله فرموده : «و یعلمهم الكتاب و الحکمه».

پس تعلیم قرآنی که رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) متصدی آن و بیانگر آیات آنست، تعلیم حکمت است و کارش این است که برای مردم بیان کند که در میان همه اصول عقائدی که در فهم مردم و در دل مردم از تصور عالم وجود و حقیقت انسان که جزئی از عالم است رخنه کرده کدامش حق، و کدامش خرافی و باطل است، و نیز در سنتهای عملی که مردم به آن معتقدند، و از آن اصول عقائد منشاء می گیرد، و عنوان آن غایات و مقاصد است، کدامش حق، و کدام باطل و خرافی است.^{۱۴۸}

^{۱۴۸} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۵۷

توضیحی درباره رابطه سنت های عملی با مبانی اعتقادی^{۱۴۹}

انسان در زندگی محدودی که دارد، و سرگرم آبادی آن است، چاره ای ندارد جز اینکه در آنچه می خواهد و آنچه نمی خواهد تابع سنتی باشد، و حرکات و سکنات و تمامی مساعی خود را بر طبق آن سنت تنظیم نماید.

چیزی که هست این سنت در اینکه چه نوع سنتی باشد، بستگی به رای و نظریه انسان، در باره حقیقت عالم و حقیقت خودش دارد، و خلاصه بستگی به جهان بینی و انسان بینی، و رابطه میان انسان و جهان دارد. به شهادت اینکه می بینیم اختلافی که امت ها و اقوام در جهان بینی و نفس بینی دارند، باعث شده که سنتهایشان هم مختلف شود.

آری، کسی که برای ماورای عالم ماده وجودی قائل نیست، و هستی را منحصر در همین عالم ماده می داند، و پیدایش عالم هستی را مستند به اتفاق و تصادف می بیند، و انسان را موجودی می پندارد مادی محض، که هستی اش در فاصله بین تولد و مرگ خلاصه می شود، و برای خود سعادت به جز سعادت مادی، و در اعمالش هدفی به جز رسیدن به مزایای مادی از قبیل مال و اولاد و جاه و امثال آن دنبال نمی کند.

و به جز لذت گیری از متاع دنیا و رسیدن به لذائذ مادی و یا لذائذی که منتهی به مادیات می شود آرزویی ندارد، و معتقد است که مهلتش در این کامرانی تا مدتی است که در این دنیا زندگی می کند، و بعد از مردن همه تمام می شود، چنین کسی و چنین قومی سنتی که به حکم اجبار پیروی می کند غیر از آن سنتی که يك انسان و یا يك قوم معتقد به مبدأ و معاد پیروی می کند.

کسی که معتقد پیدایش و بقای عالم مستند به نیرویی مافوق عالم و منزله از ماده است، و یقین دارد که در ورای این خانه خانه ای دیگر، و بعد از این زندگی،

زندگانی دیگری هست ، چنین کسی - و چنین قومی - در آنچه می کند، سعادت هر دو نشاءه را در نظر می گیرد، و به همین جهت صورت اعمال گونه مردم، و هدفهایی که دنبال می کنند، و آرائی که دارند با دسته اول مختلف است .

و چون بینش ها مختلف است سنت ها هم مختلف می شود، مردمی که بت پرستند چه آنها که بره مائی اند و چه آنها که بودائی اند به خاطر اینکه معتقد به معاد نیستند، سنتی دارند. (روشی). و اهل کتاب ، چه آنها که مجوسی و یا کلیمی و یا مسیحی و یا مسلمانند، برای خود سنتی دارند که مخالف با سنت دیگران است .

و کوتاه سخن اینکه : در میان اقوام مزبور آنها که اهل ملت و دین آسمانی اند و به معاد معتقدند، به خاطر اینکه برای خود حیاتی جاوید و ابدی قائلند، در اتخاذ سنت ، آرائی که مناسب با این حیات باشد اتخاذ می کنند.

آنها ادعاء می کنند که بر هر انسانی لازم است که وسیله زندگی عالم بقاء را فراهم نموده ، خود را برای توجه به پروردگارش مهیا سازد، و در اشتغال به کار زندگی دنیایی که فانی است، زیاده روی نکند. و اما کسانی که ملت و دینی ندارند و تنها در برابر مادیات خضوع دارند رفتاری غیر از این دارند. و همه اینها که گفته شد جای تردید نیست .

چیزی که هست انسان از آنجایی که به حسب طبع مادی اش رهین ماده و همه زود بندش در اسباب ظاهری مادی است ، یا اسباب را به کار می زند و یا از آن اسباب متأثر و منفعل می شود، و همیشه این سبب او را به دامن آن سبب پرتاب ، و آن به دامن این متوسلش می کند، و هیچ وقت از آنها فراغت ندارد، لذا به خیالش چنین می رسد که حیات دنیای فانی اصالت دارد، و دنیا و مقاصد و مزایایی که به زندگی دنیا مربوط می شود، هدف نهائی و غرض اقصای از وجود او است ، و باید برای به دست آوردن سعادت آن زندگی تلاش کند.

پس زندگی دنیا چنین حیاتی است و آنچه در دست اهل دنیا از ذخیره ، نعمت ، آرزو، نیرو، و عزت هست حقیقتش همین است که گفتیم ، و آنچه را که فقر،

عذاب ، محرومیت ، ضعف، ذلت ، مصیبت ، و خسران می نامند نیز چنین چیزهایی است .

نمونه های از معارف قرآنی در رد اعتقادات باطل منکرین ادیان و بت

پرستان

مثلا بعضی از مردم - که همان منکرین ادیانند - معتقدند که حیات مادیشان اصالت دارد، و هدف نهائی است ، حتی بعضی از آنان گفته اند: «ما هی الا حیوتنا الدنیا» (نیست مگر زندگی دنیایمان) ولی قرآن متوجهشان می کند به اینکه : «و ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان، (نیست این زندگی دنیا مگر سرگرمی و بازی و همانا دار آخرت زندگی است) و نیز مردم معتقدند که اسباب حاکم در دنیا تنها حیات و موت ، صحت و مرض، غنی و فقر، نعمت و نعمت ، و رزق و محرومیت است.

و می گویند: ((بل مکر اللیل و النهار))، و قرآن متذکرشان می کند به اینکه : ((الا له الخلق و الامر))، و نیز می فرماید: ((ان الحکم الا لله))، و از این قبیل آیات راجع به حکم و تدبیر.^{۱۰۰}

و نیز يك عده معتقدند که خودشان در مشیت و خواست مستقلند و هر چه بخواهند می کنند، ولی قرآن تخطئه شان کرده ، می فرماید: «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله»، (نمی خواهید مگر آنچه را خدا بخواهد)، و یا معتقدند به اینکه اطاعت و معصیت و هدایت کردن و هدایت شدن به دست انسان ها است، ولی خدای تعالی هشدارشان می دهد به اینکه «انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء»، (هدایت نمی کنی هر کس را که دوست داری و لکن خداوند هدایت می کند هر کس را بخواهد) ، باز جمعی معتقدند که نیرویشان از خودشان است ، و خدای تعالی آن را انکار نموده ، می فرماید: «ان القوه لله جمیعا» (همانا قدرت ها همه از آن خداست) .

^{۱۰۰} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۵۸

و یا معتقدند به این که عزتشان تنها با داشتن مال و فرزندان و یاوران حاصل می شود، و قرآن بر خلاف این پندار حکم می کند و می فرماید: «ایبتغون عندهم العزه فان العزه لله جميعا»، و نیز می فرماید: «و لله العزه و لرسوله و للمؤمنين» (و عزت برای خداست و رسولش و برای مؤمنین).

و نیز جمعی که همان دسته اول و منکرین ادیانند معتقدند که کشته شدن در راه خدا مرگ و نابودی است، ولی قرآن آن را حیات دانسته می فرماید: «و لا تقولوا لمن يقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون» (نگویید به آنها که کشته شدند در راه خدا مرده بلکه زنده هستند و لکن نمی دانند).

و معارفی دیگر از این قبیل که منکرین ادیان و دنیاپرستان درباره آنها آراء و عقائدی دارند، و قرآن تخطئه شان نموده، به سوی معارفی دیگر دعوتشان می کند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در آیه شریفه «ادع الی سبیل ربك بالحكمه و الموعظه الحسنه» (دعوت کن بسوی پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو) مأمور دعوت به آن شده است. و این معارف که نمونه ای از آن ذکر شد

معارف و علوم بسیار زیادی است که زندگی دنیا خلاف آن را در ذهن تصویر می کند، و همان خلاف را آن چنان آرایش می دهد که صاحب ذهن، آن را حقیقت می پندارد، و خدای تعالی در کتاب مجیدش و رسول خدا به امر خدا در تعلیمش مؤمنین را هشدار داده، دستور می دهد که مؤمنین یکدیگر را به آنچه حقیقت است سفارش کنند،^{۱۵۱} همچنان که فرموده:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾ ۱۵۲

که انسانها همه در زیانند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام

^{۱۵۱} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۵۹

^{۱۵۲} والعصر - ۲ و ۳

داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند! و نیز فرموده :

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ١٥٣

(خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند.

پس قرآن در حقیقت می‌خواهد انسان را در قالبی از علم و عمل بریزد که قالبی جدید و ریخته‌گری اش هم طرزی جدید است، قرآن می‌خواهد با این ریخته‌گری اش انسانی بسازد دارای حیاتی که به دنبالش مرگ نیست، و تا ابد پایدار است، و به همین معنا آیه زیر اشاره نموده، می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ١٥٤

مسلمانان! وقتی پیامبر از طرف خدا به کارهایی دعوتتان می‌کند که مایهٔ حیات خودتان است، دعوت خدا و پیامبر را بپذیرید. بدانید که خدا حتی میان انسان و خودش قرار می‌گیرد و او همان است که شما را دسته‌جمعی به محضرش می‌برند. و نیز می‌فرماید: الأنعام

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَّئُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٥٥

کسی را در نظر بگیرید که دل‌مرده است و با راهنمایی‌هایمان زنده‌اش می‌کنیم و نوری به دستش می‌دهیم تا بین مردم بتواند راه درست را با آن پیدا کند و

١٥٣ بقره ٢٦٩

١٥٤ انفال ٢٤

١٥٥ انعام ١٢٢

برود. آیا او مانند کسی است که گرفتار تاریکی‌های اعتقادی و اخلاقی است و بیرون بیا هم نیست؟! کارهای زشتی که بی‌دین‌ها می‌کردند، این‌طور در نظرشان رنگ‌ولعاب داده شد.

و ما وجه حکمت و معنای آن را در هر آیه ای که سخن از حکمت داشت ذکر کردیم ، البته به آن مقداری که کتاب مجال بحثش را داشت .^{۱۵۶}

^{۱۵۶} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۶۰

آیه یَنجُم

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)

مثل آنانکه علم تورات را خواستند بر آنها حمل کنند اما حامل آن نشدند مثل خری است که کتابهایی بر پشت میبرد. بد وضعی دارند کسانیکه آیات خدا را دروغ میدانند. خدا هم دست ظالمین را نمیگیرد.

این آیه بهترین توصیف از عالم بی عملی است که دلش به نور علم روشن نشده و حقیقت علم در وجودش نفوذ نکرده و فقط اصطلاحاتی را از بر است. درست مثل خری که باری از کتاب بر دوشش سنگینی میکند و آن بار را به این سو و

در واقع حمال علم است به این و آن و این سو و آنسو، ولی خودش از آن بی نصیب است. شاید هم کسی از سخنانش طرفی بزند و عاقبت بخیر شود ولی خودش فایده ای از آن نمیبرد. در روایات است که بیشترین حسرت از آن چنین کسی است.

خر را به بارش چه کار؟! خر غایت همتش گاه و جوی طویله است.

آری، عالم بی عمل در عمل، علم خویش را تکذیب میکند و دروغ میانگارد. و کسی که کلام الله را ولو در عمل تکذیب کند به خود و دیگران ظلم کرده و خدا ظالمان را هدایت نمیکند.

اشاره به نکاتی

در اول سوره، نبوت فضلی بیان شده بود که خدا نصیب مؤمنین به آن کرده، و در این آیات علم نبوت که پس از ارتحال نبی باقی میماند، فضلی دانسته شده که در کسی که خدا از آن برخوردارش کرده، مسئولیت ایجاد میکند؛ اگر به آن عمل کرد، شکرش را بجا آورده و خدا علم بیشتری نصیبش میکند و اگر به آن

عمل نکرد، کفران کرده و وبال این کفران مسخ و انسلاخ از هدایت و حیرت در ظلمات است.

الان هم اگر عالمی خطایی کند یا دنیاپرستی از او دیده شود یا بوی گند قدرت طلبی از او به مشام رسد، و عوام الناس به دین بدبین شوند، از حیثی مظلوم واقع گشته اند و آنکه در حق ایشان ظلم کرده، همان عالم نمای بی عمل است. او بار خویش و دیگران را بر دوش میکشد و باید جوابگو باشد:

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ^{۱۰۷}

تا وزر خویش را بر دوش کشند و وزر آنها که نادانسته گمراه کردند. چه وزر بدی! . امام سجاد (ع) فرمود در انجیل است که اگر کسی به علمش عمل نکند، هرچه علمش بیش گردد، بُعدش از خدا بیش میگردد.

می فرماید: وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری ماند که بار کتابها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) آری قومی که مثل حالشان این که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز (براه سعادت) ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.

«**اسْفَارًا**» سفر کتابی است که حقایق از آن معلوم می‌گردد. کتب را اسفار نامیده زیرا در آن کشف میگردد چیزهایی را که پوشیده است و آیه در مقام توهین و نفهمی یهودیها برآمده و آنان را در جهالت و بی خردی تشبیه بحمار مینماید که آنها در تحمل توراة که کتاب آسمانی خود میدانند و بآن فخر و مباهات مینمایند مانند خرانی میباشند که کتابهایی بر آنان بار شود و جز سنگینی بار چیزی عایدشان نگردد.

علمای آنها کتاب تورات را مطالعه میکنند و غیر از زحمت حفظ الفاظ و معانی سطحی آن چیزی نمی فهمند و استفاده معنوی و روحانی از آن نصیبشان

نمیگردد زیرا که اگر از توراتشان بهره معنوی برده بودند البته چشم بصیرتشان باز شده و بنور قلبشان حقانیت رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن را ادراک مینمودند در صورتی که نام نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف اصحاب و یاوران او در تمام کتابهای آسمانی ثبت گردیده .

و اگر چه ظاهراً آیه راجع بیهودیان است که اهل تورات میباشند لکن در واقع شامل میگردد هر کسی را که در کتابهای آسمانی دقت ننموده باشد و بچشم دل آیات تکوینی الهی و آیات تشریحی را ننگرد و بگوش معنوی آیات را استماع ننماید و آنان کسانی میباشند که در باره آنان فرموده «صُمُّ بَكْمُ عُمِي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ»^{۱۰۸} (کران، لالان، و کورانند پس آنان تعقل نمی کنند).

شکی نیست در اینکه کسانی که قرآن را میخوانند و در معنی آن تدبّر و تعقل نمیکنند و از اسرار آن هیچ استفاده نمی نمایند بلکه فقط قناعت مینمایند بالفاظ یا بمعانی تحت اللفظی آن و هر گاه از اینکه مرتبه بالاتر روند بمعانی بدیعیه و معانی لغوی و اعراب آن اکتفاء مینمایند

چنین کسانی مشمول این آیه میگردند زیرا هر کس که از تعلیم و تربیت قرآن بهره نبرد و از اسرار آن استفاده علمی و عملی ننماید و آیات قرآن را حفظ نماید تشبیه او بحمار در باره او صادق آید.

بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

بد مثلی است مثل چنین اشخاصی یا بد مردمانی میباشند آنهایی که چنینند که آیات خدا را تکذیب میکنند و نسبت دروغ ببمبران میدهند و چون آنان ظالمند و خدا هدایت نمیکند ظالمین را آنها هدایت نمیابند. اشاره به اینکه چنین مردمانی که نسبت ناروا بسفرای الهی میدهند و آیات الهی را تکذیب میکنند دیگر قابل هدایت نمیباشند.

^{۱۰۸} سوره بقره آیه ۱۶۶

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنَّ زَعْمَتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِنَّ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ای یهودیان! اگر گمان میکنید که بیش از دیگران دوستان خدایید، اگر راست میگویید، پس آرزومند مردن و رفتن پیش خدا باشید.

لب کلام این بخش از سوره این است که اگر کسی مشتاق مرگ و لقاء الله نیست، از اولیاء خدا نبوده و از زمره همان خرابی است که پیام شفابخش دین در عمق جانشان ننشسته است. علامت صدق برخورداری از ولایت الهیه، آرزوی پرکشیدن به آغوش خداست.

چنانچه علی بن ابیطالب (ع) میفرمایند بخدا عشق پسر ابوطالب به مرگ بیشتر از عشق طفل است به آغوش مادرش. البته شیعیان ایشان هم باید نشانی از این عشق در وجودشان باشد، اگر راست میگویند.

و اگر نیست، دلیلش همانطور که در آیه بعد آمده "بما قدمت ایدیهم" است یعنی کارهای بدی که در پرونده خود به ثبت رسانده اند. چاره کار هم توبه و استغفار است. کسی که اهل طلب مغفرت نیست چطور آرزومند لقاء الله باشد!؟

در جلد چهل و یکم بحار الأنوار روایت میکند که علی (ع) در صفین بی زره میان صفها میگشت و ایشان را به جهاد ترغیب میکرد، فرزندش حسن (ع) به او گفت: پدر، این که لباس جنگ نیست! علی (ع) فرمود: پسرم بخدا باکی ندارم که من بسوی مرگ روم یا مرگ بسوی من آید. و هر لحظه مشتاق شهادت ام. سپس آیه فوق را قرائت فرمود.

تفسیر بحرالعرفان از ایشان (ع) روایت میکند که هرکس از چیزی بگریزد عاقبت در حین فرار با همان چیز روبرو خواهد شد.

می فرماید:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٦

بگو: ای یهودیان! اگر شما می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردمان دیگر، اگر راست می‌گویند خواستار مرگ شوید (تا از خانه‌ی بلا و محنت، به سرای نعمت و جنت برسید، و دیدار جانان برای شما عاشقان میسر شود).

چون یهودیان میگفتند (نَحْنُ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ وَ أَجِبَاؤُهُ) ما پسران خدا و دوستان او میباشیم این بود که در مقام اعتراض بر آنها برآمده و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو بیهودیان

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ای کسانی که یهودی میباشید اگر شما گمان میکنید که نسبت خصوصی با خدا دارید و فقط شما اولیاء و دوستان خدا میباشید نه غیر شما چون علامت دوستی چنین است که هر دوستی طالب ملاقات دوست خود است بایستی آرزوی مرگ داشته باشید که از حجاب تن و طبیعت برهید و برای آنکه خود را دوست او میدانید خالص گردید و قرب باو پیدا نمائید و هرگز چنین نیستید.

آری دوست حقیقی آن کسی بود که چنانچه نقل میکنند مکرر میفرموده (باک ندارم مرگ بر من واقع گردد یا من مرگ را ملاقات نمایم و وقتی این ملجم شمشیر بفرق همایونش زد فرمود: (فزت و ربّ الکعبة)

و در جای دیگر فرموده (و الله انس پسر ابو طالب بمرگ زیادتر از انس بچه است بیستان مادرش) آری اشخاصی که در تمام عمر آرزوی ملاقات حق را دارند و محبت او را چون جان شیرین در دل خود میپوررانند و غیر از ملاقات محبوبشان آرزوی دیگری ندارند.

چون میدانند بمرگ موانع طبیعی رفع می‌گردد و در حیات دنیا همین امور طبیعی جلوگیری آنها است این است که مشتاق بمرگ میباشند و اینکه در آیه هفتم می فرماید:

«وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»

آنان به خاطر کارهائی که مرتکب شده‌اند هرگز مرگ را برای خود نمی‌خواهند، و خدا از حال ستمکاران به خوبی آگاه است (و سرانجام، ایشان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).

اشاره به اینکه چون محبت دنیا و مال و جاه و غیره بر یهودیان مستولی گردیده و بکوشش بسیار تنعمات دنیا را بر خود فراهم نموده اند اینست که از مرگ میترسند زیرا که مرگ جدایی میاندازد بین انسان و تعیّشات جسمانی و طبیعی او ، فقط کسانی از مرگ نمیترسند که صاحب نفس مطمئنّه گردیده و در مقام صدق تمکّن و مقام نبوده و چنین اشخاصی قبل از موت اضطراری موت اختیاری پیدا نموده اند و آنانند (سابقین) که در سوره (واقعه) آنها را توصیف مینماید بمقرّبین .

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ۝

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

بگو: قطعاً مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد و شما را درمی‌یابد، بعد از آن به سوی کسی برگردانده می‌شوید که از پنهان و آشکار آگاه است، و شما را از آنچه کرده‌اید با خبر کند.

عبارت «فَيُنَبِّئُكُمْ» از ماده ی «نبا» به معنای خبر دادن و آگاهانیدن است، و این واژه در چند آیه ی قرآن مجید آمده، و در تفسیر سوره ی مبارکه ی تغابن به طور مفصل ذکر شده.

«فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (نبا) خبری را گویند که دارای سه شرط باشد

اول فائده آن بزرگ باشد دوم از کذب عاری باشد سوم از آن علم یا ظن غالب حاصل گردد مثل قوله تعالی قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (راغب)

در اینجا اشاره بدو مطلب بزرگ نموده که مشتمل بر بشارت مؤمنین و تهدید کافرین است

مؤمن کامل را بشارت میدهد که گمان مکن بمرگ فانی می‌گرددی و از اعمال خوبت بهره نمیری و بقاء محبوب خود که سالهای متمادی دل بر او بسته ای و بامید قرب او ساعات و دقائق عمر خود را گذرانیده ای نمیرسی

بدان بقدر محبتی که در دل خود اندوخته ای و احتیاجات دنیوی مانع از پیش رفت تو بوده بمردن چون موانع طبیعی و پرده‌های ضخیم امور دنیوی که از روی ناچاری جلو تو را گرفته پاره می‌گردد و هر کس بقدر معرفت و محبت و اعمال نیکویی که کرده بقرب محبوب و اله خود نائل می‌گردد آن وقت محظوظ

میگردی چیزی که (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احادی خطور نموده و از نعمتهای روحانی و جسمانی هر دو بهره مند خواهی گردید).

و کافر را تهدید مینماید که :

گمان مکن وقتی مردی از عذاب رستی و آنچه در دنیا از اعمال نکوهیده و ظلم و تعدی باولیاء الله و مخالفت امر اله و متابعت هوای نفسانی و شیطانی نموده ای گذشته و فراموش گردیده که و دار مجازاتی نیست و حساب و کتابی در کار نیست، اینطور نیست که گمان کرده ای.

اینجا جای عمل و محل مهلت و امتحان است که آنچه در باطن خبیث خود نهفته ای بروز و ظهور نماید و از قوه بفعل رسد، وقتی مردی باید برگردی بسوی آن کسی که دانای اسرار است، و آنچه در عالم شهادت و محسوسات و آنچه در عالم غیب و پنهان از انظار موجود است تماماً در علم حضوری او آشکار است.

«فَیَبِّئُکُمْ» اشاره است به اینکه:

پس از مرگ برای تو ظاهر میگرداند آنچه را که گفته ای و کرده ای با آن صفات و اخلاق نکوهیده ای که در باطن خود پنهان نموده ای با آثار و لوازم آن تماماً بر تو ظاهر میگرداند و تو را خبردار مینماید و مطابق عملت جزا می‌بینی (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرأ) .

می فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَوَرُّونَ مِنْهُ فَأِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که بآنان بگو شما هر قدر از مرگ فرار نمائید مرگ شما را ملاقات خواهد نمود.

«فَأِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» را سه طور قرائت کرده اند مشهور با فاء (فائه) زید بن علی بدون فاء (ائه ملاقیکم) قرائت نموده، و ابن مسعود چنین قرائت نموده (تَفَرُّونَ مِنْهُ ملاقیکم) بناء بر قرائت سوم معنی ظاهر است و نباید چیزی در تقدیر گرفت

لکن بنا بر قرائت اول (فائِه) (فاء) سببیه متضمّن معنی الّذی است یعنی آن چیزی که از آن فرار نموده اید یعنی (موت) بشما خواهد رسید و آن را ملاقات می‌نمائید و این طور بیان برای تأکید است که شما خواه فرار کنید از موت یا نکنید البتّه مرگ شما را در می‌یابد.

هر موجودی چهار علت دارد

همان طوری که حکماء برای هر موجود مادیّی چهار علتّ قائل گردیده اند . برای موت نیز که بازگشت آن بامر وجودی است نیز چهار علتّ میتوان قائل گردید .

علتّ فاعلی، علتّ مادیّی، علتّ صوری، علتّ غایی علتّ فاعلی مبدء تعالی است که علتّ العلل و مربّی تمام ممکنات است «خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ» همین طوری که او سبحانه خالق حیات است خالق موت نیز او است، و حکمت او چنین اقتضاء نموده که حیات دنیوی انسان محدود بحدّی باشد و بالاخره بفناء و نیستی منجر گردد .

علتّ مادیّی، چون مادّه و قوای مادی متناهی التّأثیر است و همیشه در تغییر و تبدیل است چنانچه گویند مادّه اجسام از دو چیز تشکیل شده (ماده و نیرو) و علی‌الذّوات مادّه نیرو می‌گردد و نیرو مادّه اینست که ممکن نیست بیک حال باقی ماند- و چنین است صورت مادیّی که آن را علتّ صوری نامند که آن نیز ممکن نیست بیک حال باقی ماند زیرا چنانچه در محل خود ثابت گردیده هر مرکبی که از اجزاء متضاده ترکیب و تشکیل گردیده بالاخره منحل خواهد گردید و چون بدن انسان و حیوان و نبات از عناصر ترکیب گردیده بایستی منحل گردد. و ممکن نیست به یک حال باقی بماند.

علتّ غایی موت چنانچه در محل خود ثابت گردیده اینست که چون انسان در این عالم محفوف بّماده بدنی و محتاج بلوازم زندگانی است و امور طبیعی هر آنی وی را بطرفی میکشد و مادامی که محبوس در سجن طبیعت است فعلیّت

وي محفوف بقوه و وجودش محفوف بعدم است و بمردن تمام ميگردد و بفعليت اخير خود ميرسد.

پس مادامي که در دنيا گرفتار لوازم طبيعي است ناقص و ناتمام است و در حکمت الهي مقرر گرديده که هر ناقصي را بکمال رساند و انسان بمردن تمام ميگردد و نيز چنانچه ممکن نيست براي طفل در رحم مادر رسيدن بکمال انسانيت مگر اينکه عالم رحم را ترك کند و پا در فضاء خارج گذارد در اينکه عالم نيز بايستي مراحل و منزلي را طي نمايد تا بکمال لايق بخود برسد و مردن نيز يکي از مراحل و منزلي است که بايستي طي کند تا بکمال لايق بخود برسد .

اگر مردن نبود انسان هيچوقت بکمال لايق بخود نميرسيد و وجود وي لغو ميگرديد و اعتراض به اينکه هر ناقصي طالب کمال خود است و اگر مرگ کمال باشد بايستي هر کسي طالب مردن باشد براي اينکه بکمال برسد و البته وجود کامل بهتر از وجود ناقص است پس چطور است که انسان اينکه قدر از مرگ فرار ميکند!

قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ

خطاب برسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم نموده که بآنان بگو شما هر قدر از مرگ فرار نماييد مرگ شما را ملاقات خواهد نمود.

علت فرار از مرگ

علت فرار از مرگ دو چيز است:

يکي محبت دنيا که از مقتضيات قواي طبيعي شهواني بهيمي و غضباني سببي بشمار ميرود و نفس انساني پا بند قواي طبيعي است و چون در مردن عمل اين دو قوه حيواني مهمل ميگردد و از آن لذائذ خيالي محروم ميگردند اينست سرّ اينکه کساني که فقط از قبل همين قواي حيواني محظوظ گرديده اند و ابدا آن

لذا نذ و حظوظات روحاني که از قبل اشراق نور معرفت و محبت الهي نصيب اهلش گرديده بهره اي نبرده اند و ذره اي از آن شهد انس با عالم روحاني بدانقه جانشان نرسیده چنین اشخاصي البته از مرگ گريزانند زیرا که بگمان خود بمردن همه چیز را از دست ميدهند.

اینست که نسبت بیهودیان فرموده این که «**وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ**» آنان هیچوقت آرزوي مرگ نمیکند براي دو چیز يکي وسائل حظوظات نفساني و طبيعي از قبيل مال و جاه و شهرت و رياست و باقي امور که براي خود اندوخته و دل بآن بسته اند چون بمرگ از دستشان گرفته میشود اینست که از مرگ گريزانند

و چون آرزوي ملاقات رحمتهاي الهي و قرب او را ندارند پس بچه امید آرزوي مرگ کنند هرگز آرزوي نمیکند. چنانچه اشاره دارد بآن قوله تعالي «**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ**» (بگو اگر خدا را دوست داريد از من پیروی کنید خدا شما را دوست می دارد).

دوم سبب فرار از مرگ : که هر موجود زنده اي از مرگ میترسد و حتي الامکان وسائل حيات و بقاء خود را فراهم مینماید حکمتي است الهي که براي بقاء در دل هر موجودي گذاشته که بگریزه یا باراده اختياري در بقاء خود میکوشد و وسائل بقاء خود را فراهم مینماید زیرا شكي نیست که حکمت خلقت جمادات و نباتات و حیوانات وجود انساني است؛

و کمال انساني در کمالات روحاني است که بایستي در این عالم تحصیل نماید این است که بایستي مدتي در این عالم بماند تا بکمال برسد و آنهایی که اندازه اي کمالی پیدا نموده اند کامل گردند.

و نیز انسان چون داراي دو جهت است طبيعي و روحاني و نظر به اینکه هر چیزی طالب اصل خود است روح چون از عالم روحانیین که فوق عالم جسماني است تکون یافته و بدن و قوای جسماني از همین عالم جسمانیات تحقق پیدا نموده این است که روعي که در اثر ایمان و تقوي قدري مصفی گردیده طالب عالم

روحانی خود و خلاص شدن از موانع طبیعی است و بمقتضای روحانیت خود مشتاق بمرگ می‌گردد لکن از آن طرف چون طبیعت جسمانی از همین عالم است از مرگ که فساد آن در آنست گریزان است، بقول آن شاعر

جان کشاند سوی بالا بالها

در زده تن در زمین چنگالها

*قرآن کریم می‌فرماید: «هر انسانی چشنده مرگ است» از این آیه استفاده می‌شود که مرگ مربوط به جسم انسان است نه روح، زیرا چشنده مرگ وقتی است که حقیقتی از انسان، زنده باشد تا مرگ را در کام خود بچشد. و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: «خدا روح‌ها را می‌گیرد».

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^{۱۵۹}

خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی (و وقت مشخصی که پایان عمر است).

در این مسأله (ی خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسانها) برای اندیشمندان است. «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» .

توفی به معنای گرفتن همه جانبه حق است؛ این مطلب با آنچه در ذیل آیه می‌آید که: «پس از آن که خداوند ارواح را در خواب می‌گیرد، بعضی را نگاه داشته و می‌میراند و بعضی را رها کرده و به بدن بر می‌گرداند.»^{۱۶۰} نشانه مغایرت روح با جسم است که خداوند هنگام مرگ انسان، رابطه روح و جسم

^{۱۵۹} زمر ۴۲

^{۱۶۰} سوره زمر آیه ۴۲.

را قطع می کند ، همان طور که در هنگام خواب ، این رابطه را به طور ناقص قطع می کند.

و خواب دلیل استقلال روح است و اگر در آن بیندیشند که شب هنگام ، در آستانه مرگ قرار می گیرند ، خود برای عبرت و بیداری کافی است؛ .

بنابر این رابطه روح با بدن، دارای سه حالت است:

۱- ارتباط کامل در حال بیداری .

۲- ارتباط ناقص در حال خواب.

۳- قطع کامل در حال مرگ*.^{۱۶۱}

البته علت دیگر فرار از مرگ جهل است

تصور صحیح از مرگ

*مشکل اصلی اکثر انسان ها که با مرگ درست برخورد نمی کنند تصور غلطی است که نسبت به مرگ دارند، ولی اگر تصور آن ها تصحیح شود مسلّم مرگ یا انتقال به عالم دیگر را یکی از زیبایی های عالم خلقت می یابند. در تصور صحیح از مرگ به سه نکته اساسی باید توجه کرد که عبارت است از:

۱- مرگ، نسبی است. یعنی مرگ نسبت به دنیا مرگ است و نسبت به جهان پس از دنیا تولد است، پس در واقع يك تحول است، به این معنی که مرگ پایان قسمتی از زندگی انسان و آغاز مرحله ای نوین از بخش اصلی زندگی است. مثل این است که انسان از مرحله کودکی به مرحله جوانی می آید، که در آن صورت نسبت به کودکی مرده است ولی نسبت به جوانی زنده شده است .

^{۱۶۱} از ملک تا ملکوت ص ۱۲۹.

۲- مرگ، خارج شدن از نظامی است با درجه وجودی ضعیف، و وارد شدن به نظامی است با درجه وجودی شدید که در شرایط جدید امکان ظهور حقایقی فراهم می شود که در دنیا امکان آن چنان ظهوری ممکن نبود.

۳- دنیا مانند رَجْمی است که انسان را آماده می کند برای دنیای وسیع تر، یعنی قیامت، و مرگ دوره انتقال از این دنیا به آن دنیاست تا در قیامت استعدادهایی مثل خلود و تجرد که در این دنیا امکان ظهورش نبود ظهور کند.

در این جا به فرمایش امام خمینی(ره) در این رابطه بسنده می کنیم که می گویند: معاد امری نیست که در همین نشئه طبیعت واقع شود، این انکار معاد و رجوع الی الله و تثبیت عالم طبیعت و تخلید آن است.

امر معاد مثل فساد و خاک شدن شجره و دوباره به صورت شجره درآمدن همان اجزاء، به مرور زمان با تحولات و انقلابات طبیعت نیست، زیرا تغییر شجره به منزله برگشتن به نشئه دیگر نمی باشد، در صورتی که ضرورت تمام شرایط این است که معاد، اثبات نشئه دیگر و اثبات عالم فوق الطبیعه است، و لفظ معاد هم به معنی «عود الی الله» است، عود الی الله دانستن معاد، به سبب قربی است که آن نشئه به عالم الوهیت دارد.

تعبیر «رَاجِعُونَ» در «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»¹⁶² به همین معنی است، یا این که فرمود: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»¹⁶³ به همان نحو که از عالم بالا شروع شدید، به همان نحو برمی گردید.¹⁶⁴

ماهیت مرگ

*یکی از دقیق ترین نکاتی که در بحث معاد باید مورد دقت قرار گیرد،

۱۶۲ بقره آیه ۱۰۶

۱۶۳ اعراف آیه ۲۹

۱۶۴ کتاب معاد طاهر زاده ص ۲۵ تا ۲۷

موضوع ماهیت مرگ است. قرآن در مورد مرگ کلمه «تَوَفِّي» به معنی تمام و کمال گرفتن را به کار برده است و می فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ ۖ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۱۶۵}

خداوند نفوس را در حین مرگ، و یا در حین خواب، تمام و کمال می گیرد، پس آن کس را که مقرر شده بمیرد نگه می دارد و دیگری را تا مدت معینی باز می فرستد.

پس طبق نظر قرآن مرگ نه تنها نابودی نیست، بلکه با دقت در این آیه روشن می شود؛ آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می دهد و «مَن» واقعی او محسوب می شود بدن او نیست زیرا می فرماید او را در حین مرگ و در حین خواب تماماً می گیریم، در حالی که بدن او را نگرفته و بدن به جایی نرفته است. پس معلوم می شود همه شخصیت انسان را که تمام و کمال گرفته، کاری به بدن او ندارد و ملاک شخصیت واقعی انسان همان «نفس» او است.^{۱۶۶}*

مرگ انعدام نیست بلکه انتقالی است از دنیایی به دنیای دیگر

*مرگی که خدای سبحان آن را به "حق" وصل نموده نه آن بی حسی و بی حرکتی و زوال زندگی است که به دید ظاهری ما در آید، بلکه بازگشتی است به سوی او که به خروج از نشئه دنیا و ورود به نشئه دیگر (آخرت) محقق می گردد. خدای سبحان فرمود:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ۖ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ^{۱۶۷}

^{۱۶۵} زمر آیه ۴۲

^{۱۶۶} کتاب معاد استاد اصغر ظاهر زاده ۲۷ و ۲۸.

^{۱۶۷} ق ۱۹

سکرات مرگ (سرانجام فرا می‌رسد و) واقعیت را به‌مراه می‌آورد (و دریچه‌ی قیامت را به رویتان باز می‌کند، و حوادث و صحنه‌های دنیای جدید را کم و بیش نشانتان خواهد داد. بدین هنگام انسان را فریاد می‌زنند که) این همان چیزی است که از آن کناره می‌گرفتی و می‌گریختی.

"موت" را به "حق" وصف نموده (و جائت بالحق) که بنابراین بطلان و عدم نخواهد بود. و نیز فرمود: "کلا اذا بلغت التراقي" تا آنجا که "إلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ" در آن روز، سوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود. بنابراین روز مرگ روز بازگشت به خدا و سوق به سوی اوست. از همین روی در آیات بسیاری از "اجل مسمی" به "بازگشت به خدا" و "رفتن به سوی او" تعبیر شده است.

در "علل الشرایع" از امام صادق علیه السلام در حدیثی آمده است که می‌فرماید: «...و به این ترتیب انسان از دو شأن دنیا و آخرت خلق شده و آن هنگام که خداوند این دو شأن را با هم گرد آورد، حیات انسان در زمین مستقر می‌گردد، زیرا حیات از شأن آسمان به شأن دنیا نزول کرده است. و هنگامی که خداوند بین آن دو شأن مفارقت ایجاد کند، آن مفارقت موت است و در آن حال، شأن آخرت به آسمان باز خواهد گشت.

بنابراین حیات در زمین است و موت در آسمان. چون موت بین روح و جسد جدایی می‌افکند روح و نور به قدس اولی بازگردانیده می‌شود و جسد در همان زمین باقی می‌ماند زیرا که از شأن دنیاست»*^{۱۶۸}.

^{۱۶۸} انسان از آغاز تا انجام ص ۶۳

*مراد از قبض روح قطع علاقه روح از بدن است یعنی علاقه‌ای که بدن تصرف و تدبیر بدن میکند. آیه :

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^{۱۶۹}

خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معیّتی در این مسأله نشانه‌های روشنی برای اندیشمندان است.

این آیه از دو جهت بر اتحاد موت و خواب دلالت می‌کند :

اول آن که: دلالت می‌کند "توفی" نفس هم در حال موت صورت می‌گیرد و هم در خواب. و "توفی" به معنای استیفای شی به تمام و کمال است پس روح به تمام و کمال هم در حالت خواب هم در حال موت قبض می‌شود. بنابراین خواب از این جهت همچون موت است .

دوم آنکه : در ذیل آیه به "امساک" تعبیر شده نه به قبض و این خود شاهدی است بر اینکه در حال خواب روح قبض شده است همانگونه که در حال موت روح قبض می‌شود.

توضیح اینکه در آیه شریفه در مورد کسانی که روحشان در حال خواب "توفی" شده است دو حالت تصور گشته:

۱- آن که در عالم قضای الهی بر چنین شخصی موت "در خواب" تقدیر شده باشد که در این صورت روح وی نگه داشته می‌شود (فيمسك التي)...

دوم آنکه: در عالم قضای الهی موت در خواب تقدیر نشده باشد که در این صورت روح رها می‌گردد و بدن خویش را باز می‌یابد.

از طرف دیگر می‌دانیم که هیچ موتی بدون قبض روح متصور نیست، پس از چه روی در حالت اول که موت برای نائم (خواب) تقدیر شده، خدای سبحان فرمود روح را قبض می‌کنیم، بلکه فرمود روحش را نگه میداریم؟

ظاهراً پاسخ این است که روح در همان مرحله خواب قبض شده بود و چون موت امری زائد در این قبض حاصل در حال خواب نیست، موت برای شخص (نائم) جز نگه داشتن روح مقبوض وی نیست. از این بیان فهمیده شد که تعبیر به "امساک" به جای "قبض" در حالت اول (که تقدیر موت شده) می‌رساند که حقیقت "موت" و "خواب" یکی است.^{۱۷۰}

^{۱۷۰} تعلیقات مترجم کتاب همان ص ۲۶۹

۱۷۱ آیت خواب و شباهت آن با مرگ

در قرآن می خوانیم :

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۱۷۲}.

خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد . ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد ، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معیّتی (و وقت مشخصی که پایان عمر است) . در این مسأله (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسانها) برای اندیشمندان است .

توضیحات : « يَتَوَفَّى » : کاملاً دریافت می‌دارد . به تمام و کمال قبض می‌کند و برمی‌گیرد . « الْأَنْفُسَ » : ارواح . « مَوْتِهَا » : مراد مرگ اجسام است . « يُمْسِكُ الَّتِي . . . » : اشاره به حالت مرگ است که موت کبری است و در آن روحها با بدنها به طور کامل قطع رابطه می‌کنند و برای همیشه به عالم ارواح می‌روند .

« يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ » : اشاره به حالت خواب یا موت صغری است که چهره ضعیفی از مرگ است و روحها با بدنها به طور ناقص قطع ارتباط می‌کنند یا می‌توان گفت : ارواح میان عالم روحانی و دنیای جسمانی در جولان و نوساندن . « أَجَلٍ مُّسَمًّى » : مراد پایان عمر انسانها است .

^{۱۷۱} از کتاب رساله محبت استاد شجاعی ص ۲۴۹ تا ۲۸۷ بطور خلاصه

^{۱۷۲} سوره زمر آیه ۴۲

یادآوری :

از این آیه استفاده می‌شود که :

۱ - انسان ترکیبی از روح و جسم است

۲ - روح موجودی جدا از جسم است و هنگامی که با آن رابطه پیدا کند نشانه حیات پدیدار می‌گردد.

۳ - انسان به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار می‌گیرد.

۴- «نفس» در قرآن ، نه روح است و نه جسم . بلکه انسانیت انسان ، یا انسان معنوی است^{۱۷۳} . «در این امر آیات و نشانه های قدرت و تدبیر و توحید الهی وجود دارد برای اهل تعقل و تفکر».

بنابراین، خواب عبارت است از مقبوض گردیدن روح انسان از بدن او با قبض الهی به توسط ملک و ملائکه، لکن نه به صورت قبض کامل ، و سپس فرستادن روح به بدن بعد از تمام شدن زمان خواب ، و ادامه یافتن این کار تا وقت تعیین شده، یعنی اجل برسد چه در حالت بیداری و چه در حالت خواب.

خواب نشانه توحید است

اما یکی از آیات و نشانه های توحیدی بودن خواب : مقبوض یا گرفتن روح از بدن به هنگام خوابیدن، و سپس فرستادن آن به بدن به هنگام بیدار شدن، و بعبارتی، رفتن روح از بدن و دوباره برگشتن آن به بدن در خوابیدن و بیدار شدن ، برای هر کسی که فکر و عقل خود را به کار برده و در این امر به تأمل بپردازد، اگر چه عقل و فکر او ضعیف باشد، هر عقیده و مسلکی داشته و یا

^{۱۷۳} نگا : التفسیر القرآنی للقرآن

فاقد هر عقیده و مسلکی باشد، به وضوح و به خوبی برای او این نتیجه یا نتیجه ها را خواهد داد که:

اولاً، او در این بدن خلاصه نمی شود چیزی غیر از این بدن دارد هر نامی به آن بگذارد، چه روح بنامد و چه چیز دیگر بنامد، چه برای خود توجیحات و تفسیرهایی درست بکند و چه نکند خود خواهد دید که مسئله با اینها حل نمی شود جز اینکه قبول کند چیزی غیر از بدن دارد (دقت شود).

ثانیاً، آنچه دارد و غیر از این بدن است یک موجود مستقل است و می تواند برود و می تواند برگردد و چیزی جلوی آن را نمی تواند بگیرد، به دلیل اینکه هر وقت بی خوابی طولانی داشته باشد، او بخوابد و یا نخوابد، مسلماً آن می رود و به این معنا که خوابش می گیرد و دوباره برمی گردد نه در رفتن آن چیزی می تواند مانع باشد و نه در برگشتن آن (دقت شود).

ثالثاً، آنچه دارد و غیر از این بدن است همه ادراکات او از قبیل شنیدن و دیدن و... و... همه با آن و از آن است، و به دلیل اینکه به هنگام خواب یعنی به هنگام رفتن آن همه این ادراکات هم می رود و با برگشتن آن برمی گردد.

البته این را هم می فهمد که به کلی نرفتند بلکه ادراکات و صورت بسیار ضعیف باقی ماندن آنها در بدن به هنگام خواب به این جهت می باشد که خود آن به کلی از بدن نرفته و دست بر نداشته است بلکه در عین اینکه از بدن رفته است، کاملاً از بدن جدا نشده است.

آن وقت که مرگ می رسد و کاملاً از بدن جدا میشود همه ادراکات هم به کلی می رود و به عبارتی همه ادراکات را هم به کلی با خود می برد.

رابعاً، آنچه دارد و غیر از این بدن است، در هنگام خواب که از بدن می رود، مسلماً از میان نرفته است در جایی باقی است که دوباره به هنگام بیداری به بدن بر می گردد. و این حکایت از آن می کند که آنچه دارد و غیر از این بدن است، اگر به کلی از بدن برود و کاملاً از بدن جدا شود، یعنی به هنگام مرگ نیز مثلاً در جایی و در عالمی باقی است و از میان نرفته است.

حال باید دید آنجا و آن عالم کجاست؟ در آنجا چه می کند و در چه حالی است؟
در آنجا با آن چه رفتاری می شود؟

زیرا آن جا همان جا خواهد بود که هر کسی آنچه دارد غیر از بدن اوست و هنگام جدا شدن کامل از بدن، یعنی به هنگام مرگ به آنجا می رود، و جایی خواهد بود که برای خود حساب و کتابی دارد، و سنن و قوانین و قواعدی دارد که مسلماً سنن و قوانین خاصی است، و سنن و قوانین تکوینی و تخلف ناپذیر است، به طوری که همین عالم که در آن هستیم برای خود حساب و کتابی دارد و سنن و قوانین خاص خود را دارد که همه هم تکوینی و تخلف ناپذیر است.

و در آنجا هم مانند اینجا همه چیز حساب شده خواهد بود، و همه چیز طوری خواهد بود که یا باید باشد و یا باید این نباشد. مسلماً در آنجا یعنی در عالم هم مانند اینجا یعنی همین عالم که در آن هستیم سلامت هر چیزی به تناسب خود خواهد بود و احکام خود را خواهد داشت، و مرض هر چیزی هم به تناسب خود بوده و احکام خود را خواهد داشت.

قطعاً در آن عالم هم مانند اینجا و این عالم که در آن هستیم، هر کاری نتیجه ای، هر قدمی اثری، هر راهی لازمه، هر سخنی، جوابی، هر زحمتی، ثمری، هر حرکت، غایتی، هر بدی، ضرری، هر خوبی، نفعی، هر خیانتی، عکس العملی، هر جنایتی، کیفری، هر احسانی، شکرانه، هر ظلمی، مجازاتی، هر صفتی، ظهوری، هر خلقی، بروزی، هر سستی، محرومیتی، هر جدّیتی، عاقبتی، هر نیتی، جزایی، هر اطاعتی، تشویقی، هر مخالفتی، مؤاخذه ای، هر خیری، خیری، هر شرّی، شرّی، هر عملی، مکافاتی، هر رنجی، عایدی، هر چیزی، حدّی، هر مخلوقی، حقی، هر موجودی، جایگاهی، هر جایگاهی، حکمی، هر حکمی اجرائی دارد، و هكذا...

(هرچه توان هست، دقت شود و تأمل گردد، باشد که حقایق ناشناخته نماند، و باشد که ناشناخته بودن حقایق به افکار آنها و به خیالبافی منتهی نشود.

هر که انکار حقایق می کند

جملگی او بر خیالی می تند

به هر حال عالم هستی روی حقیقت ها می چرخد و با فکر و عقیده و وهم و خیال این و آن نمی چرخد، و اگر خواستی بگو عالم ها بر اساس حقیقت پیش می رود، نه بر اساس افکار و عقاید و احکام و تخیلات این و آن.^{۱۷۴}

^{۱۷۴} رساله محبت آیت الله استاد محمد شجاعی خلاصه ای از ص ۲۴۹ تا ۲۵۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا
الْبَيْعَ ۚ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می‌شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید.

پس از اعتراض به یهودیان به مؤمنین خطاب مینماید که ای جماعت مؤمنین در روز جمعه وقتی که منادی نداء داد برای نماز جمعه شما حرکت کنید و بشتابید بسوی ذکر خدا که نماز است و در آن وقت معامله و خرید و فروش را رها کنید و اگر بدانید این عمل بهتر است برای شما از معامله و طلب سود.

در اینکه چرا جمعه را جمعه نامیده اند بین مفسرین گفتاری است:

۱- در چنین روزی خداوند از خلقت اشیاء فارغ گردید و تمام مخلوقات جمع شدند. ۲- روزی است که جماعات با هم اجتماع نمودند. ۳- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود کعب بن لوی بود.

۴- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود انصار بودند، ... انصار گفتند یهودیان در هر هفته روز شنبه را اختصاص داده اند برای عبادت و نصاری نیز روز یکشنبه را انتخاب نموده اند و برای ما نیز بایستی روزی تعیین گردد که اجتماع نماییم برای عبادت و آن را جمعه نام گذاریم پس از آن سعید بن زراره گوسفندی ذبح نمود و انصار را ضیافت کرد آن وقت چون عدّه انصار کم بودند همه سیر شدند.

پس از آن آیه فرود آمد **إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ** تا آخر، و آن اول جمعه ای بود که مسلمانها برای عبادت اجتماع نمودند و قبلا عرب جمعه را عَرُوبه بفتح عین و ضم راء میگفتند (مجمع البیان)

«إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ» (هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد)

مفسرین گویند نداء بمنزله اذان بحضور نماز است که وقتی امام بر منبر می‌نشیند برای خطبه نماز جمعه نداء میکند و مردم را میطلبد برای نماز جمعه و بروایت سائب بن زید در زمان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَكُ مُؤَدِّنًا مِيكَرِدُ وَآن (بلال) بود که وقتی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روي منبر می‌نشست بلال درب مسجد اذان میگفت

پس از آن ابو بکر و عمر نیز چنین میکردند لکن در زمان خلافت عثمان چون جمعیت مؤمنین زیاد شده بود دو مؤدِّن اذان میگفتند یکی درب مسجد و دیگری بالای سطح بازار وقتی عثمان روي منبر می‌نشست مؤدِّن اذان میگفت وقتی اذان تمام میشد جماعت برپا میشد.

«فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذُرُّوا الْبَيْعَ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

خلافی نیست در اینکه امر در **فَاسْعُوا** برای وجوب است لکن در اینکه مقصود از سعی چیست و برخی مفسرین را رأی چنین است که مقصود از امر **«فَاسْعُوا»** رفتن بطور متعارف و وقار است نه دویدن .

خلاصه ظاهرا آیه اشاره باین دارد که در موقعی که نماز جمعه برپا میگردد بایستی بیع و شراء و معاملات را رها کنید و سعی و کوشش کنید برای ذکر خدا و نماز جمعه و خطبه که مشتمل بر ذکر خدا است و در آن حال نماز و ذکر خدا برای شما بهتر است اگر بدانید یعنی اگر فائده ذکر و عبادت را بدانید.

شکي نيست که در زمان حضرت رسول صلی الله عليه و آله و سلم و همچنين در زمان خلفاء حقّه و جانشينان آن حضرت نماز جمعه با شرائطش بر تمام مردهاي آزاد مؤمنين واجب عيني بوده.

طبرسي در تفسير مجمع البيان بياني دارد که براي وضوح مختصري از آن را ترجمه مينمائيم.

چنين گويد اينکه آيه دلالت دارد بر وجوب نماز جمعه و تحريم تمام اعمال در موقعي که اذان نماز شنيده ميشود زيرا که چون بيع و معامله را نهي نموده در صورتي که بالاترين چيزي که تأمين معاش بآن ميشود از راه معامله انجام ميگيرد وقتي که از معامله نهي شد باقي تصرفات بطريق اولي مشمول نهي ميگردد.

و نيز بدليل اينکه نهي از بيع نموده معلوم ميشود حکم نماز جمعه شامل عبيد نميشود زيرا که بيع و شراء اختصاص بمردان آزاد دارد نه آنهايي که در تحت رقيتند مثل غلامان، و نيز نماز جمعه مخصوص بمرکان معين است زيرا که واجب نموده سعي و رفتن بسوي آن محل را، و نيز نماز جمعه براي مکلفين واجب است مگر کساني که صاحب عذر باشند و آنها کساني هستند که يا مريض باشند يا مسافر يا کور يا گنگ يا زن و مرد پيري که حرکت بر او دشوار باشد يا عبد باشد يا کسي باشد که منزلش از مسجد جامع زيادتر از دو فرسخ مسافت داشته باشد.

و با اين شرائط نيز واجب نميشود مگر نزد حضور سلطان عادل يعني امام عليه السلام يا کسي را که او منصوب نموده باشد براي نماز جمعه. و نزد اهل بيت عليهم السلام عدد کامل که جماعت بآن منعقد ميگردد هفت نفر است.

وَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ
كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید.

چنانچه متبادر بذهن می‌گردد امر «فَانْتَشِرُوا» مفید اباحه است که پس از نماز جمعه مانعی نیست که دنبال کسب و تجارت بروید و بجوئید فضل خدا را اشاره به اینکه، دنبال کسب و عمل بروید و اثر کار و عمل خود را از خدا بخواهید.

چنانچه در زبان مردم است که گویند «از تو حرکت و از خدا برکت» و در احادیث دارد که سه نفرند که دعای آنان قبول نمیشود یکی مردی که بزنی خود نفرین کند چون طلاق بدست او است میتواند او را رها کند نفرین او فائده ندارد دوم کسی که چیزی بکسی بعنوان قرض یا ودیعه بدهد و شاهد یا گرو نگیرد سوم کسی که از خدا طلب روزی کند و دنبال کسب و عمل نرود دعای او مستجاب نمیگردد.

اخبار و احادیث در فضیلت روز جمعه و غسل و عبادت در آن روز بسیار رسیده... از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده بهتر روزی که آفتاب در آن برآید روز جمعه است خدای تعالی آدم علیه السلام را در چنین روزی خلق نموده و در این روز بزمین فرود آمده و در این روز وفات نموده و روز قیامت روز آدینه باشد.

و هیچ جانوری نیست مگر آنکه در آن روز خدا را تسبیح مینماید و در روز جمعه ساعتی هست که هیچ مؤمنی در آن ساعت دعا نمیکند مگر آنکه مستجاب میگردد.

و راجع بآن ساعت در روایت نقل شده که یکی آن ساعتی است که مؤذن اذان گفته و صفها آراسته گردیده و میخوانند اقامه گویند و در روایت دیگر آن ساعت آخر روز جمعه است وقتی که تقریباً نیم ساعت مانده باشد بغروب (منهج).

«وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

در این آیه مؤمنین را امر میفرماید بذکر بسیار بر نعمتهای بیحساب که بخلق عنایت نموده مخصوصاً بمؤمنین که بالاترین نعمتها نسبت بآنان ارسال رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و موفق گردیدن آنها بشرف اسلام و نماز با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.

بعض مفسرین گفته اند مقصود از ذکر در اینجا فکر است. در حدیث است: (تفکر ساعة خیر من عبادة سنة) و بروایت دیگر (ستین سنة) يك ساعت فکر کردن بهتر است از عبادت يك سال یا شصت سال.

در اینجا صدر المتألهین بیانی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم در بیان آیه اشراقاتی ذکر مینماید.

در اشراق دوم چنین گوید بعد از قوله تعالی

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً

پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب فرمود میخواهید شما را خبردار کنم ببهترین اعمال و پاکیزه ترین آنها نزد پروردگار خودتان که بآن بلند گردد درجات شما و بهتر باشد برای شما از ورقهای طلا و بهتر باشد برای شما گفتند آن چیست یا رسول الله صلی الله علیه و آله ؟

فرمود ذکر خدای عزّ و جلّ، و نیز از آن حضرت است که فرموده (سبق المفردون) گفتند آن کیست، فرمود کسانی که مداومت مینمایند بذکر خدا در قیامت وزرهای آنان برداشته میشود و سبک بار میگردند.

و بدان که برای کسانی که باطنشان بنور معرفت روشن گردیده منکشف گردیده که بهترین اعمال روحیه و قلبیه و نفسیه و بدنیّه ذکر خدا است، و لکن از برای ذکر مراتبی است: بعضی قشرند و بعضی لبّ و برای ذاکر نیز باعتبار ذکر مراتبی است و هر ذکری را نتیجه ایست.

به ما توصیه شده «و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون» ذکر خدا را کنید تا به سعادت برسید. منظور از ذکر در اینجا اعم از ذکر زبانی و قلبی است، در نتیجه شامل توجه باطنی به خدا نیز می شود. و کلمه ((فلاح)) به معنای نجات از هر نوع بدبختی و شقاء است که در مورد آیه با در نظر گرفتن مطالب قبلی .

یعنی مسأله تزکیه و تعلیم، و مطالب بعدی، یعنی توبیخ و عتاب شدید، منظور همان تزکیه و علم خواهد بود، چون وقتی انسان زیاد به یاد خدا باشد، این یاد خدا در نفس آدمی رسوخ می کند، و در ذهن نقش می بندد، و عوامل غفلت را از دل ریشه کن ساخته، باعث تقوای دینی می شود که خود مظنه فلاح است، همچنان که فرموده: ((و اتقوا الله لعلکم تفلحون)). تقوی پیشه کنید تا سعادتمند شوید .

و با نظری دیگر به آیه دهم:

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

سه دستور در این آیه برای رسیدن به فلاح و خوشبختی بیان شده

نماز که پایان رسید در زمین پراکنده شوید و بدنبال متاع دنیا که آنهم فضل خداست بروید درحالیکه باز هم بسیار ذکر خدا میگویید، باشد که کثرت ذکر، شما را رستگار کند.

در این آیه نعمات دنیوی هم مصداقی یا گوشه ای از فضل خدا دانسته شده اند و جالب است که عبارت "ابتغاء" را برای آن بکار برده، یعنی باید "بدنبال" آنها

بود. راهش را هم گفته که "انتشار" است، یعنی باید از خانه خارج شد تا به روزی دست یافت. در گوشه گیری و تن پروری چیزی گیر آدم نمیآید!

البته بیحرص و آرزو و طمع؛ و در حال ذکر! اصلا این ذکر است که از آن آفات مانع میشود و هم رزق را جلب میکند و هم توفیق شکر و استفاده درست و خدایسندانه از آن میدهد. دنیا برای غافلین، نکبت امروز و نعمت فرداست و برای ذاکرین، برکت امروز و رحمت فردا. این بسته به خود انسان است و ربطی به دنیا ندارد.

القاب دنیا در قرآن

در قرآن برای دنیا سه لقب خوب بکار رفته که عبارتند از «خیر، فضل، و زینت». دنیا وقتی بد میشود که به هر قیمتی انسان خواهانش باشد. یعنی انسان آخرتش و پاکی روحش را بفروشد تا به آن دست یابد. اصولاً یکی از حقایق نسبت به انسان این است که آدم نمیتواند در عین واحد چند چیز را بخواهد، پس وقتی دنیاخواه شد، خدا خواهی از دلش رخت برمیبندد. اگر هم خداخواه شد، دنیاخواهی از دلش پاک میشود.

اما یک نکته ای اینجاست: اگر خداخواه شد، چون دنیا دست خداست، به دنیا هم خواهد رسید؛ به آخرت هم خواهد رسید؛ به آرامش هم خواهد رسید. پس حیف است آدم این یک برگ برنده اش را روی چیزی جز خدا که همه چیز دست اوست، بگذارد و این یک تیرش را بجای دیگر حواله کند.

راجع به نماز عبارت «سعی» را بکار برده بود، یعنی دویدن، و راجع به روزی عبارت «ابتغاء» را بکار برده، یعنی پیگیری، یعنی به دنبال دنیا و آخرت، هر دو باید رفت، منتها دنبال آخرت باید دوید و دنبال دنیا باید جستجو و پرس و جو کرد؛ تازه آنهم پس از نماز جمعه! توجه بفرمایید که دنیای بعد از نماز جمعه فضل است اما دنیای بجای نماز جمعه تجارت و لهو است.

تفسیر نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که "انتشار" بعد از نماز، برای دنیا نیست بلکه برای زیارت برادران و عیادت مریضها و طلب علم است.

محاسن از امام صادق (ع) روایت میکند که جمعه برای دنیا نیست و "انتشار" بماند برای شنبه.

عدةالداعي از امام صادق (ع) روایت میکند که با اینکه روزی تضمین شده، اما من سوار بر مرکب میشوم و در پی اش از خانه خارج میگردم؛ چون دوست دارم خدا مرا ببیند که "ابتغاء از فضل او" میکنم. کسی که چنین نکند، حبس دعا میگردد و روزی اش نقصان مییابد.

آیا گمان میکنی اگر کسی در خانه اش بنشیند و در خانه اش را گل بگیرد روزی بسوی او خواهد آمد؟ راجع به انتشار در زمین و طلب روزی از فضل خدا آنچه کلید کار است خواستن روزی و استقبال از آن است نه الزاما جان کندن و رنج کشیدن.

پیامبر اکرم (ص) مدتی چوپان و سپس مدتی مباشر خدیجه و کارگزار او برای تجارت با مالش بودند، پس از ازدواج با خدیجه از پولی که خدیجه به ایشان بخشید ارتزاق میکردند و گاهی هم کاروانی بسوی شام میبردند.

پس از بعثت همه وقتشان به تبلیغ و هدایت گذشت و مال خدیجه را خرج میکردند. پس از هجرت به مدینه از هدایایی که مردم میدادند و خمس غنائم و صفو المال جنگها ارتزاق مینمودند و فعالیت مستقیم اقتصادی نداشتند.

امیرمؤمنان (ع) نخست تحت تکفل پیامبر (ص) و نان خور ایشان بود. پس از هجرت مدتی اوضاع پیامبر (ص) به نابسامانی گرایید و علی (ع) هم با فاطمه (س) ازدواج کرده بود، لذا برای سیر کردن خانواده مدتی در باغ یهودیان کارگری میکرد. به مرور چاههایی در منطقه عیر حفر و نخلستانهایی احداث کرد و نیز از مالی که به پیامبر (ص) میرسید برخوردار و غنی شد. علی (ع) زندگی زاهدانه ای داشت و از این حیث بی نظیر بود.

روایتی از ایشان در دست است که از نعمات خدا بر من این بود که تا پیامبر اکرم (ص) دستش باز بود مجبور به کار نبودم. پس از رحلت پیامبر (ص) فدک

که مال با ارزشی بود و پیامبر (ص) به دخترش بخشیده بود از فاطمه (س) غصب شد و امیرمؤمنان (ع) نیز خانه نشین و به زراعت مشغول گشت.

در این دوران زمین بسیار بزرگی را در ینبع در ساحل دریای سرخ به دلیل موات بودن به قیمتی اندک خریداری کرده و طی سالیان به زحمت و مشقت از آن باغی آباد پدید آورده بودند. ملک ینبع تا چند نسل در دست وارثان ایشان بود. علی (ع) در دوران امارت دیگر کار اقتصادی نکرد و از ثروت خویش بهره میبرد و املاک را برای زراعت در اختیار دیگران میگذاشت.

امام مجتبی (ع) در سعه معاش زندگی میکرد و بسیار بخشنده بود. چندبار تمام اموالش را به دو بخش مساوی تقسیم کرده و نیمی از آنرا در راه خدا بخشید. طبق یکی از بندهای معاهده صلح با معاویه، خمس آفریقا به ایشان تحویل میشد و ایشان در جهت مصالح شیعیان مصرف مینمود.

از سیدالشهداء (ع) همین در دست است که املاکی داشته اند. راجع به زندگی اقتصادی امام سجاد (ع) مطلب دقیقی در دست نیست جز اینکه لباس گرانبها میخریدند و پس از مدتی استفاده میفروختند و پولش را صدقه میدادند. همچنین در برخی اخبار از باغ و خادمان ایشان صحبت به میان آمده.

امام باقر و امام صادق امام کاظم (ع) از طریق خرید و فروش زمین و خانه و محصولات باغی و سود مالی که در اختیار مباشرانش قرار میدادند تا مضاربتا با آن تجارت کنند و نیز اموالی که مردم به ایشان میبخشیدند ارتزاق میکردند. مال که فزونی مییافت سفره ایشان پر رونق و مال که کاهش مییافت سفره ایشان زاهدانه میشد.

این امامان سرمایه زیادی داشتند اما سعی میکردند نقدینگی زیادی پیش خود نگه ندارند. پس مال نقد را به مال التجاره بدل میکردند یا انفاق مینمودند یا با آن ملک میخریدند و به مساقات یا مزارعه در اختیار دیگران قرار میدادند. روایاتی هم من باب زراعت کردن و زحمت کشیدن در مزارع توسط خود ایشان در دست است.

امام رضا (ع) اموالی را از پدرانشان به ارث برده بودند و البته پس از رحلت پدر با ورثه بر سر تقسیم ارث اختلافاتی هم بروز کرد و کار به محاکم حکومتی کشید. در دوران نیابت عهدی ایشان هم گزارشی از کار اقتصادی مستقیم توسط ایشان در دست نیست.

امامان بعدی هم نوعاً منزوی و خانه نشین یا در حصر و زندان بودند اما اخباری از رسیدن اموال از شیعیان بلاد به ایشان در دست است. در این دوران امامان در مناطق شیعه نشین وکیل و نایب داشتند تا مبانی تشیع را تدریس کنند و مال را جمع و تقسیم نمایند. از کیفیت معیشت امام عصر (عج) نیز اطلاعی در دست نیست. پایان بحث.

از اهل بیت (ع) حدود صد روایت راجع به کار نقل شده است.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که پس از پایان نمازهای واجب، بر در مسجد بیاستید و بگویید: خدایا همانطور که مرا دعوت کرده بودی به مسجد آدم و نماز خواندم و حالا طبق امرت در زمین منتشر میگردم، پس مرا عمل به طاعت و اجتناب از سخط و کفاف رزق عنایت فرما!

وسائل الشیعه از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس در بازار به هنگام غفلت مردم و سرگرمی آنها به داد و ستد، خالصانه ذاکر باشد، خداوند چیزهایی به او میدهد که به فکر بشر خطور نمیکند.^{۱۷۰}

^{۱۷۰} [تفسیر معنوی قران کریم - سوره جمعه - جلد ۲۸، صفحه ۱۲۵]
[تفسیر معنوی قران کریم - سوره جمعه - جلد ۲۸، صفحه ۱۲۷]

نتیجه ذکر

وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ذکر خدا را زیاد یاد کنید تا به فلاح و سعادت برسید.

راجع به ذکر خدا؛ هم کمیت آن باید زیاد باشد، هرچه بیشتر بهتر! و هم کیفیت آن باید عالی باشد: **الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ**^{۱۷۶} نتیجه ذکر عبد یعنی (آن کسی که بمقام عبودیت رسیده) ذکر خدا است قوله تعالی:

«فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»

یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم

و بعضی گفته اند در این عبارت تقدیم و تأخیر است زیرا که خداوند امر نمود بذکر با (فاء) تعقیب و باین اعتبار در معنی میگردد. مثل قوله تعالی «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» و قوله تعالی «رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» یعنی یاد کردن عبد خدا را، نتیجه این است که خدا او را یاد نموده، و چنین است محبت عبد نسبت بخدا و نیز رضای او از خدا که منشأ تمام آنها خواست خدا و منبعث از حبّ ذاتی الهی و آن لطف و احسانی است که نسبت بمخلوقات خود دارد.

و حقّ در مطلب اینست که گوئیم قوله تعالی «فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم، و اینکه یاد خود را مترتب نموده بیاد نمودن و تذکر بنده خدا را، بطور اعداد است نه آنکه تذکر و یاد کردن انسان مبدء خود را علت حقیقی باشد برای آنکه خدا او را یاد نماید بلکه تذکر او معدّ و شرط است برای آنکه لایق گردد که مورد لطف و رحمت مبدء خود واقع گردد و مورد نظر او شود زیرا که تمام حالات عبد تابع آن چیزی است که در علم خدا و در قضاء اجمالی و تفصیلی موجود است.

^{۱۷۶} سوره المؤمنون: ۲

پس یاد کردن ما خدا را سببش آنست که در لوح محفوظ و ذکر حکیم ثبت گردیده و نیز ثمره ذکر عبد و رضاء و محبت او و باقی صفات و اعمال نیک او منتج چنین نتایج عالی است.

زیرا همان طوری که هر چیز حادثی علت و سبب دارد غایت و فائده نیز دارد و غایت و فائده اش همان است که سبب علت فاعل شده است و در محل خود مبرهن گردیده که علت شیئی و غایت آن در معنی یکی است و دوئیّت آنها باعتبار است، آیا نمی بینی هر فاعل مختاری اول نتیجه عمل را در نظر می آورد و همان غایت و نتیجه عمل محرک او می گردد.

و چون چنین است می گوئیم چون خدای سبحان علت هر چیزی و غایت او است و اول هر ذکری و فکری و نهایت او است و ظاهر هر موجودی و باطن او است پس باطن او عین ظاهر، اول او عین آخر او است. و العلم هنا عین العین است پس از اینکه بیان معلوم میشود که هر دو وجه در ذکر صحیح است.

(یعنی چه بگوئیم ذکر خدا سبب ذکر بنده میشود یا بعکس چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید) و اینکه ایضا از علومی است که اختصاص پیدا نموده بدوستان خدا و مشتاقین و مجذوبین او.

پس از بیان اینکه مقدمه بر میگردیم به بیان «مراتب ذکر و ذاکر و نتیجه هر یک از مراتب»، پس می گوئیم:

برای ذکر و ذاکر مراتبی است: «ذکر زبان، ذکر جوارح و ارکان، ذکر نفس، ذکر قلب، ذکر روح، ذکر سر»

بیان تعیین ذکر و نتایج آن

«ذکر لسان» اقرار بشهادتین و نتیجه آن حفظ خون و مال است

(فاذکرونی بالایمان انکرکم بالامان)

«ذکر ارکان» استعمال طاعات و عبادات است برای رسیدن بثواب

فاذکروني بالطاعات اذکرکم بالمتوبات)

«ذکر نفس» بتسليم اوامر و نواهي براي فائز شدن بنور اسلام

فاذکروني بالإسلام اذکرکم بنور الاسلام)

«ذکر قلب» تبديل اخلاق ذميمة و تحصيل اخلاق کریمه براي تشبّه بحقّ و دخول در سلك دوستان او و اتّصال بجناب او

فاذکروني بالاخلاق اذکرکم بالاستغراق)

«ذکر روح» بمنفرد بودن و تحصيل محبّت براي حصول معرفت و حکمت

فاذکروني بالتفريد و المحبة اذکرکم بالتوحيد و القرية)

«ذکر سرّ» بذل وجود براي يافتن معبود

فاذکروني ببذل الوجود و الفناء اذکرکم بنيل الشهود و البقاء)

و اینکه حقيقت قوله تعالي است که در حديث قدسي است (و ان ذکرني في نفسه ذکرته في نفسي) . و اين لبّ لباب و ذکر حقيقي و غايت اخير امر است که در آيه بالا امر بذکر نموده، و آن اين است که ميگرداند «ذاکر را مذکور و مذکور را ذاکر، بلکه ذکر و ذاکر و مذکور يکي ميگردد»، چنانچه حق تعالي فرموده «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ بِاللهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ».

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلُ الْأَمْرُ

فَكَانَتْ خَمْرٌ وَ لَا قَدْحٌ وَ كَانَتْهَا قَدْحٌ وَ لَا خَمْرُ

(پس اين مطالب را بفهم و قدر آن را بدان). پس از آنکه مراتب ذکر معين گرديد: قوله تعالي وَ اذْکُرُوا اللهَ کَثِيرًا جامع تمام مراتب ذکر ميگردد، و نيز شامل ميگردد مراتب غايت و فوائدي که از تمام اقسام بر آن مترتب ميگردد

قوله تعالي «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» اشاره به اينکه براي هر مرتبه اي از آن فلاح و رستگاري است بحسب همان مرتبه و همان طوري که مناسب آن است .

(فانكروا الله باللسان لعلكم تفلحون) ذكر زبان ، رستگاري است باعتبار حفظ جان و مال و امان . (و بعمل الاركان لعلكم تفلحون) و عمل به ارکان ، برسیدن بدرجات بهشت.

(و بالنفس بالاستسلام لعلكم تفلحون) و با نفس ، بنور الاسلام و استغراق در محبت قلب شايد رستگار گرديد (و بالروح لعلكم تفلحون) و با روح ، بمعرفت و حكمت و از جهت باطن بقاء در حق شايد رستگار گرديد برسیدن شهود او و جمال او و بقاء بالله بعد فنا فائز گرديد (پايان).

آري معني حقيقي ذكر همان تذكر است و ذكر كثير در باره كسي صادق آيد و وي را در رديف ذاكرين حقيقي بشمار آرد كه در تمام حالات در خوشي و ناخوشي در حال صحت و مرض در بلاء و نعمت در همه حالات چشم دلش بسوي حق نگران باشد .

و در تمام اعمال رضاي مبدء خود را منظور دارد و هر يك از اعضاء و جوارح خود را بر آن عملي كه موظف بر آن گرديده وادار نمايد و آني از وظائف مرجوعه بآن سستي ننمايد آن وقت بداند كه در مورد لطف الهي واقع گرديده و منظور نظر حق تعالي گرديده .

كسي كه چنين حالي صفت و ملكه او گردد بصفاي قلب خود مي يابد كه ذاكر و مذكور و محبّ و محبوب و حامد و محمود و شاكِر و مشكور او است و بس. يعني ديگر خود را منشا اثر مستقل نمي بيند و تمام فضائل را از حق و قائم باو مي بيند.

يعني فعل و عمل خود را در عين حالي كه از خود ميداند نسبت بحق تعالي ميدهد و نه آنكه خود را مسلوب الاختيار داند بلكه ميداند اختيار او ناشي از اختيار حق است اگر گويد من فلان عمل را نمودم درست گفته و اگر گويد خدا کرده آن نیز درست است.

فصل بیست و یکم

وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰)

مراتب ذکر و ذاکر تا حدودی بیان شد و بیان شد برای ذکر و ذاکر مراتبی است: ذکر زبان، ذکر جوارح و ارکان، ذکر نفس، ذکر قلب، ذکر روح، ذکر سرّ .

حال می‌گوییم: باید قلب سلیم باشد که اثر ذکر در آن تجلی یابد و اولین مرحله این سیر و سلوک توبه است و با تخلیه و تزکیه و تحلیه با معرفت خدا و یاد خدا با اسماء و صفات او ...

اولین منزل : توبه - و استغفار

یکی از مطالبی که در کتاب‌های اخلاق و اخبار ذکر می‌شود مسأله توبه است؛ قرآن در آیات شریفه زیادی به مسأله توبه متعرض شده است و مردم را به توبه دعوت کرده و انسان تائب را ستوده است؛ علماء در کتب فقهی شان توبه را یکی از واجبات شمرده اند. کسی که توبه نکند هر آن و هر ساعت برای او گناه نوشته می‌شود

اقسام و مراتب توبه

توبه در واژه عربی به معنای رجوع و برگشتن است... وقتی ما دقت کنیم برگشتن انواعی دارد، گاهی برگشتن جسمانی است، کسی از مکانی به یک مقصد خاصی سفر کرده و سپس از آن مقصد خاص برمی‌گردد، این توبه جسم از مکان است، برگشتن جسم از یک مکانی است که آنجا رفته بود و بعد برمی‌گردد، این توبه جسمی است.

دوم توبه روح است، و توبه نفس است، برگشتن نفس است، روح انسان و نفس انسان از یک اعتقاد، فکر و دانشی که پیدا کرده بود و باوری که برای خود اتخاذ کرده بود، برمی گردد، این یک رقم توبه است.

پس نتیجه می گیریم که توبه بر دو نوع است: توبه عام و توبه خاص .

«توبه عام» آن است که آدمی به وسیله ذکر و جهد و تلاش از عصیان به طاعت درآید، و از صفات ذمیمه به صفات حمیده ، دگر شود، و از تن آسایی به ریاضت گراید.

و «توبه خاص» این است که آدمی از اعمال حسنه به معارف واصل شود، و از معارف به درجات ثواب، و از درجات ثواب به قرب ، و از قرب به لذات نفسانی لذات روحانی، و آن ترک ما سوای الله و مأنوس شدن بدو و با عین یقین نگرستن به اوست.

مراحل توبه حقیقی در کلام حضرت امیر(ع)

روایتی در نهج البلاغه است که علی (ع) در آن توبه کامل را معرفی می کند. ماجرا از این قرار است که مردی خدمت علی (ع) رسید و نشست پیش حضرت و گفت « اَسْتَغْفِرُ اللهَ » حضرت فرمود: « تَكَلَّمْتُكَ أُمًّا » "مادرت به عزایت بنشیند". یعنی بمیری این چه حرفیست که می زنی؟! « اَسْتَغْفِرُ اللهَ » که توبه نیست، توبه شرایط دارد؛

گفت: "یا علی! شرایطش چیست، توبه حقیقی چگونه است؟

فرمود: اگر بخواهی از گناه توبه حقیقی کنی شش کار باید انجام دهی:

۱- النَّدَمَ: اول نسبت به آن گناهی که انجام دادی واقعاً پشیمان شده باشی. فرض کنید بعد از این که انسان تیر از دستش خارج شد و کسی را کشت، وقتی که این منظره هر وقت به خاطرش بیاید ناراحت و پشیمان می شود، چرا من چنین کاری کرده ام.

برای شوخی یا برای تربیت سیلی زد و بچه مرد، به عنوان شوخی کاری کرد
خطای بزرگی صادر شد، هر وقت این منظره را فکر می کنی ناراحت می
شوی. توبه حقیقی معنایش این است که وقتی آن کار زشت را فکر کنی ندم و
ناراحتی پیدا کنی

۲- الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا: تصمیم بگیری که پروردگار! دیگر من
سراغ این کار نخواهم رفت نسبت به آن کار پشیمانی و تصمیم داری بعد از
این دیگر آن کار را انجام ندهی

۳- أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ: اگر کار زشتت به مردم ضرری رسانده
است، اگر کار زشتت و گناهت گناه حق الناس بوده نه حق الله، اگر مال کسی
را خورده ای، جان کسی را تلف کرده ای، حق کسی را ضایع کرده ای، توبه
در این جا فقط اظهار استغفار نیست، بلکه باید دنبالش بروی و بهای جان و
مال او را بپردازی، دیه او را بدهی، از او استحلال بطلبی، این هم بعد سوم
توبه است .

۴- أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتَهَا: اگر چنانچه توبه تو کاری است که
واجبی را ترک کردی و قضا دارد، مدت ها نماز نخواندی، روزه را خوردی
و امثال این ها، اگر توبه ات قضا آورده، اگر گناهت قضا آورده، باید
قضای آن عمل را انجام بدهی و برای قضای نماز و روزه ات اقدام کنی.

۵- أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ: اگر گناهت گناهی بوده که از انجام آن گناه نیروی بدنی
پیدا کردی گناهت گناهی بوده که مثلاً یعنی لباس مردم مرفه را پوشیدی،
غذاهای سرقت شده و غصبی خوردی، در مسکن های مرتب و عالی نشستی،
مثل بعضی ها که تمام شئون زندگیشان از راه اختلاس مال مردم انجام گرفته
و مدت ها و سال ها این بدن با مال حرام تربیت شده و بدن از راه لقمه حرام
نمو نموده، اگر گناهت یک چنین گناهی است که در بدنت نیرو گذاشته و در
تربیت بدن تو دخالت داشته، این جا توبه حقیقی این است همان گونه که لذت
گناهان، بدن تو را تربیت کرد، آنقدر باید بر این بدن ناراحتی بچشانی که تمام

آن گوشت ها که از راه حرام پیدا کردی همه آب شود و به حالت اول باز برگردی. این بُعد پنجم توبه است.

۶- أَنْ تُدِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ: هر چه خوشی دیدی باید به این بدن ناخوشی وارد کنی، هر چه لذت دیدی در مقابل او بر بدن زحمت و مشقت بدهی و زیر شکنجه قرارش بدهی تا از آن لذت های حرامی که انجام دادی توبه کرده باشی.

وقتی که چنین شدی تو یک توبه صحیح انجام داده ای . نسبت به گذشته پشیمان، نسبت به آینده تصمیم جدی، نسبت به حقوق مردم سراغ حقوق مردم رفتن، نسبت به قضا و کفاره، آن ها را انجام دادن، نسبت به گوشت زیادی، گوشت ها را آب کردن، نسبت به لذت، زحمت دادن، « فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ . عَلَى (ع) می فرماید: اگر این ها را انجام دادی می توانی بگویی که من یک توبه حقیقی کردم.

تفاوت بین "عفو" و "غفران یا مغفرت" چیست؟^{۱۷۷}

و چقدر خوب است که به این تفاوت ها توجه می شود؛ چرا که هر زبانی نسبت به زبانی دیگر، با کمبود و ازگان جایگزین مواجه می گردد و همین امر سبب می گردد که گاه کلمات متفاوت را به یک معنا به کار ببرند که از جمله همین "عفو و غفران یا مغفرت" می باشد که هر دو را به یک کلمه «بخشش - آمرزش» ترجمه می نماییم؛ و حال آن که هر کدام از آنها، معنای خاص خود را دارد.

چنان که در قرآن کریم، نه تنها به صورت جداگانه به کار رفته، بلکه در یک آیه، هر دو کلمه «عفو و مغفرت» در کنار هم به کار رفته است که این نشان

^{۱۷۷} پایگاه پاسخگویی به سوالات و شبهات (ایکس - شبهه):

می‌دهد معنای متفاوتی دارند. گاهی در یک آیه، فقط از واژه‌ی "غفران" استفاده شده مانند: «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ -»^{۱۷۸} و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست»؛

اما در آیه‌ی بعدی، هر دو واژه را کنار هم می‌آورد، که حاکی از تفاوت معنای آنهاست. «...وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^{۱۷۹} و بیمارز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما تنها سلطان ما و یار و یاور ما تویی، ما را بر گروه کافران یاری فرما.

«عفو»:

"عفو" به معنای "بخشش" می‌باشد؛ اما "بخشش" یعنی چه و در کجا مصداق می‌یابد، ما به "جود" نیز بخشش می‌گوییم، مثل این که کسی چیزی را به دیگری ببخشد؟ وقتی کسی کاری می‌کند که مستحق "تنبیه و مجازات" می‌گردد که به آن "عقوبت = عاقبت و نتیجه" نیز می‌گوییم، اما صاحب حق، داور و حاکم از مجازات او صرف نظر می‌نماید، و در واقع این مجازات را بر او می‌بخشد، "عفو" گفته می‌شود.

فرض کنید که کسی امانتی به دیگری داده و او موظف به حفظ آن بوده، اما حفظ نکرده و امانت ضایع شده است. پس صاحب امانت، صاحب حق می‌باشد، اما ضایع کننده از او طلب "عفو" می‌کند و او نیز می‌بخشد.

طلب عفو ما از خداوند متعال، یعنی می‌دانیم که خطا و معصیت نموده‌ایم، تو نیز حق داری که ما را به نتایج نامطلوب کرده‌های خودمان برسانی و معذب گردانی، اما این کار را نکن، و بر ما ببخشی.

^{۱۷۸} بقره، ۲۸۵

^{۱۷۹} بقره، ۲۸۶

«غفران»:

غفران (مغفرت)، به معنای "پوشش دادن" می‌باشد. این "پوشش دادن" نیز جنبه‌ها و ابعاد گوناگونی دارد. این پوشش سبب می‌گردد که "آثار گناه" پدیدار نگردد، نه این الزاماً خودش از بین برود.

یک موقع شما جراحی را با باند، لباس، پارچه و ... می‌پوشانید تا دیگران نبینند – یک موقع شما روی خطای کسی پوشش می‌گذارید تا دیگران متوجه آن نگردند – یک موقع روی هیزم و آتش روشنی پوشش می‌گذارید تا شعله‌ور نگردد ...؛ و ما از خداوند غفور می‌خواهیم که روی گناهان ما به هر جهت و از هر حیث پوشش بگذارد، تا جایی که حتی خودمان دیگر آن را نبینیم و به یاد نیآوریم، و اثرات سوء آن بر جان، روان، اخلاق و سرنوشت اخروی ما، از بین برود.

در چنین حالتی هیچ ضرورتی ندارد که اصل آن زخم، جراحت، هیزم یا گناه نیز از بین رفته باشد، مگر آن که شامل "عفو و محو" گردد.

نکته ای قابل توجه

پوشش دادن، الزاماً مربوط به گناهان نمی‌باشد، بلکه تمامی "ذنوب" را نیز شامل می‌گردد و "ذنب" فقط گناه نیست، بلکه هر چه به انسان بچسبد و همراه او شود نیز "ذنب" است؛ مانند سابقه، شایعات، تهمت‌ها و ...!

چنان که در قرآن کریم به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود که خداوند به تو فتح مکه را داد تا تمامی ذنوب گذشته و آینده تو را ببوشاند، یعنی تمامی تهمت‌هایی چون ساحر، شاعر، مجنون و ابتر را پوشش دهد، نه این که ایشان العیاذ بالله اهل گناه بوده و خدا گناه قبل و بعد او را می‌بخشد. مگر می‌شود که خداوند متعال گناهان بعد کسی را از قبل ببخشد:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»^{۱۸۰}

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم * تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند پوشش دهد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید.

«محو»: کتاب اعمال دست اوست، مال اوست و اختیارش با اوست، پس هر چه را بخواهد عفو می‌کند، هر چه را بخواهد مشمول مغفرت می‌نماید و هر چه را بخواهد، "محو" می‌گرداند.

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^{۱۸۱}

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست.

«صفح»: صفح نیز یک مرحله دیگر است و آن را بالاتر از عفو گفته‌اند. مثل این که در عفو، شما بگویید: «من فلان خطا را کردم و بر من ببخشای و صاحب حق بگوید: من فلان خطای تو را بخشیدم»، اما در "صفح"، از این صفحه گذر می‌شود و اصلاً به روی طرف آورده نمی‌شود و با نگاه به خوبی‌ها، به او جایزه هم داده می‌شود.

تجلی این صفات در انسان

آیا در منازل سلوک بین عفو الهی و غفران ربوبی تفاوتی وجود دارد؟

رشد و کمال، یعنی اسمای الهی [علیم، حکیم، جواد، کریم، غفور، رحیم، غیور و ...] در آدمی تجلی یابد و هر چه این اسما بیشتر تجلی یابد، انسان کامل‌تر می‌شود. از این‌رو، دستور فرمود که همه شما اهل "عفو و مغفرت و صفح"، نسبت به یک دیگر و از جمله "اعضای خانواده" باشید؛ و البته بدیهی است که

^{۱۸۰} فتح، ۱ و ۲
^{۱۸۱} رعد، ۳۹

اگر کسی صاحب این کمالات گردید، ابتدا نزدیکان را از آن بهره‌مند می‌گرداند و اگر کسی به خویشان محبت و ترحمی نداشت، به دیگران به نحو اولی نخواهد داشت. لذا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُواهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَعَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^{۱۸۲}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزد به راستی خدا آمرزنده مهربان است.

می‌فرماید: اگر عفو کنید و چشم‌پوشید و ببخشید، [خدا شما را می‌بخشد] چرا که خداوند بخشنده و مهربان است).

«عفو» مرحله نخست و به معنی گذشت و ترك انتقام و هر گونه عکس العمل می‌باشد، و «صفح» به معنی روی برگرداندن و نادیده گرفتن و فراموشی کردن می‌باشد، این مرحله دوم می‌باشد، اما «غفران» به معنی پوشانیدن آثار خطا و گناه است، که مردم هم آن را به فراموشی بسیارند. این آخرین مرحله و برترین مقامات انسان‌های با ایمان در برابر خطاهای دیگران می‌باشد.

فصل بیست و دوم

بحثی تکمیلی

توبه، ذکر، تلقین

یکی از مباحث اخلاقی که آیت الله مشکینی در دوران دفاع مقدس در جمع رزمندگان پیرامون آن سخنرانی کرد، بحث «توبه» است که گزیده ای از این سخنرانی در پی می آید:

توبه در واژه عربی به معنای رجوع و برگشتن است... وقتی ما دقت کنیم برگشتن انواعی دارد، گاهی برگشتن جسمانی است، کسی از مکانی به یک مقصد خاصی سفر کرده و سپس از آن مقصد خاص برمی گردد، این توبه جسم از مکان است، برگشتن جسم از یک مکانی است که آنجا رفته بود و بعد برمی گردد، این توبه جسمی است.

دوم توبه روح است، توبه نفس است، برگشتن نفس است، روح انسان و نفس انسان از یک اعتقاد، فکر و دانشی که پیدا کرده بود و باوری که برای خود اتخاذ کرده بود، برمی گردد، این یک رقم توبه است.

مثلاً مدتی انسانها باور کرده بودند که زمین مسطح است و پس از مدتی از این باور برگشتند و گفتند زمین گرد است. مدتی باور کرده بودند که آفتاب دور زمین می گردد و پس از مدتی از این معنا برگشتند و حالا می گویند زمین دور آفتاب می گردد. «اینها توبه های نفس و روح است»

در مرحله اعتقاد، مدتی کسی اعتقاد پیدا کرده بود به اینکه شرک هست یا - اعوذ بالله - خدایی در کار نیست، یا نبوتی در کار نیست، یا معادی در کار نیست، نفس و روح این شخص به سوی این باور رفته و این باور خاص را انتخاب کرده بود پس از مدتی بر او حقایقی روشن می شود و از شرک به توحید برمی گردد، و از انکار رسالت به اذعان و اعتقاد به رسالت

برمی گردد، و از انکار معاد به تصدیق معاد برمی گردد.

این توبه نفس و روح است در مرحله باور و اعتقاد، و بهترین توبه ها این توبه است و شریفترین توبه، توبه نفس در مرحله اعتقاد و باور است.

روایات و آیات بر توبه کردن انسان از باورهای فاسد به سوی باورهای صحیح تأکید دارد، گاهی هم توبه قسم سومی هم پیدا می کند و آن عبارت است از اینکه:

نفس از آن عمل خاصی که به او عادت کرده بود برمی گردد، انسان مدتی عمل خاصی را برای خودش عادت کرده بود، مثل اینکه نماز نمی خواند یا عادت به مسکرات و مواد مخدر کرده بود، یا عادت به عمل زشتی کرده بود، ولی مدتی بعد، از این عمل بر می گردد، «این توبه نفس است در مرحله عمل».

این هم یک نوع توبه است که انسان اگر به سوی عملی رفته بود از آن عمل برمی گردد یا اگر به سوی عادتی حرکت کرده بود از آن عادت برمی گردد، این هم یک رقم توبه است

پس "توبه" برگشتن است و برگشتن مصادیقی دارد:

برگشتن جسم از مکانی به مکان دیگر،

برگشتن روح از باوری به باور دیگر،

برگشتن روح از عملی به عمل دیگر، این معنای توبه است و برگشتن.

بحث در برگشتن های مخصوص است و روایات و آیات که در مورد توبه صحبت می کند بحث و مورد صحبتشان، توبه کردن انسان است از باورهای فاسد به سوی باورهای صحیح است. آنچه که در آیات و روایات وارد است عبارت است از:

برگشتن نفس از باورهای زشت، از باورهای فاسد، عقیده های فاسد، اعتقادهای غلط به اعتقادهای صحیح؛ این توبه است که محل بحث آیات است.

توبه ای که در آن انسانی که به عمل های زشت دست زده یا عادت کرده یا می خواهد انجام دهد، از آن عمل زشت به سوی عمل صحیح برگردد. از خلاف شرع و گناه برگردد به سوی شرع و ثواب. این توبه، توبه ای است که آیات و اخبار از آن سخن می گویند و این توبه است که بر هر انسانی واجب است.

وقتی که انسان فهمید راه را خطا می رود، وقتی مسافری فهمید راه مقصد را اشتباه رفته و می خواهد به مکه و کعبه برود اما به سوی ترکستان دارد می رود، باید برگردد، عقل می گوید باید برگردد، شرع می گوید باید برگردد، کسی که راه را به خطا رفته حتماً باید برگردد و اگر تعقیب کند احمق است، اگر تعقیب کند دیوانه است و اگر همان راه را برود نسبت به خودش و جامعه خودش جانی و خیانتکار است.

توبه "لازم است، توبه هم از نظر شرع بر طبق فرمان قرآن و روایات و " سنت واجب است و هم از نظر عقل واجب است؛ زیرا که توبه معنایش این است، انسان باورهای غلطی داشته، راه غلطی را در مرحله اندیشه در پیش گرفته بوده و راه غلط را انسان هر جا فهمید باید برگردد چرا که جلوی ضرر را هر وقت بگیرید منفعت است.

«پس توبه برگشتن از عقاید انحرافی به عقاید صحیح است، واجب شرعی و عقلی است» « توبه خنثی کننده آثار آخرتی گناه است»

آثار گناه فردی در اجتماع

حال اگر انسان توبه کند آثار توبه او چیست و چه نتیجه ای می بخشد؟

البته اثر گناه فقط در خود انسان ظاهر نمی شود، گناه انسانی در محیطش هم اثر دارد، گناه انسان در فرزندانش اثر دارد، گناه انسانی در روح او اثر می گذارد، گناه انسانی در فرشته ها اثر دارد، گناه انسانی در زراعت اثر دارد،

گناه انسانی در جوّ جهانی اثر دارد انسان گناه می کند و خیال می کند در جای خلوتی گناه کرد و تمام شد و رفت! گناه شما در همه چیز اثر می گذارد، در نسلتان اثر می گذارد، در محیطتان اثر می گذارد آیه شریفه می گوید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»¹⁸³ فساد گناهان مردم، در صحرا ها و دریاها ظهور پیدا می کند.

اگر کسی یک گناهی بکند فوری یک نقطه سیاهی در قلب او پیدا می شود، یک تیرگی و ظلمتی در آئینه روح او می نشیند، غباری در آئینه قلب او می نشیند و قلب او کدر می شود و از آن طرف فرشته ها گناهان او را می نویسند و به ملالی می برند، شاید فرشته های دیگر هم مطلع شوند و از طرف دیگر این گناه در نسل او اثر سوء می گذارد، در روح او اثر می گذارد به واسطه ژن های او، کروموزم های نطفه او، در فرزندانش اثر می گذارد.

گناه چنین اثراتی دارد اما انسان خیال می کند یک گناهی کرد و تمام شد، گناه اثرهای خاص دارد و ما برخی از آثار آن را در اینجا شمردیم و توبه همه این آثار را پاک می کند

وقتی که انسان نسبت به عملی که انجام داده پشیمان شد، و از فکر انحرافی خودش برگشت، یا از آن عمل زشت یا روش زشت خودش برگشت، وقتی که توبه کرد تمام آثار آخرتی قلم کشیده می شود، بر آن و خدا از آثار آخرتی می گذرد، و بعد همین توبه سبب می شود در دنیا هم آثار برگردد.

ملتی که توبه کرد باران نازل می شود، حالا شما توبه فرد را حساب نکنید توبه اجتماع را حساب کنید، اگر یک اجتماعی از انحراف فکری برگشتند و

¹⁸³ روم: ۴۱

ناگهان راه حقیقت را گرفتند باران رحمت خدا بر آن ها ریزش می کند، نعمت های پروردگار بر آن ها روی می آورد، رحمت های الله به سوی آن ها متوجه می شود، توبه در این جهان هم اثر می گذارد، نسل ها، نسل های خوب و صالح می شود.

همچنان که گناه اثر سوء برای عالم آخرت انسان دارد اثر سوء برای روحش و نسلش دارد، اثر سوء در وجودش دارد، توبه خنثی کننده تمام این آثار است، توبه شستشو دهنده است، توبه دستور این است که خداوند کیفرهای اخروی را قلم بکشد.

توبه سبب می شود خدا دستور بدهد آن تیرگی و آن ظلمت که بر روح انسانی و در آئینه دلش عارض شده شستشو داده شود، جلاء پیدا کند، نور الله در او تابش پیدا کند، میل به عبادت پیدا کند، اشکش جاری شود، شوق الله پیدا کند، از دنیا اعراض کند، نوری در دلش بتابد، توبه سبب می شود فرزندان صالح بشود، توبه سبب می شود خدا نعمتش را نازل می کند.

پس به مثابه و به مجازات اثرهای زشت گناه که در شخص و روح و نسل و محیط و آخرت و فرشتگان برای نوشتنش اثر می گذارد، توبه را خدا چنین قرار داده که تمام آن آثار را محو می کند و در تمام آن آثار نتیجه دارد،

تلقین ذکر

بعد از بحث : توبه ، ذکر ، اشاره ای به تلقین ذکر میشود :

قلب وقتی حیات معنوی می یابد که بذرهای توحید (یعنی اذکار) را از قلبی زنده اخذ کند. و در این صورت ، این بذر کامل و سالم است . و اما بذر نارسیده نمی روید. از این رو در باره کشت بذر توحید ، دو جا در قرآن سخن گفته :

نخست در مرتبه عوام که تنها، ذکر **لفظی و ظاهری است**. چنانکه حق تعالی می فرماید:..

«...اذا قيل لهم لا اله الا الله...»^{۱۸۴} (...که چون به آنان می گفتند: هیچ خدایی جز الله نیست...) که ویژه عوام است .

و دوم نذری که ویژه خواص است و توأم با علم حقیقی؛ چنان که حق تعالی فرماید: «فاعلم انه لا اله الا الله...»^{۱۸۵} (پس بدان که هیچ خدایی جز خداوند نیست و از گناه خویش، و برای مردان و زنان مؤمن آموزش بخواه ...) تلقین مذکور به سبب نزول این آیه برای تلقین خواص است.

...چنانکه گفته شده محبت خداوند تعالی حاصل نگردد مگر، پس از سرکوب دشمنان مکمون درونت ، از قبیل نفس اماره، لوامه و ملهمه ؛ پس لازم است که از خواهی ناپسند بهیمی مانند: زیاد خوری، زیاده نوشی، زیاد خوابی، بیهوده کاری، و نیز از حیوانیت مثل خشم ، درشتی، تهاجم و قهر ، و از شیطان صفتی مانند: خودبینی، حسد، کینه، و دیگر امراض اخلاقی پاک شوی؛

و چون از این گونه خواها پاک شوی ، از سرچشمه گناه پاک خواهی شد. و تو در این صورت از پاکان و توبه کاران خواهی بود چرا که خدای تعالی فرمود:

«ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين»^{۱۸۶}

بی گمان خداوند توبه کاران و پاکیزگی جویان را دوست می دارد).

هر کس که فقط از ظاهر گناه پاک شود مشمول آیه مذکور نیست، اگرچه توبه نهاده اما تواب نیست ، زیرا «تواب» صیغه مبالغه است که مراد از آن توبه خواص است.

مثل کسی که فقط از ظواهر گناهان می پرهیزد مثل کسی است که گیاهان را تنها از شاخه آنها می بُرد و نه ریشه آن ها، و بدیهی است که هر چه او بُرد،

^{۱۸۴} صافات ۳۵ .

^{۱۸۵} محمد ۱۹ .

^{۱۸۶} بقره ۲۲۲

دوباره انبوه تر و پرپشت تر از قبل می‌روید. اما «تواب» به کسی نماند که گیاهان را از ریشه می‌کند که در این صورت آن گیاه اصلاً نمی‌روید؛ و اگر هم بروید امری نادر است.

«بدینسان «تواب» درخت گناهان و اخلاق ذمیمه را از ریشه می‌زند».

«تلقین ذکر»، وسیله‌ای است برای بریدن و برانداختن تعلقات و آویزش های غیر خدایی از قلب؛ زیرا کسی که درخت تلخ میوه را نبرد نمی‌تواند بر جای آن درختی شیرین بار برنشانند. پس این نکته را دریاب و فهم کن. چنان که خداوند می‌فرماید: و اوست که توبه را از بندگان می‌پذیرد و از گناهان در می‌گذرد...^{۱۸۷}

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ^{۱۸۸}

تنها خدا است که توبه را از بندگان می‌پذیرد، و گناهان را می‌بخشد، و آنچه را انجام می‌دهید می‌داند. و نیز فرمود:

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا^{۱۸۹}

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند (گناهان چنین کسانی را می‌بخشد و) بدیها و گناهان (گذشته‌ی) ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (و نه تنها که سیئات را می‌بخشد، بلکه آنها را تبدیل به حسنات می‌نماید).

کسی که توبه کند و ایمان آورد و کارهای شایسته کند، خداوند نیکی آنان را جانشین بدی هایشان می‌کند.

^{۱۸۷} شوری ۲۵

^{۱۸۸} شوری ۲۵

^{۱۸۹} فرقان ۷۰

پس نتیجه می گیریم که توبه بر دو نوع است: توبه عام و توبه خاص .

توبه عام آن است که آدمی به وسیله ذکر و جهد و تلاش از عصیان به طاعت درآید، و از صفات ذمیمه به صفات حمیده ، دگر شود، و از تن آسایی به ریاضت گراید .

و «توبه خاص» این است که آدمی از اعمال حسنه به معارف واصل شود، و از معارف به درجات ثواب، و از درجات ثواب به قرب ، و از قرب به لذات نفسانی لذات روحانی، و آن ترک ماسوای الله و مأنوس شدن بدو و با عین یقین نگرستن به اوست .

جمع صفات مطلوب مذکور از کسب وجود است و کسب وجود (خود بینی)، که خود گناهی است که گناهی با آن قیاس نیست.^{۱۹۰} می گوید: تا وقتی که انسان اسیر خود بینی است از دایره گناه بیرون نیاید و به وصال حق نرسد چرا ؟ اینکه شبستری گوید:

تو را تا کوه هستی هست باقی جواب لفظ ارنی ، لن ترانی است .

«وجودک ذنب لا یقاس به ذنب

پس ای عزیز بسوی فطرت پاک خود برگرد و غبار گناه را از قلب پاکت با اراده و توبه پاک کن و بسوی خدای خود برگرد و بدان که در رحمت الهی همیشه بسوی بندگان باز است و ندا میرسد

باز آی هر آنچه هستی باز آی

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی

این در گهه ما درگه نا امیدی نیست

صد بار اگر توجه شکستی باز آی

^{۱۹۰} سرالاسرار ص ۶۷ تا ۶۹ .

آیه یازدهم

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو
وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱)

چه زشت است که چون خرید و فروشی یا سرگرمی ای میبینند بسویش میشتابند و تو را ایستاده رها میکنند. بگو آنچه نزد خداست بهتر از سرگرمی و تجارت این دنیاست و خداست که باید به شما روزی‌های نیک دهد.

در بیان شأن نزول آیه گویند بروایت جابر انصاری که گفته روزی از روزهای آدینه ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میخواندیم قافله ای با صدای طبل وارد گردید مردم نماز را بریدند و رفتند بعضی برای خرید و بعضی برای تماشای طبل و نماندند مگر دوازده نفر که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بودند این بود که این آیه در مذمت آنان فرود آمد که وقتی تجارتی ببینند یا لهو و لعبی برپا گردد تو را رها کنند و بروند.

سوره جمعه بیان فضل و لطف خدا از طریق فرستادن معلم برای انسانهاست. تا ایشان را تربیت کند و شریعت و زندگی کردن بیاموزد.

بعد دو نمونه از کفران این نعمت را مثال زده:

یکی عالمان بی عمل یهود که دودستی و چهارچشمی به دنیای دون چسبیده اند و فراموش کرده اند که فراق از دنیا در پی ایشان است.

دوم مسلمانانی که به بانگ طبل کاروان دنیا، رسول خدا را رها کردند و بسوی معبود خیالی خویش شتافتند.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که گوش زد بشر نماید که گمان نکنید بکوشش خودتان بدون خواست خدا می توانید جلب نفع یر خود یا دفع ضرر از خود بنمائید بلکه اگر چشم دل خود را باز کنید خواهید فهمید که آنچه خدا بخواهد از

خیر و برکت در اثر بندگی و اطاعت پدید می‌گردد و روزی شما را وسیع می‌گرداند و آن برای شما بهتر است از اینکه بخیال نفع یا لهُو و لعب پیمبران او را رها کنید و دنبال هوی و هوس خود روید.^{۱۹۱}

وَ إِذَا رَأَوْا تَجْرَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا ...

^{۱۹۲} کلمه ((انفضاض)) که مصدر ((انفضوا)) است - به طوری که راغب گفته - به معنای شکسته شدن چیزی ، و متلاشی شدن اجزای آن است ، و در مورد آیه استعاره شده برای متفرق شدن مردم از محل نماز.

روایات وارده از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و از طرق اهل سنت متفقند در اینکه کاروانی از تجار وارد مدینه شد، و آن روز روز جمعه بود، و مردم در نماز جمعه شرکت کرده بودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مشغول خطبه نماز بود. کاروانیان به منظور اعلام آمدن خود، طبل و دایره کوبیدند، مردم داخل مسجد، نماز و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را رها نموده ، به طرف کاروانیان متفرق شدند. این آیه شریفه بدین مناسبت نازل شد.

و بنابر این منظور از همان استعمال طبل و دایره و سایر آلات طرب به منظور جمع شدن مردم است . و ضمیر در الیها به تجارت برمی گردد، چون مقصود اصلی مردم از متفرق شدن همان رسیدن به تجارت بود، و طبل و دایره وسیله ای برای تجارت بوده ، نه مقصود اصلی .

بعضی از مفسرین گفته اند: ضمیر ((الیها)) به کلمه ((احدهما - یکی از لهُو یا تجارت)) که در تقدیر برمی گردد، گویا فرموده : ((انفضوا الی الله و، و انفضوا الی التجاره)) یعنی : یا به طرف سر و صدای طبل متفرق شدند، و یا به طرف تجارت ، چون هر يك از این دو عامل سبب جداگانه ای بود، برای متفرق شدن مردم .

^{۱۹۱} صفحه: ۳۱۳

^{۱۹۲} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۶۳

و باز به همین جهت است که ((ما عند الله)) را بهتر از هر دو دانسته ، و فرموده : ((خیر من اللہو و من التجارہ)) و آن دو را . در واقع میگوید به عبادت و دینتان بچسبید، روزی دست خداست و خدا متّین را از جایی که گمان نمیرند روزی میرساند.

در برخی روایات هست که جز اهل بیت (ع)، عدّه کمی منجمله سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب رومی در مسجد ماندند. در برخی نقلها جابر بن عبد الله هم اضافه شده. البته برخی عدّه مانده‌ها را تا چهل نفر نیز رسانده اند که درست به نظر نمیرسد. قول مشهور دوازده مرد و یک زن است و آنطور که از روایات برمیآید فاطمه زهرا (س) بوده است.

البته همه برای خرید مایحتاج خویش نرفتند و خیلی‌ها - متأسفانه - آنطور که از نقل علی بن ابراهیم برمیآید رفتند تا ساز و دهل و شادی و سرور کاروان را تماشا کنند. در آنزمان آمدن کاروان به شهر با موسیقی و نمایش توأم بوده است تا مردم اجتماع کنند.

در هر حال این آیه بر زشتی تنها گذاشتن رهبر آسمانی دلالتی آشکار دارد.

تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت میکند که "ما عند الله خیر من اللہو و من التجارة" یعنی برای کسانی که تقوی پیشه میکنند. اینکه گفته "ما عند الله خیر من اللہو و من التجارة" یعنی شما در پی چیزهای بی ارزشی در زندگی هستید اما چیزهای بهتر از آن هم هست. از آنچه نزد خداست و در خزانه هیچ کس جز او نیست و در همین دنیا نصیب متّین میکند.

فضل الهی بر بندگان

شخصی می گفت به احصائی که این حقیر از قرآن نمودم، (آنچه خداوند در قرآن برای بندگان قرار داده و ذکر شده عبارتند از:

رحمت خاص خدا و لطف بیکران و نزول سکینه و نصرت و حفاظت و تقدیر نیکو برای او و همسر و فرزندان که مایه چشم روشنی او باشند و صحت و سلامت و امن و فراغ و انس به عبادت و توفیق احسان و وقایه از شح نفس و حرص و حسد و کبر و طمع و القای استغناء و عنایت کفاف هر کسی به اندازه استعداد خودش نصیبش می شود.

و نزول فرشتگان و تایید به روح و برخورداری از علوم لدنی و تزکیه الهی و استجاب دعا و جریان حوائج بدست او و لباس تقوی و ازدیاد هدایت و انشراح صدر و ایتاء نور وجودی و تعویق موت و برکت زندگی و حلاوت موانست با خدا و دوستی با انبیاء و درجات صدق و شهادت و قرب و صبر و رفعت به مکانت عالی و القاء تواضع و خشوع و توفیق خلوص و قبولی اعمال

از جمله الطاف الهی در قرآن : و رویاهای صادقه و حلم و زهد و طمانینه و دیدن درجه خود در بهشت و گرفتن اجر در دنیا و زیارت و همنشینی با ابرار و شنیدن تسبیح موجودات و کشف حکمت وقایع و ترک ادعا و محو شیطنت از وجود و تاثیر کلام و نفوذ نفس و تمکن در زمین و تسبیح موجودات با او و تسهیل امور برای او و یسر مدام برای او و نشر رحمت و رفق امر و درع حصین و کهف مالوف و امداد به مال و بنین و اکل از جهات اربعه و از طیبات و رطب جنی و ماء غدق و نصر من الله و فتح قریب و نجات از عذاب الیم دوری از خدا و الهام خیرات

و مرگ راحت و شفای خاص و حسنه دنیا و آخرت و جعل ودّ و میل افنده و القاء محبت و صنع علی عین الله و تقبل الهی و انبات حسن و رزق بی حساب و تکلیم و منت و رجعت و رفع حزن و نجات از غم و اصطناء و سیادت و تحصیر

و تعلیمات خاصه و بشارات و اعطاء آیات و اعطاء علم کتاب و تعلیم حکم و حکمت و حنان و توفیق برّ والدین و رفع جبر و شقاوت و سلام خاص الهی و عطاء بی حساب و خلافت فی الارض و رحمتی که ایشان را ملایم میکند و لطف خاص و بخشش خدا و صلوات او و توفیق توکل و تفویض و کفایت الهی

و رضای خدا از ایشان و رضای ایشان از خدا و فوز کبیر و اکبر و عظیم و
مبین و تصدیق رویا و رضوان الهی

و مفاز و اعراض از لغو و لهو و لعب و وضع وزر و رفع ذکر و قبول استعاده
و پذیرش استغاثه و رسیدن دعا به گوش خدا و اعطاء بصیرت و رفع سلطان
شیطان و جعل حجاب مستور و جعل سد و انداختن غشاوة بر اعداء

و رحمت خاص لدنی و رشد خاص ربانی و تعلیم اسماء و قبول توبه و حمل در
کشتی نجات و هبوط به سلام و جعل فرقان و روزی بی گمان و راه برون شد
از مشکلات و خروج از خسران و خیر کثیر و نجات به برکت سحرگاه و رفعت
آوازه و لسان صدق و نیکنامی و دریا دلی و بیهراسی از غیر خدا

و تبدیل سیئات به حسنات و رفع حزن و توفیق درک لیلۃالقدر و حصول اخوت
و همدلی و رفع تفرقه و نفاق و امت گشتن و معیت با حق و در راس همه آنچه
گفته شد قرار و آرامش و اطمینان که همه در پی آنند و هزاران چیزی که نه
چشمی دیده نه گوشی شنیده و نه به عقلی خطور میکند. ^{۱۹۳}

^{۱۹۳} تفسیر معنوی قران کریم - سوره جمعه - جلد ۲۸، صفحه ۱۳۷

فصل بیست و چهارم

اشاره به نکاتی در این سوره

سوره جمعه بیان فضل و لطف خدا از طریق فرستادن معلم برای انسانهاست. تا ایشان را تربیت کند و شریعت و زندگی کردن بیاموزد. بعد دو نمونه از کفران این نعمت را مثال زده:

یکی عالمان بی عمل یهود که دودستی و چهارچشمی به دنیای دون چسبیده اند و فراموش کرده اند که فراق از دنیا در پی ایشان است.

دوم مسلمانانی که به بانگ طبل کاروان دنیا، رسول خدا را رها کردند و بسوی معبود خیالی خویش شتافتند.

وجه ارتباط تشبیه یهود به حمار حامل اسفار با آیه مربوط به بعثت پیامبر اسلام (ص) وجه اتصال این آیه به آیه قبلش این است که بعد از آنکه خدای تعالی سخن را با مسأله بعث پیامبری امی آغاز کرد، و بر مسلمانان منت نهاد که از میان همه اقوام امی پیامبر را در بین آنان مبعوث کرد، تا کتاب را بر آنان بخواند، و تزکیه شان کند، و کتاب و حکمتشان بیاموزد و در نتیجه از ظلمتهای گمراهی به سوی نور هدایت بیرونشان نموده، از حسیض جهل به اوج علم و حکمتشان برساند،

و در آخر سوره هم به طور عتاب و توبیخ به رفتار آنان اشاره می کند، که به جای شکرگزاری در مقابل این منت چگونه به سوی تجارت شتافتند، و پیامبر را در حال خطبه جمعه تنها گذاشتند، با اینکه نماز جمعه از بزرگترین مناسک دینی است.

در بین آن آغاز و این انجام سوره مثل مذکور را برای یهودیان آورد که تورات تحمیلشان شد، ولی آن حمل نکردند، و چون خرابی شدند که بار کتاب بر دوش دارند، و هیچ بهره ای از معارف و حکمتهای آن ندارند.

پس مسلمانان باید به امر دین اهتمام بورزند و در حرکات و سکنات خود مراقب خدا باشند، و رسول او را بزرگ بدانند، احترام کنند، و آنچه برایشان آورده ناچیز نگیرند، و بترسند از اینکه خشم خدا آنان را بگیرد، همان طور که یهود را گرفت، و آنان را جاهلانی ستمگر خواند، و به خرابی که بار کتاب به دوش دارند تشبیهشان کرد.

استدلال علیه یهود با این بیان که اگر راست گوئید آرزوی مرگ کنید

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

در این آیه شریفه علیه یهود استدلال شده، استدلالی که دروغگویی یهود را در ادعایش که می گوید ((ما اولیای خداییم و دوستان و پسران او هستیم)) کاملاً آشکار می کند، و خدای تعالی ادعاهای آنان را در قرآن حکایت کرده، می فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْوِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ^{۱۹۴}

یهودیان و مسیحیان می گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می دهد؟ بلکه شما انسانهایی همچون سائر انسانهایی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد عذاب می دهد. و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، متعلق به خدا است (و همه چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هرکسی رسیدگی می کند).

و نیز در آیه دیگر آمده :

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ۖ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۙ ۱۹۵

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگر باره) بیان می‌کند، تا این که (در روز رستاخیز) نگوئید: مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای (محمد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است). و خداوند بر همه چیز توانا است.

((و قالت اليهود و النصارى نحن ابناء الله و احباوه)) و نیز می‌فرماید:

((قل ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس)) و نیز فرموده: ((و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا)) که در آیه اولی خود را پسران و دوستان خدا، و در دومی مالکین منحصر خانه آخرت، و در سومی دارندگان حق ورود به بهشت معرفی کرده اند.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۙ ۱۹۶

و گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‌آید. این آرزو و دلخوشیهای ایشان است (و جز مثنی یاوه و سخنان ناروا نمی‌باشد). بگو: اگر راست می‌گوئید دلیل خویش را بیاورید.

و حاصل معنای آیه این است که: یهودیان را مخاطب قرار بده، و به ایشان بگو: ای کسانی که کیش یهود دیگری را به خود بسته‌اید، اگر معتقدید که تنها شما اولیای خدایید، و نه هیچ کس دیگر، و اگر در این اعتقاداتان راست می

۱۹۵ مانده ۱۹

۱۹۶ بقره ۱۱۱

گویید، آرزوی مرگ کنید، و خریدار آن باشید، برای اینکه ولی خدا و دوست او باید دوستدار لقای او باشد؛

شما که یقین دارید دوست خدایید، و بهشت تنها از آن شما است، و هیچ چیزی میان شما و بهشت و خدا حائل نمی شود مگر مردن، باید مردن را دوست بدارید، و با از بین رفتن این يك حائل به دیدار دوست برسید، و در مهمانسرای او پذیرائی شوید، و از دار دنیای پست که به جز هم و غم و محنت و مصیبت چیزی در آن نیست آسوده گردید.^{۱۹۷}

بعضی از مفسرین گفته اند: اینکه کلمه ((اولیاء)) را اضافه به ((الله)) نکرد، و نفرمود: ((اولیاء الله)) بلکه فرمود: ((اولیاء الله)) برای اشاره به این است که ادعای یهود خالی از حقیقت است.

وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

خدای عزوجل بعد از پیشنهاد تمنای مرگ به یهودیان، به پیامبر خود خبر می دهد که این یهودیان هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد، و این تمنا نکردنشان را تعلیل می کند به آنچه در دنیا مرتکب شده اند، می فرماید: یهودیان به خاطر

«ما قدمت ایدیهم» هرگز چنین آرزویی نمی کنند. و جمله «ما قدمت ایدیهم» کنایه است از ظلم و فسوقی که در دنیا مرتکب شده اند.

پس معنای آیه این است که: یهودیان به سبب ظلم هایی که کردند آرزوی مرگ نمی کنند، و خدا دانای به ظالمان است، می داند که ستمکاران هیچ وقت لقای خدا را دوست نمی دارند، چون دشمنان خدایند، و بین خدا و آنان ولایت و محبتی در کار نیست.

نکند ما شیعیان هم که گمان می کنیم اولیاء خدا هستیم و امام ما را نجات میدهد... و فقط با ادعا و بدون عمل اهل نجات هستیم امام میفرماید خداوند بهشت برای

^{۱۹۷} ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۴۵۱

متقین قرار داده حتی اگر عبد حبشی باشد و جهنم را برای منحرفین و نافرمانان قرار داده حتی اگر سید قریشی باشد. ائمه اطهار (ع) با اینکه معصوم بودند ولی با آن معرفتی که به خدای خود داشتند و خود را در حضور مولا و محبوب خود می دیدند در مناجات و دعاهاى خود این همه ناله میکردند.

درسی در معرفت

بهر حال این دو آیه در معنای آیه زیرند که می فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{۱۹۸}

بگو اگر (چنانچه گمان می برید) خداوند، جهان دیگر را از میان همه‌ی مردم تنها به شما اختصاص داده است، پس (عملاً با جهاد در راه خدا) آرزوی مرگ کنید اگر راستگوئید. و می فرماید:

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ^{۱۹۹}

ولی آنان به خاطر (اعمال بدی که انجام داده‌اند و) آنچه پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، و خداوند از حال ستمگران (چون ایشان) آگاه است (و بهشت از آن پرهیزگاران است؛ نه خاصّ افرادی همسائشان).

چه اعمال ظاهریشان ، و چه پنهانیشان ، برای اینکه او عالم به غیب و شهادت است ، و به زودی ایشان را به حقیقت اعمالشان و آثار سوء آن که همان انواع عذابها است خبر خواهد داد.

بنابراین ، در آیه شریفه نخست به ایشان اعلام می کند که فرار از مرگ خطائی است که مرتکب می شوند، برای اینکه مرگ به زودی ایشان را در می یابد.

^{۱۹۸} بقره ۹۴

^{۱۹۹} بقره ۹۵

و ثانیاً: اعلام می دارد که اگر از مرگ کراهت دارند، برای این است که از لقاء الله کراهت دارند، و این هم خطای دومی است از ایشان، چون خواه ناخواه به سوی خدا برمی گردند، و خدا به حساب اعمالشان می رسد، و سزای بدی هایشان را می دهد.

و ثالثاً: اعلام می دارد که هیچ يك از اعمالشان بر خدا پوشیده نیست، چه اعمال ظاهریشان و چه پنهانی، و مکر و نیرنگشان جز به خودشان بر نمی گردد، چون او عالم به غیب و شهادت است.

پس در آیه شریفه چند اشاره هست:

اول: اشاره ای است به اینکه مرگ حق است و حتمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: «**كل نفس ذائقة الموت**»، (هر نفسی چشاینده مرگی است) و باز فرموده: ما بین شما مرگ را مقدر کردیم... «**نحن قدرنا بینكم الموت و ما نحن بمسبوقین**».

دوم: اشاره می کند به اینکه برگشت به سوی خدا برای پس دادن حساب اعمال حق است، و در آن شکی نیست.

و سوم: اشاره دارد به اینکه به زودی به حقیقت اعمالی که کرده اند واقف گشته، تمامی اعمالشان بدون کم و کاست به ایشان برمی گردد.

و چهارم: اشاره دارد به اینکه چیزی از اعمال آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست.

و به خاطر اینکه به این معنا اشاره کرده باشد جمله ((**عالم الغیب و الشهاده**)) عالم به غیب و شهادت است را به جای کلمه ((**الله**)) آورد، و گرنه می توانست بفرماید: «**ثم تردون الی الله فینبئکم...**»

تمثیلات قرآن

گر چه هدایت و ضلالت به دست خدای متعال است، اما مقدمات آن از سوی بندگان فراهم می‌گردد، ظلم و ستم و گناه مانند ابرهای تیره و تاری بر آینه ی قلب سایه می‌افکنند و اجازه ی درک حقایق به انسان را نمی‌دهند. و هم چنین روح حق طلبی و حق جویی باید از ناحیه ی خود انسان‌ها فراهم شود، و ستمگران از این مرحله دورند.

در باره گروهی که حامل کتاب الهی بودند اما عامل به آن نبودند، فرمود:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ؛

چرا که دوست و عاشق همیشه مشتاق لقای دوست و معشوقش است، و می‌دانیم که لقای معنوی پروردگار در قیامت رخ می‌دهد هنگامی که حجاب‌های عالم دنیا کنار رفت، و غبارهای شهوات و هوس‌ها فرو نشست، پرده‌ها برداشته می‌شود، و انسان با چشم دل جمال دل آرای محبوب را می‌بیند، و بر بساط قربش قدم می‌نهد. و به مصداق آیات مبارکات:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»^{۲۰۰}

یقیناً پرهیزگاران در باغ‌ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر. به حریم دوست راه می‌یابد. و نیز خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی اعلی می‌فرماید:

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأُنْفَى * إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى»^{۲۰۱}

^{۲۰۰} سوره ی قمر آیات ۵۴ و ۵۵.

^{۲۰۱} سوره ی اعلی آیات ۱۷ - ۱۹.

در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است، این گفتار و دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است، به خصوص در کتب ابراهیم و موسی (مفصل بیان گردیده است).

اگر شما راست می‌گویید و دوست خاص او هستید پس چرا این قدر به زندگی دنیا چسبیده‌اید؟ چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ این ترس و وحشت دلیل بر این است که شما در این ادعای خود صادق نیستید.

اولیای الهی مشتاق لقای محبوبند

انسان‌های خوب و صالحان و اولیای الهی مشتاق لقای محبوب خود هستند، همان طوری که سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابو حمزه ی ثمالی با معبود و معشوقش چنین زمزمه می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ، وَخَشْيَةً مِنْكَ، وَتَصَدِّيقًا بِكِتَابِكَ،
وَإِيمَانًا بِكَ، وَفَرَقًا مِنْكَ، وَشَوْقًا إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ! حَبِيبَ إِلَيَّ
لِقَائِكَ، وَأَحْبَبَ لِقَائِي، وَاجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْكَرَامَةَ، اللَّهُمَّ
الْحَقْنِي بِصَالِحٍ مِّنْ مَّضَى.»^{۲۰۲}

خدایا از تو درخواست می‌کنم که دلم را از محبت و خشیتت، و باور به کتابت، و ایمان به وجودت، و ترس و هراس از حضرتت، و اشتیاق به ذاتت پر کنی، ای دارای بزرگی و بزرگواری! دیدارت را محبوب من کن، و تو نیز مرا محبوب خود بدار، و در لقایت برای من آرامش و گشایش و کرامت قرار بده خدایا مرا از صالحان قرار ده ...

اگر انسان بتواند از دنیا دل بگند و جدا شود، و زن و فرزندانش را به خدا بسپارد و غم و غصه‌ی روزی آن‌ها را نخورد، و جزو اولیای الهی باشد، دیگر حب و عشق و علاقه‌ی به دنیا را رها می‌کند، نه تنها بقای در دنیا را نمی

^{۲۰۲} مفاتیح الجنان دعای ابو حمزه ی ثمالی

خواهد بلکه از خدای متعال تقاضا می‌کند که عشق و محبت دنیا را از قلبش بیرون کند همان طوری که سید الساجدین امام سجاد علیه السلام در فراز دیگری از این دعا از درگاه الهی می‌خواهد:

«سَيِّدِي أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفَىٰ وَآلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^{۲۰۳}

ای آقای من! محبت دنیا را از دلم بیرون کن، و بین من و پیامبرت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و آتش که بهترین برگزیدگان خلقت هستند و خاتم پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله جمع کن .
و در مناجات زاهدین این گونه راز و نیاز می‌کند:

«أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا كَمَا فَعَلْتَ بِالصَّالِحِينَ مِنْ صَفْوَتِكَ وَالْأَعْبَارِ مِنْ خَاصَّتِكَ».

خدایا! محبت دنیا را از دل ما بیرون کن آن گونه که در باره ی نیکوکاران برگزیده ات و خاصان نیکو کردارت انجام دادی و به تعبیر زیبایی قرآن کریم که در باره ی اولیای الهی فرمودند:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۲۰۴}

آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

و الحمد لله رب العالمين

طاهره سادات زرگرمرادی -

تدریس شد در ۴۹ جلسه صوتی / ۱۴۴۵ هجری ۲۰۲۳م

^{۲۰۳} دعای ابو حمزه ثمالی
^{۲۰۴} سوره ی یونس آیه ی ۶۲.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

صحیفه سجادیه

با تشکر از همه بزرگانی که از آثارشان استفاده شد و اجر همگی را از خداوند
متعال خواستارم

[نسیم جمعه: تفسیر سوره جمعه ، علی مهدوی دامغانی ؛ تهیه و تنظیم مکتبه
مهدویه (مشهد). نشر تهران دلیل ما ، ۱۳۹۴

تفسیر معنوی قرآن کریم - مصطفی نیک اقبال ، مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت
روح الجنان - نشر لواسان: نسیم جانان ، ۱۴۰۰

تفسیر مخزن العرفان ، بانو مجتهده امین - انتشارات انجمن حمایت از خانواده
های بی سر پرست اصفهان

ترجمه تفسیر المیزان /

تفسیر المیزان - سوره جمعه ، علامه طباطبایی

تفسیر نورالثقلین

مجمع البیان فی تفسیر القرآن - ط مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الشیخ الطبرسی

تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین

و از تفاسیر دیگر و سوره‌های مستبّحات استفاده شده .

در استانه سلوک ، عباس اسماعیلی یزدی / ناشر مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸

رساله محبت آیت الله آیة الله محمد شجاعی

سرالاسرار

انسان از آغاز تا انجام، علامه محمد حسین طباطبائی ترجمه صادق لاریجانی
آملی - ۱۳۶۹ - انتشارات الزهراء.

کتاب معاد استاد اصغر طاهر زاده - اصفهان گروه فرهنگی المیزان ، ۱۳۸۷.

از ملک تا ملکوت ، سید حسین تقوی ، انتشارات میراث ماندگار ، قم، ۱۳۸۳

پایگاه پاسخگویی به سوالات و شبهات (ایکس - شبهه

مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی

لسان العرب

علل الشرائع

نسیمهای مهربانی ترجمه النفحات الرحمانیه فی الواردات القلبیه (بانو مجتهده

امین اصفهانی)

زهرا (ع) برترین بانوی جهان، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، انتشارات

سرور، قم، ۱۳۸۸ ه. ش

عیون اخبار الرضا علیه السلام

احتجاج طبرسی ج ۲

بحار الانوار ج ۱۱